

تنبيه الامة و تنزيه الملة

يا

حکومت

از نظر اسلام

تأليف حضرت آيت الله علامه مرحوم

آقا شيخ محمد حسين نائيني

به ضميمه مقدمه و پا صفحه و توضیحات

به قلم

سيد محمود طالقانی

نائینی، محمدحسین، ۱۲۳۹ - ۱۳۱۵.
تنبيه الامه و تنزيه المله، یا، حکومت از نظر اسلام / تألیف محمدحسین
نائینی به ضمیمه مقدمه و پاصفحه و توضیحات به قلم محمود طالقانی. -
تهران: انتشار، ۱۳۷۸.
۱۷۶ ص.

ISBN 964-325-028-8

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.
کتابنامه به صورت زیرنویس.
چاپ نهم.

۱. اسلام و دولت. ۲. استبداد. ۳. مشروطیت. ۴. نائینی،
محمدحسین، ۱۲۳۹ - ۱۳۱۵ - سرگذشتنامه. الف. طالقانی، محمود،
۱۲۸۶ - ۱۳۵۸. محقق. ب. عنوان. ج. عنوان: حکومت از نظر اسلام.
ت ۹ ن ۱۵ / BP۲۳۱
۲۹۷/۴۸۳۲
م ۷۸ - ۷۲۵۴
کتابخانه ملی ایران

شابک ۸-۰۲۸-۳۲۵-۹۶۴

ISBN 964-325-028-8

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

تنبيه الامه و تنزيه المله یا حکومت از نظر اسلام

تألیف حضرت آیت الله علامه مرحوم آقاشیخ محمدحسین نائینی
به ضمیمه مقدمه و پاصفحه و توضیحات به قلم سید محمود طالقانی

ناشر: شرکت سهامی انتشار

چاپ نهم: ۱۳۷۸

حروفچینی: شرکت سهامی انتشار

چاپخانه حیدری - ۳۰۰۰ نسخه

۸۰۰ تومان

تقریظ

مرحوم آیت الله شیخ محمد کاظم خراسانی
رحمة الله علیه

بسم الله الرحمن الرحيم

رساله شریفه تنبیہ الامۃ و تنزیہ الملة، که از
افاضات جناب مستطاب شریعتمدار صفوة الفقهاء
والمجتهدین ثقة الاسلام والمسلمین العالم العامل
آقامیرزا محمد حسین النائینی الغروی دامت
افاضاته است، اجل از تمجید و سزاوار است که
انشاء الله تعالی بتعلیم و تعلم و تفهیم آن، مأخوذ
بودن اصول مشروطیت را از شریعت محقه استفاده
و حقیقت کلمه مبارکه بموالاتکم علمنا الله معالم
دیننا و اصلح ما کان قد فسد من دنیانا، را به
عین الیقین ادراک نمایند انشاء الله تعالی.

فی شهر ربیع الاول سنه ۱۳۲۷
حرره الاحقر الجانی محمد کاظم الخراسانی
محل مهر مبارک

تقریظ
مرحوم آیت الله شیخ عبدالله مازندرانی
رحمة الله علیه

بسم الله الرحمن الرحيم

بحمد الله تعالى و حسن تأییده رساله شریفه
تنبيه الامة و تنزيه الملة چنانکه مرقوم فرموده اند
اجل از تمجید و برای تکمیل عقاید و تصدیق
وجدانی مسلمین به مأخوذ بودن تمام اصول و مبانی
سیاسیه از دین قویم اسلام کافی و فوق مأمولست
فلله در مصنفه المحقق و جزاه عن الاسلام و اهله
خیراً و کثر فی الفقهاء والمجتهدین امثاله بمحمد
واله الطاهرين صلوات الله علیهم اجمعین.

فی شهر ربیع الاول سنه ۱۳۲۷
حرره الاحقر عبدالله المازندرانی
محل مهر مبارک

فهرست مطالب

۷ مقدمه
	مقدمه مؤلف :
۴۳ حقیقت استبداد، مشروطیت، قانون اساسی، مجلس شورا، حریت، مساوات
	فصل اول :
۶۷ اساس و حقیقت سلطنت، انحراف از وضع اولی
	فصل دوم :
۷۳ آیا تحدید سلطه در عصر غیبت امام واجب است
	فصل سوم :
۸۱ آیا مشروطیت برای تحدید کافی و بی اشکال است
	فصل چهارم :
۹۳ شبهات و اشکالاتی که درباره تأسیس مشروطیت شده و جواب آن
	فصل پنجم :
۱۱۹ صحت و مشروعیت مداخله و نظر نمایندگان و وظیفه عملی و شرایط آنان
	خاتمه :
۱۴۱ مقصد اول: در بیان قوای نگهبان استبداد
۱۵۷ مقصد دوم: چاره و علاج قوای استبداد

مقدمه

بسم الله تعالى شأنه

کتابی که به نظر خوانندگان می‌رسد پس از چندی جستجو به وسیله یکی از دوستان فاضل به‌دست آمد. به‌دست آمدن کتاب مصادف با روزهای نوروز بود که به اتفاق دو نفر از دوستان دانشمند و ارجمند (آقایان دکتر س، مهندس ب)^۱ به سوی قم و کاشان رهسپار شدیم. کتاب را همراه بردم تا هم خود مطالعه نمایم و هم نظر آقایان را درباره کتاب بفهمم - یکی از این آقایان استاد ریاضیات و فیزیک و دیگری استاد زمین‌شناسی و طبقات الارض است.

روزهای مسافرت و رفت و بازگشت را بیشتر سرگرم بحثهای علمی بودیم. خوب متوجه بودم با نزدیکی فکری و جهات مشترکی که با هم داشتیم هر یک در جهان مخصوص به خود و متوجه به جهتی هستیم. یکی از آقایان متوجه تحولات جوئی و تکوین ابرها و تأثیر طبقات جوئی

۱. منظور آقایان دکتر یدالله سبحانی و مهندس مهدی بازرگان است.

در یکدیگر بود، دیگری از تکوین طبقات زمین و تحولات آن سخن می‌راند. در نتیجه، این اندیشه پیوسته مشغولم می‌داشت، که افراد بشر چه اندازه با هم مختلفند! و چه اندازه جدایی است در میان نظرهای عامیانه و سطحی و نظر علمی و تحقیقی. در نظر عامیانه سراسر خلقت یکسان و امور جهان مبهم و درهم و برهم است، ولی هر چه چشم تحقیق باز می‌شود موجودات در نظر از هم سطحی بیرون می‌آیند و در علل و خواص و آثار تجزیه می‌شوند. با چشم عامیانه سطح زمین و کوه و دشت یکسان است و اختلاف در رنگ و درشت و نرمی و پست و بلندی است، ولی با چشم تفکر و از دریچه علم هر قطعه زمین از جهت ترکیب و مواد و آثار و علل و حوادث از هم جداست. از این نظر هر قسمتی از زمین یک سلسله مرتبط و منظم حوادث و علل را از میلیونها سال گذشته در برابر چشم می‌نمایاند؛ در قتل بلند کوه از فسیل حیوانات دریایی و مواد رسوبی، دریای ژرف و امواج متلاطم را می‌نگرد؛ در سطح بیابان آرام از مشاهده سنگهای آتشفشانی تنوره‌های بلند آتشفشان و پاره‌های اخگر و مواد مذاب و زلزله وحشت‌انگیز زمین را مشاهده می‌کند!

همچنین سطح ظاهر زندگی اجتماعات بشری در نظر عامیانه به هم آمیخته و مبهم و تا حدی یکسان به نظر می‌رسد. عموم مردم آن اندازه از وضع اجتماع متأثر می‌شوند که در زندگی فردی خود احساس نمایند ولی از علل گذشته و نتایج آینده و آثار نفسانی زندگی فردی و اجتماعی خود بی‌خبرند.

در زمانهای گذشته این بی‌خبری و نظر عامیانه همگانی بود. امروز با پیشرفتهایی که در هر چیز نمودار شده درباره نظام اجتماع و پی بردن به علل و نتایج آن هم پیشرفتهایی شده، به این جهت یک نوع دردها و اضطرابهایی که نتیجه این احساس و ادراک است برای بیشتر

مردم پیش آمده. اثر همین احساس و روح اجتماعی است که به هر نظم اجتماعی متوجه می‌شوند، و جهات نیک و بد آن را بررسی می‌نمایند و برای ایجاد آن نظم دسته‌ها و احزاب تشکیل می‌دهند، کتابها می‌نویسند، تبلیغات می‌نمایند، قربانیها می‌دهند.

ظهور اسلام تحول و انقلاب بزرگ و عمیقی در فکر و اخلاق و نظام اجتماع پدید آورد و حکومتهایی که نمونه عالی عدالت و حق‌پرستی که برتر از اندیشه و قدرت بشری است ایجاد نمود، و قدرتها و حکومتهایی به نام اسلام مانند امپراتوریهای بزرگ تأسیس گردید که در قسمت بزرگ جهان حکمفرمایی می‌نمود. این حکومتها با اختلاف و رنگهای گوناگون به نام خلافت و سلطنت و ولایت اسلامی خوانده می‌شد!!

به این جهت نظراساسی اسلام از چشم خودی و بیگانه‌مستور مانده و آنچه در کتابها از آن بحث می‌شود تنها از نظر کلامی و کشاکش مذهبی است، ولی از جنبه عملی، نظر و نقشه روشنی درست نمی‌توان یافت. با آن هوشیاری اجتماعی و احساس که در عموم پدید آمده، خودی و بیگانه از نظم اجتماعی اسلام پرسش می‌نمایند. گاهی جوانان هوشیار مسلمان که خواه‌ناخواه با مسلکها و مرامها برمی‌خورند با تعجب می‌پرسند: این دینی که برای هر چیز کوچک و بزرگ قانون و حکم دارد چگونه امروز از جهت حکومت وظیفه روشنی برای ما بیان ننموده؟ به همین جهت آنها که در پایه دین سستند خود را در برابر روشهای اجتماعی دیگران می‌بازند و راه دشمنی با دین و هواداران آن را پیش می‌گیرند، و آن دسته از این مردم هوشیار که پایه ایمانی دارند هر مسلک اجتماعی که خوشایندشان شد، می‌کوشند تا آن را با اسلام تطبیق دهند، و این را خدمت به دین می‌پندارند، و این‌طور می‌نمایند که اسلام مانند زمین بی‌صاحبی است که هر کس به آن دست یافت حق دارد نقشه خود را در آن طرح نماید! ولی هنوز به جایی نرسیده دیگری پی‌ریزی می‌کند، در

نتیجه بنایی که قابل سکونت و اطمینان باشد برپا نمی‌شود. این از آن جهت است که نظام اجتماعی اسلام واضح و روشن بیان نشده تا مسلمانان که امروز در معرض امواج مسلکها و مرامهای اجتماعی و رنگهای نو به‌نوی حکومتها قرار گرفته‌اند، میزانی داشته باشند و وظیفه خود را از نظر دینی بدانند، و با آن میزان بسنجند که هر مسلک و نظامی چه اندازه با مبانی و اصول دینشان نزدیک یا دور است، تا شاید کم‌کم و قدم به قدم با سیر اجتماع به آن مقصد و هدف نهایی که دین و قرآنشان نشان داده برسند.

نمی‌توان منکر شد که حکومت مشروطه از بیرون مرز اسلام به سرزمین مسلمانان رسید و علمای بزرگ دین و مراجع و مسلمانان متدین برای استقرار آن پیشقدم شدند. عده‌ای فتوی دادند، جمعی به جهاد برخاستند، دسته‌ای هم به مخالفت کوشیدند. به این جهت هنوز بیشتر طرفداران درست نمی‌دانند از جهت اثبات از نظر دین چه می‌خواهند، و مخالفین بی‌غرض هم سخن روشنی ندارند؛ در نتیجه عموم مردم مردد و گیجند، و حکومت مشروطه در ایران و دیگر کشورهای اسلامی به این صورت درآمده که می‌نگرید!!

از آن روزی که اینجانب در این اجتماع چشم گشودم، مردم این سرزمین را زیر تازیانه و چکمه خودخواهان دیدم. هر شامگاهان در خانه منتظر خبری بودیم، که امروز چه حوادث تازه‌ای رخ داده؟ و کی دستگیر و تبعید یا کشته شده؟ و چه تصمیمی درباره مردم گرفته‌اند؟! پدرم که از علمای سرشناس و مجاهد بود، هر روز صبح که از خانه بیرون می‌رفت ما اطفال خردسال و مادر بیچاره‌مان تا مراجعتش در هراس و اضطراب به‌سر می‌بردیم. آن روزهای خردسالی را با این مناظر و خوف و هراس و فشار و ناراحتی به‌سر بردم.

آن دوره‌ای که در قم سرگرم تحصیل بودم روزهایی بود که مردم

این کشور سخت دچار فشار استبداد بودند. مردم از وحشت از یکدیگر می‌رمیدند، جان و مال و ناموس مردم، تا عمامه اهل علم و روسری زنان مورد غارت و حمله مأمورین استبداد بود. این وضع چنان بر روح و اعصاب فشار می‌آورد که اثر آن، دردها و بیماریهایی است که تا پایان عمر باقی خواهد بود. در آن روزها با خود می‌اندیشیدم که این بحثهای دقیق در فروغ و احکام مگر برای عمل و سعادت فرد و اجتماع نیست؟! مردمی که یک فرد و یا یک دسته بی‌پروا این‌گونه بر او حکومت و ستم نمایند آیا روی صلاح و سعادت خواهند دید؟! آیا نباید بیشتر نیروی فکر و عمل را برای ایجاد محیط مساعد، و جلوگیری از اعمال اراده‌های خودخواهانه متوجه نمود؟

از سوی دیگر می‌دیدم مردمی در لباس دین، مرد خودخواهی را با خواندن آیات و احادیث بر گردن مردم سوار می‌کنند و برایش رکاب می‌گیرند و دسته دیگر با سکوت و احتیاط کاری کار را امضا می‌نمایند، تا آن‌گاه که بر خر مراد مستقر شد و افسار (زمام) را به دست گرفت و رکاب کشید و همه چیز مردم را زیر پای خود پایمال کرد، به دعا و توسل می‌پردازند و از خداوند فرج امام زمان علیه السلام را می‌طلبند!! این روش و تضاد جمعی از پیشوایان دینی، این محیط تاریک، این تأثرات روحی، قهراً به مطالعه و دقت بیشتر در آیات قرآن حکیم و کتاب شریف نهج البلاغه و تاریخ و سیره پیمبر اکرم و ائمه هدی علیهم السلام وادارم کرد، برخورد با بعضی از اساتید و علمای بزرگ دستگیرم شد، کم‌کم خود را در محیط روشنی دیدم و به ریشه‌های دین آشنا شدم و قلبم مطمئن گردید و هدف و مقصد را از نظر وظیفه اجتماعی تشخیص دادم، و تا توانستم به توفیق خداوند از دیگران هم دستگیری نمودم.

آن عالم نورانی و محیط درخشنده‌ای که قرآن انسان را به آن وارد

می سازد عالم توحید است؛ توحید ذات، توحید قدرت، توحید حیات، توحید قیومیت، توحید نظامات و روابط و قوانین جهان، توحید اراده، توحید فکر و قوا و اراده بشر. این محیط و مقصد از روشنایی و وضوح، حقیقت و سرّش بر عموم مخفی و پوشیده است.

احکام و اخلاق و اجتماعیات و روابط و داستانهای قرآن در درون و خلال و پوشیده از نور توحید است.

اولین دعوت پیمبران خداشناسی و یگانه پرستی است. آن اصل و اساسی که قرآن قوانین و دستورات خود را روی آن قرار داده همین است. این اصل مرکب از یک جهت نفی و یک جهت اثبات است؛ نفی غیر خدا و اثبات خدا: لا اله الا الله. در عمل هم پیمبران نخست شرک و نمودهای آن را برمی داشتند، پس از آن توحید (یگانگی را) جایگزین می نمودند (یا جایگزینی این لازم نفی غیر آن بود). آیا مقصود از این دعوت که همه پیمبران در آن متفق و هماهنگ بودند (و روشنترین برهان راستی پیمبران همین است) تنها عقیده قلبی و عبادت بوده؟

تنها اعتقاد قلبی و درونی برای چه بوده؟ و اگر بیش از عقیده و ایمان می خواستند تنها مردم را به عبادت وادارند که در معابد برای وی سجده کنند و از او درخواست داشته باشند، و در جز این حال از هر کس و هر قانونی خواهند پیروی نمایند و سر تسلیم در برابرش فرود آرند و گردن اطاعت به حکم او دهند، پس چرا زورمندان و مستبدان با پیمبران به ستیزه و جنگ برمی خاستند؟ و تا می توانستند با هر نیرویی می خواستند دعوت آنان را خاموش کنند؟

اگر چنین بوده راه آشتی باز بود؛ مرزی برای مردم معین می کردند که در هنگام عبادت و دعا به خدا روی آرند، و در اطاعت و فرمانبری از آنها پیروی کنند!!

با معین نمودن این حد و مرز در سرزمین پهناور بر مال و جان و

افکار مردم بی‌مانع حکومت می‌نمودند و پیمبران در میان دیوار کنائس و مساجد به‌مؤمنینی که به‌حسب اختیار و اراده‌گرویده‌اند نماز خواندن و نیکی نمودن یا یک نوع احکام و وظایف فردی را می‌آموختند!

با این قرارداد و مرز، نه نمرود ابراهیم را به آتش می‌افکند، و نه فرعون با موسی به کشمکش برمی‌خاست و نه پادشاه رم برای کشتن عیسی اقدام می‌نمود، و نه نرون مسیحیان را با آتش می‌سوزاند و نه کسری و قیصر با دعوت اسلام به جنگ برمی‌خاستند.

پس دعوت و قیام پیغمبران تنها برای ایجاد عقیده قلبی نبوده، چون قرآن می‌گوید: اگر از آنان بپرسی زمین و آسمان را که آفریده؟ گویند: خدا. اگر بپرسی آفتاب و ماه را کی می‌گرداند؟ گویند: خدا. اگر بپرسی کی باران می‌فرستد و گیاه و درخت می‌رویاند و مردم را زنده می‌کند و می‌میراند؟ گویند: خدا.

اگر مقصود بیش از عقیده تنها عبادت بوده، نه آنان با کسی سر جنگ داشتند نه کسی با آنان به جنگ برمی‌خاست.

پس تنها دعوت پیمبران توحید در ذات و توحید در عبادت نبوده. توحید در ذات و در عبادت مقدمه و پایه فکری و عملی بوده برای توحید در اطاعت. این سرالاسرار دعوت پیمبران در سعادت بشر است. آزادی و مساوات و ظهور کمالات بشری از همین معنای خداشناسی و توحید سرچشمه می‌گیرد. این همان حقیقت اسلام است که آیین پیمبرخاتم به آن نامیده شده - یعنی تسلیم اراده و فکر و عمل و از میان برداشتن هر مقاومت و مانعی - قرآن می‌گوید همه پیمبران به اسلام می‌خواندند تا مردم را از بندگی و اطاعت غیر خدا آزاد نمایند و به اطاعت خدا که حق و عدل و حکمت مطلق است درآورند، و زنجیرهای عبودیت و اوهام و تقالید باطل را از فکر و اراده مردم بازنمایند: لیضع عنهم اصرهم والاغلال التي كانت عليهم.

قرآن سراسر آیاتش به اسماء و صفات خداوند امضا می شود و نام خداوند را با صفات بیان می کند: الله، الرب، الرحمن، الرحيم، الرزاق، الملك، العزيز، القدوس، الحكيم، المؤمن، المهيمن، الجبار، الحى، القيوم...

توحید در ذات مقدمه توحید در صفات است؛ تا این صفاتی را که در قرون تاریک گذشته و در عصر تمدن به زورمندان ناچیز و بیچاره روی خودباختگی می چسباندند سلب نمایند و به رأی خداوند معتقد شوند، و توحید از عقیده و فکر - متافیزیک - در مجرای اراده و عمل و فعل و انفعال خلقی و اجتماعی - فیزیک - درآید.

این گونه عقیده مبدأ سعادت و کمال و پیشرفت انسان است. اگر این عقیده و ایمان نبود خواناخواه بشر بیچاره این صفات را برای طاغوتها می شناسد و تسلیم اراده آنان می شود؛ زبونی و عبودیت و از میان رفتن استعدادهای همین اطاعت و تسلیم کورکورانه است:

الله ولى الذين آمنوا يخرجهم من الظلمات الى النور والذين كفروا اوليائهم الطاغوت يخرجونهم من النور الى الظلمات.

پس چنانکه اراده خداوند (در صورت نیرو و قدرت حکیمانه) در سراسر جهان حکومت دارد، در اختیار و اراده و اجتماع انسانی هم که جزء ناچیزی از جهان است همان باید حاکم باشد و حکومت تنها برای خداوند است. ان الحكم الا لله. این اراده برای بشر به صورت قانون و نظامات درآمده و در مرتبه سوم کسانی حاکم بحق و ولی مطلقند که اراده و فکر و قوای درونی آنان یکسره تسلیم این قوانین باشد، که پیمبران و امامان هستند. - الامام هو الحاكم بالكتاب، الداین بدین الحق، الحابس نفسه على ذات الله - و به نام ولی و خلیفه و امام و امیر مؤمنان خوانده می شوند، نه ملک و پادشاه و خداوندگار و مالک الرقاب.

بدین جهت ما شیعه معتقدیم که خلیفه و امام باید دارای عصمت معنوی باشد. در مرتبه چهارم کار اجتماع به دست علمای عادل و عدول

مؤمنین است که هم عالم به اصول و فروع دینند و هم خود محکوم ملکه عدالتند و اینجا نوبت به انتخاب و تعیین مردم می‌رسد؟ به حسب اوصافی که بیان شده.

از این بیان کوتاه (که شرح آن در متن کتاب توضیح داده شده) هدف و مقصد اثباتی دین واضح می‌شود. درجهت مقابل حکومت طاغوت (خودسری و استبداد) است؛ و اساس مبارزه منفی با شرک و بت‌پرستی همین است. چون مستبد اگر میدان یافت خود مدعی فرمانفرمایی و خدایی است و اگر بلاواسطه نتوانست مردم را به عبادت و اطاعت بخواند سنگ و چوب و مجسمه... را که خدای بی‌اراده و وسیله انصراف و در وهم نگاه داشتن خلق است جلو راه مردم می‌گذارد. پس اصل و منشأ و علت همه گونه شرک و بت‌تراشی و بت‌پرستی، خودپرستهای مستبد می‌باشند؛ سنگ و چوب هیچ‌گاه ادعای معبودیت نکرده‌اند.

این دو جهت اثبات و نفی هدف قیام و جهاد پیمبران و پیروان آنهاست. نهضت‌های مسلمانان در برابر ستمکاران و مستبدان روی همین اساس، و قیام شیعه و علویان برای همین بوده است. پس هر مسلک و طرح و مرام اجتماعی که خودسران را محدود نماید و جلو اراده آنان را بگیرد، قدمی به هدف پیمبران و اسلام نزدیکتر است، ولی مقصود و نظر نهایی اسلام نیست. مشروطیت و دموکراسی و سوسیالیسم همه اینها به معنای درست و حقیقی خود گام‌های پی‌درپی است که به نظر نهایی نزدیک می‌نماید.

در آغاز مشروطیت قیام علما و مردم مسلمان تنها برای تحدید استیلا و استبداد بوده، به این جهت طرف اثبات برای عموم مبهم بود. آن روزی که مردم در زیر پای شاهزادگان و درباریان در اطراف کشور پامال بودند و مالک هیچ چیز خود نبودند و عین‌الدوله شاه ناتوان و بی‌اراده را آلت خودخواهی و هوسبازی خود کرده بود، علمای بزرگ

دینی ناله‌های مردم را از دور و نزدیک شنیدند، و در تهران و تبریز و دیگر جاها یکباره به ناله مردم جواب گفتند. ولی اگر از عموم می‌پرسیدند چه می‌خواهند، جواب روشن و یکسانی نمی‌دادند. گاهی می‌گفتند باید قوانین وضع شود و حدود را تعیین نماید، گاهی «عدالتخانه» یعنی محل مراجعه و دادرسی عمومی می‌طلبیدند. ولی یک چیز مورد اتفاق و اتحاد بود و آن را وظیفه دینی و خدایی می‌دانستند، آن جلوگیری از خودسری و استبداد بود. تا آن روزی که قیامها و جهادها در برابر استبداد بود مخالفین هم که وابستگان به دربار و بهره‌برداران از استبداد بودند آشکارا مخالفت نمی‌نمودند، بلکه مجال بحث و کارشکنی را گذاشتند برای زمانی که استبداد به ظاهر تسلیم شد، و سخن از تنظیم قانون و نظامنامه یا به عبارت دیگر مشروطیت پیش آمد. در اینجا بود که (به اصطلاح مؤلف بزرگوار) شعبه استبداد دینی به کارشکنی و اشکال‌تراشی از طریق دین برخاست. ولی حقیقت مطلب این است که عموماً درست معنای مشروطیت و چگونگی انطباق آن را در نظر نگرفته بودند. با آنکه برای درهم شکستن مقاومت استبداد علما و توده مسلمانان پیشقدم بودند، حال که مجلسی برپا شد و نمایندگان اعزام گردیدند، یک عده سبکسران از فرنگ برگشته و خودباخته سخنان و ظواهر زندگی اروپاییان به میان افتادند و با کنایه و صراحت به بدگویی از علما شروع کردند و روزنامه‌های بی‌بندوبار هم سخنان آنان را منتشر می‌ساختند.

گاهی سخن از آزادی زنان به میان می‌آوردند، گاهی کلمه حریت و مساوات را با مقاصد خود تفسیر می‌کردند. همینها موجب بدبینی و آزرده‌گی عده‌ای از علما و مسلمانان گردید.

هنوز استبداد در کمین بود که اختلافات آشکار گردید و دستهای استبداد و بیگانگان در کار آمد و مجرای جنبش و فداکاری مردم را

تغییر داد. جنبشهای آغاز کار با صمیمیت و دلسوختگی و از مبدأ ایمان شروع شد ولی پایان کار را نسنجیدند تا دستهایی وارد گردید (مانند بیشتر جنبشهایی که در کشورهای شرق و ایران پدید می‌آید: که در پایان اختلاف و پراکندگی پیش می‌آید و از راه درست و روشن منحرف می‌شوند و نتیجه عکس می‌گیرند).

این را نباید فراموش کرد که به اعتراف کسانی که تاریخ مشروطیت را نوشته‌اند، داستان امتیاز دখانیات و فتوای مرحوم آیت‌الله میرزای شیرازی تکان بزرگی به ایران و دیگر کشورهای اسلامی داد. تا آن روز مردم به کارهای خود سرگرم بودند و دربار ناصرالدین‌شاه هم سرگرم مسافرتها و عیش و نوشها و تشریفات خود بود. پنجاه سال ناصرالدین‌شاه بر اریکه سلطنت ایران تکیه داشت که بهترین فرصت برای اصلاح زندگی و پیشرفت مردم این زمان بود؛ دورانی که هنوز کشورهای همسایه نفوذ زیادی در ایران نداشتند و مردم به متجدد و متقدم تقسیم نشده بودند و اختلافات شدید پدید نیامده بود. ولی جز تشریفات و مسافرتها در تاریخ این سلطنت چیزی نمی‌بینیم - در اواخر سلطنتش بیگانگان در ایران آشکارا شروع به کار کردند؛ چنان که روش آنهاست که پیش‌درآمد نفوذ و ریشه دواندنشان گرفتن امتیازات است. مهمترین قرارداد و امتیاز، امتیاز دخانیات بود که در سال ۱۲۶۸ ش. (۱۳۰۶ ق.) به دست ناصرالدین‌شاه به آنها داده شد و دنبال آن پای اروپاییها به ایران باز شد و کارکنان شرکت مشغول کار شدند. تا آن روز مردم به کارهای اجتماعی دخالت نمی‌کردند و به نفع و ضرر عمومی توجه نداشتند. ولی پیشقدمی علما و فتوای مرحوم میرزا مردم را بیدار کرد و در سراسر شهرستانها مردم قیام کردند. ناصرالدین‌شاه تا توانست مقاومت کرد و چون مردم از پا در نیامدند در سال ۱۲۷۰ ش. پانصد هزار لیره به شرکت انگلیسی پرداخت و امتیاز لغو شد. پس از آن، قیام و

اقدامات سيدجمال الدين هم برای مردم شرق و ايران اثر شايانی داشت که تاريخ مفصل هر دو نوشته شده.

این نفوذ دینی و اتحاد قوای مردم بدون شبهه مورد توجه دول استعماری [قرار گرفت]. به خصوص با رقابتی که میان انگلیس و روس بود و روسها در دربار ايران نفوذ بسزایی داشتند، در این پیشامد آنها به قدرت دینی و معنوی و وحدت ملی ایرانیان متوجه شدند، و مردم نیز به دسائس و مطامع آنان پی بردند. به این جهت نمی توان انکار نمود که انگلیسها در مشروطیت دخالت و نظر داشته اند چنان که روسها بی پروا به دربار استبداد کمک می کردند. ولی قیام علما و مردم در برابر استبداد پاک و بی آلايش بوده، تا آنجا که خواست نطفه مشروطیت بسته شود و قوانین تحدیدکننده نوشته شود در این زمان اختلافات و کارشکنی آغاز شد. دربار استبداد نظرش برگرداندن مردم بود - انگلیس نظرش ایجاد اختلاف میان علما و خُرد کردن قدرت دینی و پراکندگی مردم، در نتیجه پیدایش مشروطه سست و بی ریشه بود. به نظر می رسد که اختلافات شدید و دستهای درونی و بیرونی و هیجان عمومی مردم مجال نداد که علمای بزرگ و سران نهضت با هم بنشینند و نهایت و مقصد را روشن سازند، تا هم وظیفه و تکلیف مردم را از نظر دینی تعیین نمایند و هم پایه را محکم سازند.

این رساله که به تجدید چابش اقدام شده، می نماید که نظر علما و مراجع بزرگ: مانند آیت الله مرحوم ملا محمد کاظم خراسانی و حاجی میرزا حسین تهرانی و آقا شیخ عبدالله مازندرانی چه بوده. اگر مطالب این کتاب مورد نظر قرار می گرفت و روی آن عمل می شد، مردم از سرگردانی و تردید رها می شدند و قوا متحد می گردید، و فاصله میان حکومت و ملت که منشأ فسادها و بیچارگیهاست برداشته می شد و مردم مانند آغاز تأسیس (پیش از تأسیس قانون اساسی) به انتخاب

و کلاً با شرایطی که بیان شده از راه تکلیف واجب دینی اقدام می نمودند و راه رخنه دیگران را می بستند و با دلگرمی و از راه وظیفه دینی مالیات می پرداختند (چنان که برای بدهی دولت در زمان مظفرالدین شاه مردم بانک ملی تأسیس کردند)، دولت و ملت کمک کار هم می شدند و با هم از نفوذ استعماری بیگانگان جلوگیری می نمودند، کشور رو به آبادی می رفت، فضایل خلقی و کمالات معنوی بازار پیدا می کرد و نفاق که نتیجه محیط تضاد و استبداد است ریشه کن می گردید.

هر چه بود گذشت. امروز ما با آن فداکارها و خونریزها دارای مشروطه به اصطلاح ناقصی شده ایم. آیا نمی توان آن را تکمیل نمود؟ آیا راه دیگری داریم؟ آیا حکومت مشروطه لجامی برای استبداد افسارگسیخته نیست؟ آیا درهم شکستن قدرت استبداد هدف سران ادیان و اصلاح نبوده؟ آیا نمی توان در حد امکان این مشروطه را به هدف عالی حکومت الهی که به آن اشاره شد نزدیک نمود؟

آنهايي که امروز - مانند آغاز مشروطیت - به آن بدبین اند، چه چیز می خواهند؟ نه امروز جواب روشنی دارند و نه آن روز داشتند. از جهت ضعف تشخیص و جمود به تقلید هر قدیمی را دین می پندارند و هر جدیدی را مخالف با آن و به نام مقدس مآبی و احتیاط کاری جز کلمات نفی - نه، چطور می شود؟ باید ساکت بود و احتیاط کرد - هر بی دینی و فساد را اثبات و امضا می نمایند و میدان را برای هوسبازان و بسندگان شهوت و مال باز می گذارند و آنها را پشت سنگر قانون می نشانند، تا هر چه خواهند به سر ملت مسلمان مظلوم مالیات پرداز بتازند، و اکثریت مردم مسلمان را به اسیری آنان دهند. آن گاه بنشینند و به حال مردم گریه کنند و آه و دود راه بیندازند و برای هر پیشامد کوچک و بزرگی به این و آن دست توسل دراز کنند. با این روابطی که زندگی با هم پیدا کرده مگر می توان از وظایف اجتماعی به عنوان عدم

دخالت در سياست يكسره خود را كنار كشيد.

دقت و توجه به اين كتاب براي هر كس مفيد است. آنهاي كه خواهان دانستن نظر اسلام و شيعه درباره حكومتند، در اين كتاب نظر نهايي و عالي اسلام را عموماً، و شيعه را به خصوص، با مدرک و ریشه خواهند يافت. طرفداران مشروطيت و تكميل آن، اصول و مباني مشروطيت را مي يابند و مخالفين به اشكالات و ايرادات خود بيش از آنچه تصور مي نمايند برمي خورند.

برای علما و مجتهدين كتاب استدلالی و اجتهادی، و برای عوام رساله تقلیدی راجع به وظائف اجتماعی است.

مؤلف عاليقدر اين كتاب از بزرگترين مراجع اهل نظر در قرن اخير بوده، شخصيت علمی او را همه فضلا و علما تصديق مي نمايند. در مقام علمی و دقت نظر اين مرد بزرگ همين بس که امروز - جز چند نفری - تمام مراجع بزرگ شيعه و فضلاي کشور از افاضات علمی و رشحات فکری آن مرحوم استفاده کرده اند و به شاگرديش افتخار مي نمايند.

مرحوم آيت الله نائيني از تلاميذ مرحوم آيت الله حاج ميرزا حسن شيرازی و مرحوم آقاسيد محمد اصفهانی بوده، و در محضر درس آيت الله خراسانی از جهت احترام و ادب حاضر می شده است. علاوه از قدرت فکری و نبوغی که در اصول و فقه داشته در فلسفه و کلام و اجتماعيات صاحب نظر و در خط و ربط و ادبيات ادیب بوده.

او با استدلال و شمرده سخن می گفت، و در درس و بحث و حرکات آرام بود. گونه کشيده و بينی و پيشانی بلند و برآمده و موی تنکش، فلاسفه يونان - سقراط و افلاطون - را می نمود. علمایی که از دوره سامره با آن مرحوم نزديک و به دقت نظرش آشنا بودند - از جمله مرحوم پدرم - مراجعين را به تقليد از آن مرحوم ارجاع می نمودند. در اواخر زندگی حس شنواییش بسيار ضعيف شده بود، ولی اشتغال

علمیش تعطیل نمی‌شد. در سن نزدیک به نود سالگی در سال ۱۳۵۵ هجری وفات نمود. رحمه‌الله‌علیه و حشره مع اولیائه الطاهرين. نظریات آن مرحوم (به‌نام تقریرات) مورد بحث و استفاده فضلا می‌باشد. این کتاب دوبار به چاپ رسیده؛ یک چاپ سنگی و چاپ دیگر سربی. چاپ سربی را نتوانستم به‌دست آورد. کسانی که هر دو را دیده‌اند، چاپ سنگی را بهتر می‌دانند، ولی این نسخه نیز غلط زیاد دارد. با آنکه دوبار چاپ شده بسیار کمیاب است. بعضی می‌گویند مخالفین آن را تا توانستند برچیدند، ولی شهرت این است که خودشان در برچیدن کمک کرده‌اند. ولی این نظر چندان درست نمی‌آید، چون با انتشار سریع و اثری که برای مشروطه‌خواهان داشت برچیدن کتاب پول و وسایل زیادی لازم داشت که آن مرحوم نداشت. به‌علاوه این کتاب با حرارت و استدلال محکم نوشته شده، و به‌حسب خواب عجیبی که دیده و دوبار در این کتاب نقل کرده‌اند، مورد توجه و تصویب ولی عصر علیه‌السلام واقع شده، پس چگونه یکباره از نظر خود برگشته‌اند؟! ولی فضایی که در محضر آن مرحوم بوده‌اند دلسردی ایشان را نقل می‌کنند؛ علت این هم واضح است: چون دیدند با آن کوشش، نتیجه چگونه گردید! طرفداران استبداد کرسیهای مجلس را پر کردند و انگشت بیگانگان نمایان شد. کشته شدن مرحوم آقا شیخ فضل‌الله نوری بدون محاکمه و به دست یک فرد ارمنی که لکه ننگی در تاریخ مشروطیت نهاد عموم علمای طرفدار مشروطیت را متأثر و دلسرد ساخت.

به هر حال کتاب مورد توجه فضلا و اهل تحقیق است. در دوره تحصیل خود در قم از فضلاء حوزه توصیف و تعریف کتاب را می‌شنیدم. از کسانی که چندبار شنیدم از کتاب تعریف نموده و به تجدید چاپ آن متمایلند، حضرت آیت‌الله علامه آقای امام‌جمعه زنجان عافاه‌الله عن‌الاسقام می‌باشد. این تعبیر را از ایشان شنیدم که

این کتاب از کرامات مکتب ائمه هدی سلام الله علیهم می باشد. در نظر داشتند نظر خود را به عنوان تفریظ بنگارند ولی چاپ کتاب مصادف با کسالت شدید و حرکتشان به سوی زنجان شد.

با آنکه کتاب از جهت نگارش و جمله بندی محکم است، ولی باید متوجه بود که به قلم یک مرجع روحانی و نزدیک نیم قرن پیش نوشته شده، به این جهت برای عموم ساده و روان نیست، به خصوص قسمتهایی که مطالب و اصطلاحات علمی به میان آمده. به این جهت به وسیله به کار بردن علایم و روابط در این چاپ فهم آن آسان گردیده. علاوه در پایان هر مبحث و فصلی مطالب آن خلاصه و توضیح داده شده و از آیات و احادیث و مطالب تاریخی آنچه به اشاره گذشته اند نشانه آیه و سند حدیث و تاریخ با ترجمه و شرح بیان شده. و در متن کتاب تصرف و تغییری داده نشده مگر آنجا که غلط به نظر آمده و گاهی به جای حروف عاطف پی در پی، علایم عطف گذارده شده. با این حال خوانندگان نباید کتاب را مانند دیگر کتابهای فارسی بدانند، می باید با دقت بیشتری بخوانند و خلاصه و توضیحات را در نظر آرند تا مطلب هر فصلی به خوبی مفهوم گردد.

گرچه برای اثبات مشروعیت مشروطه نوشته شده، ولی اهمیت بیشتر آن به دست دادن اصول سیاسی و اجتماعی اسلام و نقشه و هدف کلی حکومت اسلامی است.

امید است پیشوایان بیداردینی و مسلمانان غیرتمند به وسیله دقت و توجه به مطالب کتاب و چشم گشودن به وضع ملت مسلمان با وحدت نظر برای اصلاح و نجات مسلمانان بجنبند و بیش از این به بیچارگی و ذلت مسلمانان به دست مشتی اوباش هوسران و آلت بازی دیگران بودن راضی نشوند. از خداوند توفیق و سعادت همه مسلمانان را می طلبیم.

ذیقعه ۱۳۷۴، تیر ۱۳۳۴

سید محمود طالقانی

مقدمه مؤلف

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على اشرف الاولين
والاخرين وخاتم الانبياء والمرسلين محمد واله الطاهرين ولعنة الله
على اعدائهم اجمعين الى يوم الدين.

و بعد: مطلعین بر تواریخ عالم دانسته اند که ملل مسیحیه و
اروپاییان قبل از جنگ صلیبی چنانچه از تمام شعب حکمت علمیه
بی نصیب بودند همین قسم از علوم تمدنی و حکمت عملیه و احکام
سیاسیه هم، یا به واسطه عدم تشریع آنها در شرایع سابقه و یا از
روی تحریف کتب سماویه و در دست نبودن آنها بی بهره بودند. بعد از
آن واقعه عظیمه عدم فوزشان را به مقصد عدم تمدن و بی علمی
خود مستند دانستند، علاج این ام الامراض را اهم مقاصد خود قرار
داده و عاشقانه در مقام طلب برآمدند.^۱

۱. جنبش علمی و صنعتی اروپا پس از نهضت و تحول اجتماعی پدید آمد، زیرا در

اصول تمدن و سياسات اسلاميه را از كتاب و سنت و فراامين صادره از حضرت شاه ولايت عليه افضل الصلوة والسلام و غيرها اخذ و در تواريخ سابقه خود منصفانه بدان اعتراف و قصور عقل نوع بشر را از وصول به آن اصول و استناد تمام ترقيات فوق العاده حاصله و كمتر از نصف قرن اول را به متابعت و پيروي آن اقرار كردند، لكن

→ زمينه اجتماع صالح و آزاد است كه بذرهاي عقول رشد مي نمايد و استعدادها به ثمر مي رسد و بهره افكار در دسترس قرار مي گيرد. اروپا آهسته قرون تاريخ را مي پيمود، دستگاههاي سلاطين و حكومتهاي مطلقه و كنائس مسيحيت خيمه تاريخي بر سراسر اروپا زده بود. اين جهش تاريخي از كجا و به چه علت بود؟ مغرب زمين در جهل و بي خبري به سر مي برد كه ناگهان در كنار كرانه هاي آفاق شرقي خود رشته هايي نوراني از افكار و اصول قوانين آزادي بخش را نگريست. كم كم چشم گشود، و از اين رشته هاي نور خود را به سر رشته رساند. پس از آن برخاست، قيام نمود، به راه افتاد، بارهاي سنگين قدرتهاي نامحدود را زير پا گذارد، پرده هاي اوهام كنائس را دريد!! اين ادعائي نيست كه روي غرور و عصبيت باشد، سير تاريخ و علل آن شاهد اين حقيقت است، نخستين مردمی كه چشم گشودند و چشم ديگران را باز نمودند گواهي مي دهند:

ژان ژاك روسو - مرد تحول و انقلاب فكري - مي گويد: عظمت دروغين يا عناوين ظاهري ممكن است مردم را فریب داده رابطه موقتي بين آنها ايجاد نمايد! لكن فقط عقل و حكمت مي تواند اين رابطه را برقرار نگاه دارد. قوانين يهود كه هنوز باقي است و شريعت فرزند اسماعيل (پيمبر اسلام ص) كه از ده قرن پيش بر تمام مردم حكم فرماست هنوز هم از عظمت مردان بزرگي كه آن را تدوين نموده اند حكايت مي كند. فلاسفه خود پسند و متدينين متعصب و لجوج، اين مردان بزرگ را حقه بازاني خوش طالع مي دانند، ولي مردان سياسي واقعي در تشكيلات ايشان قريحه بزرگي را مي بينند كه موجب مؤسسات بادوام است.

تمام مردان متفكر در اصول قوانين آزادي بخش و كساني كه به ارتباط جريان تاريخ توجه دارند به اين حقيقت اعتراف دارند، تا روشنفكران و فيلسوف مآبان وطني چه

حسن ممارست و مزاولت و جودت استنباط و استخراج آنان و بالعکس سیر قهقرایی و گرفتاری اسلامیان به ذلّ رقیت و اسارت طواغیت امت و معرضین از کتاب و سنت مآل امر طرفین را به این نتیجه مشهود و حالت حالیه منتهی ساخت. حتی مبادی تاریخیه سابقه هم تدریجاً فراموش و تمکین نفوس ابّیه مسلمین را از چنین اسارت و رقیت وحشیانه از لوازم اسلامیت پنداشتند و از این رو احکامش را با تمدن و عدالت که سرچشمه ترقیات است منافی و با ضرورت عقل مستقل مخالف و مسلمانی را اساس خرابیها شمردند. تا در این جزء زمان که بحمدالله تعالی و حسن تأییده دوره سیر

بگویند!!

خلاصه آنکه نخست در غرب حرکت اجتماعی و آزادی قانون شروع شد آن گاه عقول به علم و صنعت بارآور گردید، ولی در سرزمین شرق و اسلامی در هر گوشه و کنار دزدان و راهزنان به وسیله انتساب به ایل و عشیره و دسته بندی، قدرتی برپا نمودند و کوس لمن الملکی زدند و مردمی مانند خود را در لباس دین پوشاندند. آنها به دزدی و غارت اموال و اعراض مسلمانان سرگرم شدند، اینان آیات و احادیث درباره آنها تلاوت نمودند. خلاصه همان بساط کسری و قیصر که اسلام برچید، همان دستگاه قرون وسطی را که غرب منهدم ساخت، به نام دین و پشت سنگر دین تجدید نمودند. در نتیجه اصول مدنی و قانونی و سیاسی اسلام در میان اوراق کتب دفن گردید، استقلال و شخصیت از مسلمانان سلب شد، ذلت و عبودیت طبیعت ثانوی گردید، و حس به عزت و استقلال از میان رفت و اکثریت مسلمانان از حقوق حقه خود بی خبر ماندند. مردمی که در چنین محیطی به سر می برند غیر از وضع موجود تصویری نمی نمایند؛ گمان می کنند آنها برای عبودیت و اطاعت قدرتمندان آفریده شده و قدرتمندان برای معبودیت و فرمانروایی. این گونه روحیه مبدأ تمام بیماریهای فکری و اقتصادی و اخلاقی است، چنانچه نویسنده عالیمقام به آن اشاره فرموده.

قهقراییه مسلمین به آخرین نقطه منتهی، و اسارت در تحت ارادات شهوانیه جائزین را نوبت منقضی و رقیّت منحوسه ملعونه را عمر به پایان رسید، عموم اسلامیان به حسن دلالت و هدایت پیشوایان روحانی از مقتضیات دین و آیین خود با خبر و آزادی خدادادی خود را از ذلّ رقیّت فراعنه امت برخورداره به حقوق مشروعه ملیّه و مشارکت و مساواتشان در جمیع امور با جائزین پی بردند و در خلع طوق بندگی جباربه و استفاده حقوق مغضوبه خود سمندروار از دریاهاى آتش نیندیشیده، ریختن خونهای طّیبه خود را در طریق این مقصد از اعظم موجبات سعادت و حیات ملّیه دانستند و ایثار در خون خود غلطیدن را بر حیات در اسارت ظالمین از فرمایش سرور مظلومان علیه السلام که فرمود: نفوس ابيه من ان تؤثر طاعة اللئام على مصارع الکرام^۱ اقتباس کردند. صدور احکام حجج اسلام نجف اشرف که رؤسای شیعه جعفری مذهبند بر وجوب تحصیل این مشروع مقدس و تعقب آن به فتوای مشیخه اسلامیّه اسلامبول که مرجع اهل سنت‌اند، برای برائت ساحت مقدس دین اسلام از چنین احکام جوریه مخالف با ضرورت عقل مستقل، حجتی شد ظاهر و لسان عیب‌جویان را مقطوع ساخت. لکن دسته‌گراگان آدمی‌خوار ایران چون برای ابقای شجره خبیثه ظلم و استبداد و اغتصاب رقاب و اموال مسلمین وسیله و دستاویزی بهتر از اسم حفظ دین نیافتند، لهذا نسبت ملعونه فرعونیه که: اخاف ان یبدل دینکم^۲ گفت، از این اسم

۱. قسمتی از خطبۀ حضرت سیدالشهداء سلام‌الله‌علیه است در روز عاشورا که قسمت دیگر و ترجمه آن خواهد آمد.

۲. و قال فرعون ذرونی اقتل موسى و لیدع ربه انی اخاف ان یبدل دینکم اوان یظهر

بی‌مسمی و لفظ خالی از مسمی رفع ید نکرده با فراعنه ایران همدست، و کردند آنچه کردند!! شنائع عهد ضحاک و چنگیز را تجدید و دینداریش خواندند، و سلب فعالیت مایشاء و حاکمیت مایرید و عدم مسئولیت عمایفعل و نحو ذلک از صفات خاصه الهیه عز اسمہ را از جابرین، با اسلامیت منافی شمردند، و از آلوده ساختن شرع قویم به چنین لکه ننگ و عار عظیم هیچ پروا نکرده در مجمع مسیحیان عیبجو، بدان اعلان و چنین ظلمی را به ساحت مقدسه نبوت ختمیه صلوات‌الله‌علیها، بلکه به ذات اقدس احدیت تعالی شأنه، مستبدانه روا داشتند. درجه ظلم و استبداد را به این مقام منتهی و ظلم به خالق را وسیله ظلم به مخلوق قرار دادند، صدق‌الله‌العظیم و کذلک یقول: ثم کان عاقبة الذین اساؤا السوء ان کذبوا بآیات الله و کانوا بها یستهزؤن^۱.

و چون به مقتضای حدیث صحیح: اذا ظهرت البدع فعلى العالم ان يظهر علمه والافعلیه لعنة الله^۲، سکوت از چنین زندقه و الحاد و لعب به دین مبین و عدم انتصار شریعت مقدسه در دفع این ضیم و ظلم

→ فی الارض الفساد، (آیه ۲۶ سوره مؤمن) - ترجمه: فرعون گفت مرا واگذارید و مانع نشوید تا موسی را بکشم، او هم پروردگار خود را بخواند و از او کمک جوید، من نگرانم از اینکه دین شما را تغییر دهد و یا در زمین فساد پدید آورد. فرعون برای کشتن موسی به سلاح حفظ دین و مصالح عالیه تمسک می‌جست و موسی را مبدل دین و مخل معرفی می‌نمود!!

۱. سپس پایان کار کسانی که به بدی اصرار می‌نمایند این است که آیات خدا را تکذیب می‌نمایند و به آنها استهزاء می‌کنند.

۲. آن‌گاه که بافته‌ها و ساخته‌هایی به نام دین ظاهر گردید بر عالم دین واجب است که حقیقت را آشکار نماید و آنچه می‌داند بگوید، اگر چنین نکنند، لعنت خدا بر اوست!!

بیتن، خلاف تکلیف بلکه مساعدت و اعانتی در این ظلم است. لهذا این اقل خدام شرع انور در مقام ادای تکلیف و قیام به این خدمت برآمده لازم دانست مخالفت این زندقه و الحاد را با ضرورت دین اسلام آشکار سازد. امید که به عون الله تعالی و حسن تأییده به درجه قبول فائز و موجب سقوط از سایرین گردد و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب و هوالمسد للصبواب.

چون وضع رساله برای تنبیه امت به ضروریات شریعت و تنزیه ملت از این زندقه الحاد و بدعت است لهذا نامش را تنبیه الامه و تنزیه الملة نهاده و مقاصدش را در طی یک مقدمه، و رسم پنج فصل و خاتمه ایراد می نماییم.

اما مقدمه در تشریح حقیقت استبداد و مشروطیت دولت، و تحقیق قانون اساسی و مجلس شورای ملی و توضیح معنی حریت و مساوات است.

بدان که این معنی نزد جمیع امم مسلم و تمام عقلای عالم بر آن متفقند که چنانچه استقامت نظام عالم و تعیش نوع بشر متوقف به سلطنت و سیاستی است، خواه قائم به شخص واحد باشد یا به هیئت جمعیه و چه آنکه تصدی آن به حق باشد یا اغتصاب، به قهر باشد یا به وراثت یا به انتخاب. همین طور بالضروره معلوم است که حفظ شرف و استقلال و قومیت هر قومی هم چه آنکه راجع به امتیازات دینیه باشد یا وطنیه منوط به قیام امارتشان است به نوع خودشان^۱، والا جهات امتیازیه و ناموس اعظم دین و مذهب و شرف

۱. قوام اجتماع وابسته به حکومت است، حکومت هر چه بیشتر متکی به افکار و

و استقلال وطن و قومیتشان به کلی نیست و نابود خواهد بود هرچند به اعلی مدارج ثروت و مکنت و آبادانی و ترقی مملکت نائل شوند. از این جهت است که در شریعت مطهره حفظ بیضه اسلام را اهمّ جمیع تکالیف و سلطنت اسلامیّه را از وظایف و شئون امامت مقرر فرموده‌اند (تفصیل مطلب موکول به مباحث امامت و خارج از این مبحث است). واضح است که تمام جهات راجعه به توقف نظام عالم به اصل سلطنت و توقف حفظ شرف و قومیت هر قومی به امارت نوع خودشان منتهی به دو اصل است:

۱ - حفظ نظامات داخلیّه مملکت و تربیت نوع اهالی و رسانیدن هر ذی‌حقی به حق خود و منع از تعدی و تجاوز آحاد ملت بعظّم علی بعض الی غیر ذلک از وظایف نوعیه راجعه به مصالح داخلیّه مملکت و ملت.

۲ - تحفظ از مداخله اجانب و تحذر از حیل معموله در این باب و تهیه قوه دفاعیه و استعدادات حربیه و غیرذلک. این معنی را در لسان متشرعین حفظ بیضه اسلام، و سایر ملل حفظ وطنش خوانند و احکامی که در شریعت مطهره برای اقامه این دو وظیفه مقرر است احکام سیاسیه و تمدنیه و جزء دوم از حکمت عملیه^۱ دانند. شدت

→ اخلاق و معتقدات عمومی باشد، قدرت و دوام آن بیشتر است. اگر نوع حکومت با نوعیات مردم در جهت مخالف بود قابل دوام نیست و موجب انقلاب و توفانهای اجتماعی خواهد شد. چه بسا! افعی دیوانه انقلاب اجتماع خود را می‌گزد و نابود می‌نماید.

۱. حکما حکمت را تقسیم می‌نمایند به حکمت نظری و حکمت عملی. حکمت نظری دریافتهایی است که خود مقصود و موجب کمال روحی و فکری است. ←

اهتمام عظمای از سلاطین متقدمین فرس و روم در انتخاب حکمای کاملین در علم و عمل برای وزارت و تصدی و قبول آنان هم با کمال تورع از ترفع قاهرانه از این جهت بوده، بلکه ابتدای جعل سلطنت و وضع خراج و ترتیب سایر قوای نوعیه چه از انبیاء علیهم السلام بوده و یا از حکما، همه برای اقامه این وظایف و تمشیت این امور بوده، در شریعت مطهره هم با تکمیل نواقص و بیان شرایط و قیود آن بر همین وجه مفرد فرموده‌اند.

کیفیت استیلا و تصرف سلطان در مملکت به اعتبار انحصار آن در تملیکیه یا ولایتیه بودن و شق ثالث نداشتن، بر یکی از دو وجه متصور تواند بود:

→ حکمت عملی آن است که وسیله عمل و تنظیم امور است. حکمت عملی را به سه جزء تقسیم نموده‌اند: (۱) تهذیب نفس که علم اخلاقش گویند (۲) اداره اجتماع که سیاست‌المدنش خوانند (۳) تنظیم عائله که تدبیرالمنزل نامیده می‌شود. سیاست‌المدن که جزء دوم حکمت عملیه است ناظر به دو جهت و مبتنی به دو اصل است: یکی انتظام داخل و ایجاد حسن روابط میان افراد و طبقات، دیگر حفظ از تعدی و مداخله بیگانگان به وسیله تدبیر و ایجاد استحکامات دفاعی، ظاهره حیات در موجودات زنده، قدرت نگاهداری اجزاء و تقسیم عادلانه مواد غذا نسبت به داخل، و تهیه وسایل دفاع در برابر عوامل فساد و مزاحمت، نسبت به خارج است. اجتماع هم هر چه قدرت تحفظ و تدافع در آن بیشتر باشد زنده‌تر است و معنای حیات اجتماعی جز این نیست، و قدرت بقا وابسته به قدرت حیات است، کمیت افراد و کیفیت ظاهری، اثری در بقا و فنا ندارد؛ قرآن کریم در آخر سوره شریفه فتح اشاره به همین حقیقت می‌نماید، گویا رمز فتح را بیان می‌کند: هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و کفی بالله شهیداً. محمد رسول الله والذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم...

اول آنکه مانند آحاد مالکین نسبت به اموال شخصیه خود، با مملکت و اهلش معامله فرماید. مملکت را به ما فیها مال خود انگارد و اهلش را مانند عبید و اماء، بلکه اغنام و احشام برای مرادات و درک شهواتش مسخر و مخلوق پندارد. هر که را به این غرض وافی و در مقام تحصیلش فانی دید مقربش کند و هر که را منافی یافت از مملکت که ملک شخصی خودش پنداشته تبعیدش نماید و یا اعدام و قطعه قطعه بخورد سگانش دهد و یا گرگان خونخواره را به ریختن خونش تهریش و به نهب و غارت اموالش وادارشان نماید و هر مالی را که خواهد از صاحبش انتزاع و یا به چپاولچیان اطرافیش بخشد، هر حقی را که خواهد احقاق و اگر خواهد پایمالش کند و در تمام مملکت به هر تصرفی مختار و خراج را هم از قبیل مال الاجاره و حق الارض ملک شخصی خود و برای استیفاء در مصالح و اغراض شخصیه خود مصروف دارد، و اهتمامش در نظم و حفظ مملکت مثل سایر مالکین نسبت به مزارع و مستغلاتشان منوط به اراده و میل خودش باشد؛ اگر خواهد نگهداری و اگر خواهد به اندک چاپلوسی به حریف بخشد و یا برای تهیه مصارف اسفار لهویه و خوشگذرانی بفروشد و یا رهن گذارد. حتی دست‌درازی به ناموس را هم اگر خواهد ترخیص و بی‌ناموسی خود را برملا سازد و باز هم با قدسیت و نحوها از صفات احدیت عزاسمه خود را تقدیس نماید و اعوانش مساعدتش کنند و تمام قوای مملکت را قوای قهر و استیلا و شهوت و غضبش دانند و بر طبق آن برانگیزانند لایسنل عما یفعل و هم یسنلون!!؟

این قسم از سلطنت را چون دلبخواهانه و ارباب تصرف آحاد مالکین در املاک شخصیت خود و بر طبق اراده و میل شخصی سلطان است لهذا تملکيه و استبداديه گویند و استبداديه و اعتسافيه و تسلطيه و تحکميه هم خوانند و جهت تسميه و مناسبت اسماء مذکوره هم بامسمى ظاهر است.^۱ صاحب این چنین سلطنت را حاکم مطلق و حاکم به امر و مالک رقاب و ظالم و قهار و امثال ذلک نامند. ملتی را که گرفتار چنین اسارت و مقهور به این ذلت باشند اسراء و اذلاء و ارقاء گویند؛ و هم به ملاحظه آنکه حالشان حال ایتام و صغاری است بی خبر از داراییهای مقصوبه خود لهذا مستصغرين (که به معنی صغار و ایتام شمرده شدگان است) هم خوانند، بلکه به مناسبت آنکه حظ این ملت مسخره و فانیه در ارادات سلطانیشان از حیات و هستی خود از قبیل بهره و حظ نباتات است که فقط برای قضای حاجت دیگران مخلوق و حظ استقلالی از وجود خود ندارند لهذا این چنین ملت مظلومه جاهله به حقوق و ظالمه به نفس خود را مستنبتین (که به معنی گیاههای صحرایی

۱. تملکيه از آن جهت است که موجودیت مادی و معنوی ملت را به ملک فرد درمی آورد. استبداديه از آن جهت است که قوای متفرق که باید تقسیم شود به دست فرد قرار می گیرد، یا آنکه ایجاد تفرقه و پراکندگی می نماید، چه از ماده «بد» است که به معنای تفرقه و پراکندگی، و از سنگینی و پرگوشی فراخ راه رفتن می باشد، استبداديه است، زیرا بندگان خدا را به بندگی بنده سوق می دهد و به اطاعت کورکورانه وادار می سازد. اعتساف، تصرف به قهر و غلبه و بدون تدبیر و حکمت، انحراف از راه و عدالت، راه روی و سرگردانی در تاریکی شب، سرگردانی در بیابان قفر بدون پی جویی راه است. در این حکومتها تمام این آثار و اوضاع شوم مشهود است.

شناخته‌شدگان است) هم خوانند. درجات تحکیمه این قسم از سلطنت به اعتبار اختلاف ملکات نفسانیه، و عقول و ادراکات سلاطین و اعوانشان، و اختلاف ادراکات و علم و جهل اهل مملکت به وظایف سلطنت و حقوق خود، و درجات موحد یا مشرک بودنشان (در فاعلیت مایشاء و حاکمیت ما یرید و عدم مسئولیت عما یفعل و مالکیت رقاب الی غیر ذلک از اسماء و صفات خاصه الهیه، بلکه ذات احدیت تعالی شأنه) مختلف، آخرین درجه آن ادعای الوهیت است و تا هر درجه که قوه علمیه اهل مملکت از تمکین آن استنکاف کند به همان حد واقف والا به آخرین درجه هم (چنانچه از فراغه سابقین به ظهور پیوست) منتهی خواهد بود و به مقتضای الناس علی دین ملوکهم معامله نوع اهل مملکت هم با زیردستان خود به طبقاتهم همان معامله اعتسافیه سلطان است با همه. اصل این شجره خبیثه فقط همان بی‌علمی ملت است به وظایف سلطنت و حقوق مشترکه نوعیه و قوام آن به عدم مسئولیت در ارتکابات و محاسبه و مراقبه در میانه نبودن است.

دوم آنکه مقام مالکیت و قاهریت و فاعلیت مایشاء و حاکمیت ما یرید اصلاً در بین نباشد، و اساس سلطنت فقط بر اقامه همان وظایف و مصالح نوعیه متوقفه بر وجود سلطنت مبتنی و استیلائی سلطان به همان اندازه محدود و تصرفش به عدم تجاوز از آن حد مقید و مشروط باشد.

این دو قسم از سلطنت هم به حسب حاق حقیقت متباین و هم

در لوازم و آثار متمایزند چه مبنای قسم اول به جمیع مراتب و درجاتش بر قهر و تسخیر مملکت و اهلش در تحت ارادات دلبخواهانه سلطان و صرف قوای نوع از مالیه و غیرها در نیل مرادات خود و مسئول نبودن در ارتکابات مبتنی و متقوم است، هر چه نکرد باید ممنون بود! اگر کشت و مثله نکرد یا قطعه قطعه بخورد سگان نداد، یا به نهب اموال قناعت و متعرض ناموس نشد باید تشکر نمود! نسبت تمام اهالی به سلطان نسبت عبید و اماء بلکه اقل از آن و به منزله احشام و اغنام و حتی از آن هم پست تر و به منزله نباتات است که فقط فایده وجودیه آنها دفع حاجت غیر و خود بهره و حظی از وجود خود ندارند. بالجمله حقیقت این قسم از سلطنت به اختلاف درجاتش عبارت از خداوندی مملکت و اهلش (به اختلاف درجات این خداوندی) خواهد بود به خلاف قسم دوم چه حقیقت واقعیه و لب آن عبارت است از ولایت بر اقامه وظایف راجعه به نظم و حفظ مملکت نه مالکیت، و امانتی است نوعیه در صرف قوای مملکت که قوای نوع است در این مصارف نه در شهوات خود. از این جهت اندازه استیلای سلطان به مقدار ولایت بر امور مذکوره محدود و تصرفش، چه به حق باشد یا به اغتصاب به عدم تجاوز از آن حد مشروط خواهد بود. آحاد ملت با شخص سلطان در مالیه و غیرها از قوای نوعیه شریک و نسبت همه به آنها متساوی و یکسان و متصدیان امور همگی امین نوعند نه مالک و مخدوم و مانند سایر اعضاء و اجزاء در قیام به وظیفه امانتداری خود مسئول ملت و به اندک تجاوز مأخوذ خواهند بود، و تمام افراد اهل مملکت به اقتضای مشارکت و مساواتشان در قوی و حقوق بر مؤاخذه و سؤال و اعتراض قادر و

ایمن و در اظهار اعتراض خود آزاد و طوق مسخریت و مقهوریت در تحت ارادات شخصیه سلطان و سایر متصدیان را در گردن نخواهند داشت. این قسم از سلطنت را مقیده و محدوده و عادله و مشروطه و مسئوله و دستوره نامند و وجه تسمیه به هر یک هم ظاهر است و قائم به چنین سلطنت را حافظ و حارس و قائم به قسط و مسئول و عادل، ملتی را که متنعم به این نعمت و دارای چنین سلطنت باشند محتسبین و ابایه و احرار و احیاء خوانند. (مناسبت هر یک از اسماء مذکوره هم معلوم است) چون حقیقت این قسم از سلطنت چنانچه دانستی از باب ولایت و امانت و مانند سایر اقسام ولایات و امانات به عدم تعدی و تفریط متقوم و محدود است، پس لامحاله حافظ این حقیقت و مانع از تبدلش به مالکیت مطلقه و رادع از تعدی و تفریط در آن مانند سایر اقسام ولایات و امانات به همان محاسبه و مراقبه و مسئولیت کامله منحصر. بالاترین وسیله‌ای که از برای حفظ این حقیقت و منع از تبدل و اداء این امانت و جلوگیری از اندک ارتکابات شهوانی و اعمال شائبه استبداد و استیثار متصور تواند بود همان عصمتی است که اصول مذهب ما طائفه امامیه بر اعتبارش در ولّی نوعی مبتنی است، چه بالضروره معلوم است که با آن مقام والای عصمت و علوم لدنیه و انخلاع از شهوات بهیمیه و اجتماع سایر صفات لازمه آن مقام اعلی که (احاطه تفصیلیه به آنها خارج از اندازه عقول و ادراکات نوع است) مرحله اصابه واقع و عدم وقوع در منافیات و صلاح، حتی از روی خطا و اشتباه، هم چنین درجه محدودیت و محاسبه و مراقبه الهیه عز اسمه و مسئولیت و ایثار والی تمام امت را بر خود (الی غیر ذلک من الوظائف) به جایی منتهی

است، که لایصل الی ادراک حقیقته احد و لاینال کنهه عقل البشر. با دسترسی نبودن به آن دامن مبارک به ندرت تواند شد که شخص سلطان هم خودش مانند انوشیروان مستجمع کمالات و هم از امثال بوذرجمهر قوه علمیه و هیئت مسدده و رادعه نظاری انتخاب نموده، بر خود گمارد و اساس مراقبه و محاسبه و مسئولیت را برپای دارد. لکن گذشته از آنکه باز هم به مشارکت و مساوات ملت با سلطان و سد ابواب استیثارات در مالیه و غیرها و آزادی ملت در اعتراضات و غیرها غیروافی و از مقوله تفضل است نه از باب استحقاق، علاوه بر همه اینها مصداقش منحصر و نایابتر از عنقاء و از کبریت احمراند، و رسمیت و اطرادش هم از ممتنعات است. غایت آنچه به حسب قوه بشریه جامع این جهات و اقامه‌اش با اطراد و رسمیت به جای آن قوه عاصمه عصمت و حتی با مغضوبیت مقام هم ممکن و مجازی از آن حقیقت و سایه و صورتی از آن معنی و قامت تواند بود موقوف بر دو امر است.^۱

کتابخانه آملان: «طالقانی و زمانه ما»

۱. از آنجا که لازمه قدرت و سلطنت تسلط بر قوای اجتماع است به این جهت شخص حاکم و سلطان مانند دیگر مردم به وسیله قوانین عمومی و فقد ابزار و به علت طغیان نفس محدود نیست، بنابراین خواه نخواه بر حدود و اموال و اعراض طغیان می‌نماید و موجب سلب آزادی دیگران می‌شود. بنابراین حق قانونی و طبیعی حکومت برای کسی است که دارای غریزه عصمت، و اراده حق بر او حاکم باشد. این شخصیت عالی همان کسی است که ما، شیعه او را امام می‌دانیم. ممکن است گاه گاهی مردان صالح که دارای سرشت عدالت و صلاح باشند نیز یافت شوند که خود تا حد امکان مراقب انحراف باشند ولی این دو گونه حکومت بیرون از اختیار و دایم و باقی نیست. پس ناچار به جای ملکه عصمت یا روح صلاح که نفسانی است باید قوای قانونی باشد که حافظ عدالت و مانع طغیان گردد و مانند سد و حصاری ←

اول - مرتب داشتن دستوری که به تحدید مذکور و تمیز مصالح نوعیه لازمه‌الاقامه از آنچه در آن حق مداخله و تعرض نیست، کاملاً وافی و کیفیت اقامه آن وظایف و درجه استیلای سلطان و آزادی ملت و تشخیص کلیه حقوق طبقات اهل مملکت را موافق مقتضیات مذهب به‌طور رسمیت متضمن، و خروج از وظیفه نگهبانی و امانتداری به هر یک از طرفین افراط و تفریط چون خیانت به نوع است مانند خیانت در سایر امانات رسماً موجب انزال ابدی و سایر عقوبات مرتبه بر خیانت باشد. چون دستور مذکور در ابواب سیاسیه و نظامات نوعیه به منزله رسایل عملیه تقلیدیه در ابواب عبادات و معاملات و نحو هما و اساس حفظ محدودیت مبتنی بر عدم تخطی از آن است لهذا نظامنامه و قانون اساسیش خوانند و در صحت و مشروعیت آن بعد از اشمال بر تمام جهات راجعه به تحدید مذکور و استقصاء جمیع مصالح لازمه نوعیه جز عدم مخالفت فصولش با قوانین شرعیه شرط دیگری معتبر نخواهد بود و مزید توضیح این امر و جهاتی که رعایتش در تمامیت این اساس لازم است بعد از این خواهد آمد انشاءالله تعالی.

دوم - استوار داشتن اساس مراقبه و محاسبه و مسئولیت کامله به گماشتن هیئت مسدده و رادعه نظاره از عقلا و دانایان مملکت و

→ مبادی نفسانی حاکم را مسدود و محدود گردانند؟ به این جهت قوه مسدده نامیده می‌شود.

خيرخواهان ملت که به حقوق مشترکه بین الملل هم خبیر و به وظایف و مقتضیات سیاسیة عصر هم آگاه باشند، برای محاسبه و مراقبه و نظارت در اقامه وظایف لازمه نوعیه و جلوگیری از هرگونه تعدی و تفریط و مبعوثان ملت و قوه علمیه مملکت عبارت از آنان و مجلس شورای ملی مجمع رسمی ایشان است. محاسبه و مسئولیت کامله در صورتی متحقق و حافظ محدودیت و مانع از تبدل ولایت به مالکیت تواند بود که قاطبه متصدیان که قوه اجراییه‌اند در تحت نظارت و مسئول هیئت مبعوثان و آنان هم در تحت مراقبه و مسئول آحاد ملت باشند. فتور در هر یک از این دو مسئولیت موجب بطلان محدودیت و تبدل حقیقت ولایت و امانت به همان تحکم و استبداد متصدیان خواهد بود در صورت انتفاء مسئولیت اولی، و به تحکم و استبداد هیئت مبعوثان در صورت انتفاء مسئولیت ثانیه. مشروعیت نظارت هیئت منتخبه مبعوثان بنا بر اصول اهل سنت و جماعت که اختیارات اهل حل و عقد امت را در این امور متبع دانسته‌اند به نفس انتخاب ملت متحقق و متوقف بر امر دیگری نخواهد بود. اما بنا بر اصول ما طایفه امامیه که این‌گونه امور نوعیه و سیاست امور امت را از وظایف نواب عام عصر غیبت علی مغیبه‌السلام می‌دانیم اشتغال هیئت منتخبه بر عده‌ای از مجتهدین عدول و یا مأذونین از قبل مجتهدی و تصحیح و تنفیذ و موافقتشان در آراء صادره برای مشروعیتش کافی است و مزید توضیح این مطلب هم بعد از این خواهد آمد انشاءالله تعالی.

از آنچه بیان نمودیم ظاهر شد که پایه و اساس قسم اول از

سلطنت که دانستی عبارت از مالکیت مطلقه و فاعلیت مایشاء و حاکمیت مایرید است بر مسخریت و مقهوریت رقاب ملت در تحت ارادات سلطنت و عدم مشارکت فضلا از مساواتشان با سلطان در قوی و سایر نوعیات مملکت و اختصاص تمام آنها به شخص سلطان و موکول بودن تمام اجراءات به اراده او مبتنی، عدم مسئولیت در ارتکابات هم از فروع این دو اصل است. تمام ویرانیهای ایران و شنایع مملکت ویرانه ساز و خانمان ملت برانداز آن سامان که روزگار دین و دولت و ملت را چنین تباه نموده و بر هیچ حد هم واقف نیست هم از این باب است و لا بیان بعدالعیان و لا اثر بعد عین.

اساس قسم دوم که دانستی عبارت از ولایت بر اقامه مصالح نوعیه و به همان اندازه محدود است. به عکس آن بر آزادی رقاب ملت از این اسارت و رقیت منحوسه ملعونه و مشارکت و مساواتشان با همدیگر و با شخص سلطان در جمیع نوعیات مملکت - از مالیه و غیرها - مبتنی است و حق محاسبه و مراقبت داشتن ملت و مسئولیت متصدیان هم از فروع این دو اصل است.

در صدر اسلام استحکام این دو اصل و مسئولیت مرتبه بر آنها به جایی منتهی بود که حتی خلیفه ثانی با آن ابهت و هیبت به واسطه یک پیراهن که از حله یمانیه بر تن پوشیده بود، چون قسمت احاد مسلمین از آن حله ها بدان اندازه نبود، در فراز منبر از آن مشول (استیضاح شد) و در جواب امر به جهاد لاسمعا و لاطاعة شنود، و باثبات آنکه پسرش عبدالله قسمت خود را به پدرش بخشید و آن پیراهن از این دو حصه ترتیب یافته است اعتراض ملت را مندفع ساخت، و هم در موقع دیگر در جواب کلمه امتحانیه که از او صادر شده بود لنقومنک بالسیف استماع

کرد، و به چه اندازه از این درجه استقامت امت اظهار بشاشت نمود!!^۱

مادامی که این دو اصل و فروع مترتبه - کما جعله الشارع - محفوظ و سلطنت اسلامیة از نحوه ثانیة به نحوه اولی تحویل نیافته بود سرعت سیر ترقی و نفوذ اسلام محیر عقول عالم شد. پس از استیلای معاویه و بنی العاص و انقلاب و تبدل تمامی اصول و فروع مذکوره و کیفیت سلطنت اسلامیة به اضداد آنها، وضع دگرگون گردید، ولی مادامی که حال سایر ملل هم بدین منوال و گرفتار چنین اسارت بودند باز هم حالت وقوفی برای اسلام محفوظ بود. بعد از پی بردن آنان به مبادی طبیعیه آنچنان ترقی و فرا گرفتن و پیروی نمودنشان از آن دستور و قهقری برگردانیدن طواغیت امت مسلمانان بی صاحب را به حالت جاهلیت قبل از اسلام و ورطه رقیت بهیمیه و نشأة خسیسه نباتیه بعد از فوز به عالم انسانیت، نتیجه را چنین منعکس ساخت ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم.^۲

۱. خلیفه دوم در آغاز خلافت بر فراز منبر نشست و خطبه مفصلی خواند و گفت: اگر من از صراط حق و عدالت کج شدم شما مرا راست کنید. یکی از افراد عادی مسلمانان دست به شمشیر کرده فریاد زد: اگر تو راست نشدی با شمشیر کج مستقیمت می سازیم!!

۲. نویسنده عالیمقام وضع مسلمانان را به حسب مبادی و علل نفسانی و اجتماعی به سه دوره تقسیم نموده:

(۱) دوره تفوق و سیادت که معلول آزادی و مساوات و نتیجه اجرای اصول اجتماعی و سیاسی اسلام بوده. در این دوره خلفا و سران اسلام مقهور تعلیمات قرآن بودند، و شعاع نبوت در قلوب و افکار باقی بود.

(۲) دوره توقف، که خلافت تبدیل به سلطنت گردید و استبداد بر مسلمانان حاکم شد. در این دوره آخرین شعاع نبوت از قلوب و افکار بیشتر مردم غروب کرد و

بالجمله چنانچه اساس قسم اول بر استعباد و استرقاق رقاب ملت در تحت ارادات خودسرانه و عدم مشارکت فضلا از مساواتشان با سلطان مبتنی و عدم مسئولیت هم متفرع بر آن است، اساس قسم دوم هم بر آزادی از این عبودیت، و مشارکت و مساوات آحاد ملت حتی با شخص ولی نوعی در جمیع نوعیات مبتنی و مسئولیت هم از فروغ آن است و در کلام مجید الهی عز اسمه و فرمایشات صادره از معصومین صلوات الله علیهم، در مواقع عدیده همین مقهوریت در تحت حکومت خودسرانه جائزین را به عبودیت که نقطه مقابل این حریت است تعبیر و پیروان دین اسلام را به تخلص رقابشان از این ذلت هدایت فرموده‌اند.

چنانچه در کیفیت استیلای فرعون بر بنی اسرائیل با اینکه هرگز او را مانند قبطیان به الوهیت پرستش نمودند، از این جهت در مصر معذب و محبوس و از رفتن به ارض مقدسه ممنوع بودند، مع هذا در سوره مبارکه شعراء از لسان حضرت کلیم علی نبینا واله و علیه السلام به فرعون می‌فرماید: تِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنْهَا عَلَىٰ أَنْ عِبِدْتَ بَنِي إِسْرَءِيلَ^۱ و در آیه مبارکه دیگر از لسان قوم فرعون می‌فرماید: وَ قَوْمَهُمَا لَنَا

دستگاه قیصر و کسری به نام اسلام زنده و از مسلمانان آزادی سلب شد و اختلاف طبقاتی پدید آمد. از آنجا که ملل دیگر نیز گرفتار همین اوضاع بودند همسطحی و موازنه برقرار بود، و جوامع بشری هر کدام در داخل حیات اجتماعی حرکت‌های سطحی و عمقی داشت.

۳ دوره تنزل و انحطاط، که نتیجه بیداری و هوشیاری غرب و نهضت‌های آزادی آنان می‌باشد. در این دوره، سطح مماس حیات اجتماعی غرب بالا آمد و - به حسب قانون تعادل مایع و متحرک - سطح اجتماعی و در نتیجه سطح فکری و علمی مسلمانان پایین رفت! ان الله لایغیر... خداوند وضع قومی را دگرگون نمی‌کند مادامی که نفسیات خود را تغییر نداده‌اند.

۱. آیه ۲۲ سوره شعراء: پس از آنکه فرعون سوابق نعمت و تربیت را به رخ موسی

عابدون.^۱ از آیه مبارکه دیگر هم که از لسان آنان می‌فرماید: وانا فوقهم قاهرون، ظاهر است عبودیت اسرائیلیان عبارت از همین مقهوریتی است که بدان گرفتار بودند و هم اشرف کاینات صلی الله علیه و اله در روایت متواتره بین الامة در مقام اخبار به استیلای شجره ملعونه امویه و دولت خبیثه مروانیه می‌فرماید: اذا بلغ بنو العاص ثلثین اتخذوا دین الله دولا و عباد الله خولا.^۲ کلمه مبارکه خول را صاحب

می‌کشد، که تو در میان ما بزرگ شدی و از تو نگهداری و سرپرستی کردیم، موسی در جواب می‌گوید: این چه نعمتی است که بر من منت می‌گذاری، با آنکه فرزندان اسرائیل را به بندگی خود درآورده‌ای؟

۱. آیه ۴۷ سوره مؤمنون - مضمون آیه ۳۸ تا ۵۰ این است: سپس ما موسی و برادر او هارون را با آیات و براهین روشن، به سوی فرعون و درباریان‌ش فرستادیم. آنها گردنکشی و تکبر نمودند، چون خوی آنان برتری جویی و گردنکشی بود. پس در جواب گفتند آیا ما ایمان آوریم به دو آدمی که مثل ما هستند؟! و قوم آن دو عبادت‌کننده ما می‌باشند.

۲. این حدیث را این‌طور نقل کرده‌اند: اذا بلغ... جعلوا مال الله دولا و عباد الله خولا و دین الله دخلا.

رسول اکرم فرمود: چون شماره پسران عاص به سی تن رسید، مال خدا را به دست می‌گیرند و دست به دست میان خود تقسیم می‌نمایند و بندگان خدا را مملوک خود قرار می‌دهند و دین خدا را زیر و رو و تباه می‌سازند.

این حدیث را ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه - از واقدی نقل می‌نماید. دیگران هم با همین تعبیر نقل کرده‌اند - سند این حدیث به صحابی بزرگوار ابی ذر غفاری منتهی می‌شود. می‌گویند چون عثمان ابی ذر را به شام تبعید نمود، ابی ذر بدون پروا در برابر اعمال معاویه قیام کرد، و پرده از روی کارهای معاویه برمی‌داشت و بدع او را با مقایسه با کتاب و سنت آشکارا می‌نمود، و مردم اطرافش جمع می‌شدند و او با تلاوت آیات و بیان احادیث از حقوق مسلمانان دفاع می‌کرد، و معاویه را غاصب می‌خواند. چون معاویه کاخ الخضراء را بنا می‌ساخت ابوذر گفت: ساختن چنین کاخی از مال مسلمانان خیانت، و از مال خودت (فرضاً) اسراف است.

معاویه به عثمان نوشت اباذر شام را بر من و تو می‌شوRAND. عثمان دستور داد بر

→ شتری ناهموار و جهاز بی‌روپوش او را برنشانند و با غلامانی خشن روانه مدینه نمایند. با این وضع اباذر را به مدینه آوردند؛ ران و پاهایش مجروح شده بود و رمقی در تن نداشت. با این حال وارد دارالخلافت‌اش کردند. سران قریش و فرزندان ابی‌العاص که هر کدام دارای شغل و سمتی مهم در کشور و دربار بودند، اطراف عثمان نشسته بودند. همین که چشم عثمان به او افتاد گفت: به دیدن تو چشمی روشن و خرسند مباد ای جنیدب (تصغیر جندب نوعی از ملخ است). ابوذر گفت: من جندب بودم رسول خدا (ص) من را عبدالله نامید. عثمان گفت تو می‌گویی ما گفته‌ایم دست خدا بسته و خدا فقیر است و ما اغنیاییم؟! اباذر گفت: اگر چنین نمی‌پندارید مال خدا را به بندگان‌ش انفاق می‌نمودید؟! بعد گفت: از رسول خدا (ص) شنیدم که فرمود: چون شماره پسران ابی‌العاص... عثمان به طرف حاضرین متوجه شد (که همه از حاشیه‌نشینان دربارش بودند) و گفت: آیا چنین مطلبی از پیمبر خدا شنیدید؟ همه به اتفاق گفتند ما چنین سخنی نشنیده‌ایم! عثمان (از تکذیب اطرافیان اتخاذ سند نمود و او را مکذب و ناشر کذب خواند) گفت: وای بر تو ای اباذر! بر رسول خدا دروغ می‌بندی؟! - اباذر به حاضرین گفت: آیا باور نمی‌کنید؟ که من راست بگویم؟! - گفتند: نه به خدا سوگند ما نمی‌دانیم!! - عثمان (یا اباذر) گفت: علی را احضار کنید؛ چون علی (ع) آمد، عثمان به اباذر گفت: حدیث را درباره بنی‌العاص برای علی بازگو نما؛ اباذر بازگو کرد. آن‌گاه عثمان به علی (ع) گفت: آیا چنین چیزی از رسول خدا شنیده‌ای؟! - علی (ع) گفت: نه، و اباذر راست گفته. عثمان گفت: از کجا راستی او را شناخته‌ای؟! علی (ع) گفت: برای آنکه از رسول خدا (ص) شنیدم که فرمود: آسمان سبز و زمین تیره در بر نگرفته هیچ صاحب لهجه را (صریح‌الهیجه و رک‌گو) راست‌گوتر از اباذر. در اینجا همه حاضرین از اصحاب پیمبر (نه از بنی‌العاص) گفتند: علی راست می‌گوید!! اباذر (با حال رقت و تأثر گفت: برای شما حدیثی از رسول اکرم (ص) نقل می‌نمایم، شما من را متهم می‌سازید که دروغ می‌گویم؟! هیچ باور نداشتم که آن قدر زنده بمانم تا چنین مطلبی از شما بشنوم؟

پس از چندی اباذر را به ربه که محل بد آب و هوا (چنان که سیره جاثرن است) و

مورد تنفر اباذر بود - چون سرزمین جاهلیت اباذر بود - تبعیدش نمود! ابی ذر در ربذه با رنج و گرسنگی به سر می برد و برای سد جوع خود و عائله اش از گیاهان بیابان و استخوانهای شتر تغذیه می نمود! و با همین حال از دنیا چشم پوشید، ولی دربار خلافت پولهای غنایم را - با واحد هزار و میلیون - میان بنی العاص و بنی امیه تقسیم می کرد! خراج کشورهای اسلامی را میان خویشان و درباریان می بخشید، و کاخهای سر به آسمان کشیده - طمار و زوراء - می ساخت، و بیابانهای مدینه را، قرقگاه مواشی خلیفه قرار داده بود. سعید بن العاص والی عراق می گفت: عراق لقمه صبحانه و بوستان قریش است، گردنبند زن عثمان (نائله دختر قرافسه) به اندازه ثلث خراج آفریقا ارزش داشت!

و بانیان اول اسلام، مانند علی (ع) و عمار و اباذر، به گرسنگی و در حال خوف و تهدید و تبعید به سر می بردند!

در همین وضع کسانی مانند کعب الاخبار - و مردمی که خود را نماینده دین و صحابی رسول (ص) می دانستند، در حاشیه مجلس می نشستند و دست از آستین بیرون می آوردند و کارهای او را مطابق با دین می ساختند، و با عناوین خلیفه الرسول و امیر المؤمنین، اطفال الله عمره و ادام الله ظله خطابش می نمودند! مقصود از بلوغ بنی العاصی به سی نفر - که در حدیث است - گویا این باشد که سی نفر آنان به سر کار آیند و با هم مجتمع شوند - چون قریش عموماً و بنی امیه و بنی العاص خصوصاً، از اشراف عرب بودند، تا توانستند در برابر دعوت اسلام مقاومت کردند تا در فتح مکه در برابر برق شمشیر مسلمانان به ظاهر تسلیم شدند، پیغمبر اکرم (ص) خون بعضی را مهدور و برخی را (مانند حکم ابن العاص) تبعید و پراکنده نمود. حکومت عثمان (که عثمان خود نواده عاص بود) آنها را جمع نمود و آنان اوضاع جاهلیت را زنده نمودند و به استبداد دسته جمعی پرداختند.

بارزترین اثر شوم استبداد درباره این سه چیز است (که در حدیث آمده): (۱) اموال و سرمایه های عمومی را برای تأمین قدرت و پیشرفت شهوات فردی و جمعی مصرف می نمایند و دست به دست میان کسان خود می گردانند و به مردم بخور و نمیری می دهند، آن هم در برابر هزاران ستایش و کرنش؛ (۲) و دین را با امیال و

مجمع البحرین به عبید تفسیر نموده، در قاموس به مواشی و نعم هم تعمیم داده و آیه مبارکه: و ترکتم ما خولناکم وراء ظهورکم^۱، هم دلیل تعمیم است. حاصل مفاد حدیث مقدس نبوی که متضمن اخبار به غیب است آنکه: بعد از بلوغ عدد شجره ملعونه به سی نفر دین را به دولت تبدیل و بندگان خدا را عبید و اماء و مواشی خود قرار خواهند داد. مبدأ تحویل سلطنت اسلامیه را از نحوه ولایتیه به تملکیه و اغتصاب رقاب مسلمین (در این حدیث مبارکه که از دلایل نبوت است) تعیین و به اكمال عدد می‌شوم منوط فرموده اند صلی الله علیه و اله الطاهرین.

حضرت سید اوصیاء علیه و اله افضل الصلوة والسلام در خطبه مبارکه قاصعه در نهج البلاغه در شرح محنت و ابتلای بنی اسرائیل به اسارت و عذاب فرعونیان می فرماید: اتخذتهم الفراعنة عبیدا - در تفسیر این عبودیت چنین فرموده: فساموهم العذاب و جرعوهم المرار فلم تبرح الحال بهم فی ذل الهلکة و قهر القلبة، لایجدون حيلة فی

هوسهای خود تطبیق می نمایند و چیزهایی به نام دین در دین داخل می سازند و مردم را از اصول و مبانی دین که معارض با قدرتهای بی حد است منصرف می سازند - چنان که پس از صدر اول اصول اجتماعی و سیاسی اسلام که اساس دین و موجد محیط است به وسیله مستبدین در پرده اختفا مانده است و اکثر مسلمانان از آن مطلع نیستند: و دین الله دخلا؛

۳) عقول و افکار را تحت فشار می گذارند و از بروز استعدادها و بیداری مردم جلوگیری می کنند و راههای شهوات و سرگرمیها را برای مردم باز می کنند، در نتیجه با مردم معامله بنده و گوسفند می نمایند - و عباد الله خولا.

وقتی که مسلم ابن عقبه، در سال ۶۳، به امر یزید، مدینه را قتل عام نمود و هزارها مسلمان را کشت و صدها نوامیس را هتک کرد، طبری می گوید: از مردم به این مضمون بیعت می گرفت: شما خول یزید ابن معاویه می باشید، آنچه بخواهد در خون و مال و کسان شما حکم کند!

عاص - در حدیث - فرزند امیه و پدر یک تیره از بنی امیه است و حرب فرزند دیگر امیه و پدر تیره دیگر، از جمله معاویه است.

۱. و واگذار نمودید (پس از مرگ) آنچه از اموال و مواشی به تصرف شما داده بودیم، پشت سر خود.

امتناع و لاسيلا الى دفاع^۱

در همان خطبه مبارکه در بیان استیلای اکاسره و قیاصره بر بنی اسمعیل و بنی اسرائیل (با اینکه نه از ادعای خدایی اسمی و نه از داستان پرستش رسمی و جز طرد و تبعیدشان از مساکن دلگشای شامات و اطراف دجله و فرات به صحراهای درمنه زار بی آب و علف چنانچه سیره جاثترین اعصار است قهر به امر دیگر نداشتند) مع ذلک آن حضرت (ع) همین محنت را عبودیت مقهورین و ربوبیت قاهرین دانسته و می فرماید: کانت الاکاسره والقیاصره اربابا لهم یجتازونهم عن ریف الافاق و بحرالعراق الى منابت الشیخ الخ.^۲

و هم در خطبه مبارکه دیگر پس از اظهار شمه ای از ملالتهای قلب مبارکش از نفاق و عصیان اهل عراق و اخبارشان به آنکه به مکافات این عمل از آنچنان نعمت عظمی محروم و در تحت حکم بنی امیه اسیر و مقهور خواهید شد — ویسومونکم سوءالعذاب — بعد از آن فرمایشات چنین می فرماید: و ایم الله لتجنبن بنی امیه ارباب سوء من بعدی — عدول در تعبیر از ولایه به ارباب برای افاده همین معنی و با نبوی سابق متواتر بین الامه متحد المفاذ است: سرور مظلومان علیه السلام تمکین از حکم داعی بنی امیه را ذلت عبودیتش می شمارد، و در جواب ارجاس و ارزال اهل کوفه که — انزل علی حکم بنی عمک — به حضرتش عرضه داشتند، چنین می فرماید: لا اعطینکم ببیدی اعطاء الذلیل ولا اقر لکم اقرار العبیید... هیئات منا الذلة ابی الله ذالک لنا و رسوله و المؤمنون و جدود طابث و حجور طهرت و انوف حمیه و نفوس ابیه

۱. فراغه بنی اسرائیل را بندگان خود گرفتند... پس آنها را به سخت ترین عذاب گرفتار کردند، و کاسه زهراگین را به تدریج به آنها نوشاندند. حال آنان بر این منوال بود! در ذلت مرگ آسا و مقهوریت سلطه به سر می بردند. هیچ حیلۀ برای نجات و راهی برای دفاع نداشتند.

۲. آن روز که کسریها و قیصرها ارباب آنان بودند و پیوسته از سرزمینهای پرنعمت و سواحل دریای عراق کوچشان می دادند به سوی سرزمین درمنه زار (درمنه ترجمه شیخ است: درمنه گیاهی است دواپی، درمنه ترکی تخم بستیناج است که شبیه به نانخواه می باشد و به فارسی خلال مکه گویند).

من ان تؤثر طاعة اللئام على مصارع الكرام.^۱ طاعت فجره و تن در دادن به حکم لثیمان را عبودیتشان دانست، چنانچه سیدعلی علیه‌الرحمه فرموده: کھف یلوی الی الدنیه جیداً لسوی الله مالواها^۲ خضوع نفس قدسیه حضرتش از آن آبا فرمود، از برای حفظ حریت خود و توحید پروردگارش تمام هستی و دارایی را فدا و این سنت کریمانه را برای احرار امت استوار و از شوائب عصبیت مذمومه تنزیهش فرمود. از این جهت است که در تواریخ اسلامیة صاحبان نفوس ابیه که به این سنت مبارکه اقتدا و چنین فداکاریها نمودند، اباء الضیم و احرارشان نامیده، همه را خوشه چین آن خرمن و از قطرات دریای آن اباء و حریت شمرند. خود حضرتش

۱. این قسمتی است از خطابه آتشین آن حضرت روز عاشورا، و گویا آخرین خطابه است. در خطابه اول به معرفی خود پرداخت و دعوت به عاقبت‌اندیشی فرمود. چون سران کوفه پیشنهاد نمودند که به حکم پسرعمویت تن بده و خود را تسلیم نما، آن حضرت این خطابه را بیان فرمود. در آغاز این خطابه وضع حکومت استبداد بنی‌امیه و جنایات آنان و تفرقه و ذلت و عبودیت مردم کوفه را بیان نمود. آن‌گاه فرمود: هوشیار باشید! که دعی فرزند دعی (بی‌پدر و مادر ناکس) پافشاری کرده و من را بین دو چیز مخیر ساخته؛ بین شمشیر از نیام برآوردن و تن به مرگ دادن، یا سر فرود آوردن در برابر دونان و تن به ذلت دادن، چه دور است از من ذلت! خدا و رسولش و دامنهای پاک و دماغهای غیرتمند و نفوس ابیه (ابی، کسی را گویند که هیچ‌گونه تن به ذلت ندهد و این خلق برتر از غیرت و حمیت است) همه ابا دارند که من طاعت دونان را بر قتلگاه سرفرازان برگزینم. پیش از این بیان هم فرمود: هرگز دست تسلیم مانند ذلت‌زدگان به دست شما نخواهم داد، و مانند بندگان به حکومت شما تن نمی‌دهم (اگر جمله اقر باشد، و اگر افر باشد، یعنی: مانند بندگان فرار نمی‌کنم).

۲. چگونه سر فرود آرد، و گردنی را برای پستی خم کند، که آن گردن برای احدی جز خدای جهان خم نشده؟!؟

یکی از شعرای معاصر عربی می‌گوید: اعظم به بطلا لم یعط متضعاً یدالضعار واعطی دونه رأساً - یعنی - باید سر تعظیم فرود آورد در برابر قهرمانی که از روی فروتنی دست ذلت نداد، و در مقابل آن رایگان سر داد!

صلوات الله عليه و على المستشهدین بین یدیه، حربین یزید ریاحی را بعد از خلع طوق رقیّت و خروج از ربقه عبودیت آل ابی سفیان و ادراک شرف حریت و فوز به غنا و شهادت در آن رکاب مبارک به منقبت علیای حریتش ستود و به خلعت والای انت الحركه كما سمعنا كما كانت الحر في الدنيا وانت الحر في الاخره^۱ سرافرازش فرمود. و به مقتضای احادیث وارده در تفسیر آیه مبارکه و عدالله الذین آمنوا منكم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض كما استخلف الذین من قبلهم الی قوله تعالى یعبودونی لایشرکون بی شیئا^۲ و انطباق فقرات آخر دعای افتتاح بر مندرجاتش،

۱. پس از آنکه حر زنجیر عبودیت را پاره کرد و توبه نمود و در خون آغشته شد، امام (ع) این درجه جاویدان را به سرباز آزاده اش داد: تو آزاده ای چنان که مادرت بر تو نام نهادا تو در دنیا آزاده ای تو در آخرت آزاده ای.

۲. آیه ۵۵ سوره نور: و عدالله... ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم ولیبید لنهم من بعد خوفهم امنا... و من کفر بعد ذالک فاولئک هم الفاسقون.

ترجمه: وعده داده است خداوند کسانی را که ایمان آورده و عمل شایسته انجام می دهند، که آنها را به یقین خلیفه در زمین گرداند، چنان که پیش از آنها کسانی را خلیفه در زمین گرداند، و دینی که خداوند برای آنان برگزیده جایگزین سازد و وضع آنان را پس از هراس به امنیت تبدیل نماید، تا تنها مرا عبادت کنند و هیچ گونه شرک نیاورند، و کسی که پس از آن کافر شود همانا اینان فاسقاند.

این آیه شریفه از آینده درخشانی خبر می دهد که مردان با ایمان و عامل بخیر (به قول سقراط کسانی که از ظلمتها بیرون آمده و به محیط نور رسیده اند و به نقشه بزرگ عالم و خیر کلی چشم گشوده اند) در زمین از جانب خداوند خلافت می نمایند، (نه حکومت و سلطنت). یعنی تنها اراده و فرمان خداوند را اجرا می کنند و اراده شخصی آنان مقهور اراده خداوند است - که برای خیر عموم می باشد.

در آن دوره نورانی دین - یعنی قوانین و نوامیس ثابت - متمکن می شود (ریشه می دواند و مجالی برای رشد غیر آن نمی دهد. گویا در آغاز بذر دین در افکار پاشیده شده که باید در اثر زد و خوردها و تحولات فکری نمو کند و ریشه دار شود) و امنیت پس از خوف و هراسها سایه می افکند، و تنها خداوند پرستش می شود و

موعود به این کرامت حضرت امام ثانی عشر - مهدی منتظر - ارواحنا فداه است، و مراد از شرک به ذات احدیت تقدست اسمائه، که در این آیه مبارکه و لیش صلواته علیه، را از آن تنزیه فرموده همین مقهوریت بیعت و طاعت طواغیت امت است، که شخص حضرتش (چنانچه خودش فرموده، لیس فی عنقی بیعة طاغیة زمانی) به عدم مقهوریت بدان ممتاز است، بلکه از اخبار وارده در تفسیر آیه مبارکه اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله و المسيح ابن مریم^۱ که خدای خود قرار دادن نصاری احبار و رهبانان را به همین تمکین و طاعت از پایان و پادریان تفسیر فرموده اند، بسی ظاهر است که چنانچه گردن نهادن به ارادات دلخواهانه سلاطین جور در سیاسات ملکیه و عبودیت آنان است، همین طور گردن نهادن به تحکیمات خود سرانه رؤسای مذاهب و ملل هم که به عنوان دیانت ارائه می دهند عبودیت آنان است. روایت شریفه مرویه در احتجاج که متضمن ذم تقلید از

→ ریشه شرک از میان می رود. در پایان فرمود در چنین محیط و روزگاری کسانی که کافر شوند فقط خود فاسق و منحرفند (چون علت کفرها و انحرافها بیشتر محیط اجتماع و حکومت است و اندکند مردمی که انحرافشان از جهت سازمان مغزی و مزاجی باشد. پس در محیط حق و عدالت، کفر نتیجه انحراف مزاج روح می باشد و آن هم بسیار اندک است) آخر دعای افتتاح - اللهم اجعله الداعی الی کتابک... - تأسیس خلافت و تمکین دین و ایجاد امنیت را از نتایج ظهور قائم صلوات الله علیه بیان نموده، آن گاه می گوید: یعبدک لایشرک بک شیناً: امام زمان علیه السلام تو را عبادت کند و هیچ گونه شرک نیاورد - چنان که بیان فرموده اند: مقصود از عبادت خداوند و تنزه ساحت مقدس از شرک، مقهور نبودن و آزادی از طاغوتها و حکومتهای باطل است.

۱. یهود و نصارا احبار و رهبان خود را به جای خدا ارباب خود قرار دادند و همچنین عیسی ابن مریم را (آیه ۳۱ سوره توبه) چنان که بیان فرموده اند تسلیم در برابر هر اراده شخصی را قرآن شرک به ذات و صفات خداوندی می شمارد، چه تسلیم، به وسیله قهر و غلبه باشد یا از راه نفوذ در قلوب و عواطف، از اول تعبیر به عبودیت، و از دوم به ربوبیت شده، پس قیام تمام انبیا که برای نجات از شرک و دعوت به توحید بوده، منحصر به شرک و توحید در ذات نیست.

علمای سوء و هوی پرستان ریاست و دنیا طلبان است هم مفید همین معنی است، لکن استبعاد قسم اول به قهر تغلب مستند است و در ثانی به خدعه و تدلیس مبتنی می باشد، و اختلاف تعبیر آیات و اخبار که در قسم اول عیدت بنی اسرائیل: واتخذوهم الفراعنه عبيدا، و در قسم دوم اتخذوا اخبارهم و رهبانهم اربابا فرموده اند ناظر به این معنی می باشد و فی الحقیقه منشأ استبعاد قسم اول تملک ابدان، و منشأ قسمت دوم تملک قلوب است.

از اینجا ظاهر شد جودت، استنباط و صحت مقاله بعض از علمای فن که استبداد را به سیاسی و دینی منقسم و هر دو را مرتبط و حافظ یکدیگر و با هم توأم دانسته اند و معلوم شد که قلع این شجره خبیثه و تخلص از این رقیبت خبیسه که وسیله آن فقط به التفات و تنبه ملت منحصر است، در قسم اول، اسهل و در قسم دوم در غایت صعوبت و بالتبع موجب صعوبت علاج قسم اول هم خواهد بود،

— روزگار سیاه ما ایرانیان هم به هم آمیختگی و حافظ و مقوم همدیگر بودن، این دو شعبه استبداد و استبعاد را عیناً مشهود ساخت، و کشف حقیقت این به هم آمیختگی و مقوم به یکدیگر بودن این دو شعبه و جهت صعوبت علاج شعبه ثانیه و سرایتش به شعبه اولی، بعد از این در خاتمه در طی شرح قوای استبداد و طریق تخلص از آن خواهد آمد انشاء الله تعالی.

بالجملة تمکین از تحکیمات خود سرانه طواغیت امت و راهزنان ملت نه تنها ظلم به نفس و محروم داشتن خود است از اعظم مواهب الهیه عزاسمه، بلکه به نص کلام مجید الهی تعالی شأنه، و فرمایشات مقدسه معصومین صلوات الله علیهم عبودیت آنان از مراتب شرک به ذات احدیت تقدست اسمائه است در مالکیت و حاکمیت مایرید و فاعلیت مایشاء، و عدم مسئولیت عما یفعل، الی غیر ذلک از اسماء و صفات خاصه الهیه جل جلاله، و غاصب این مقام نه تنها ظالم به عباد و غاصب مقام ولایت است از صاحبش بلکه به موجب نصوص مقدسه مذکوره

غاصب ردای کبریائی و ظالم به ساحت احدیت عزت کبریائه هم خواهد بود، و بالعکس آزادی ازین رقیب خبیثه خسیسه علاوه برآنکه موجب خروج از نشأه نباتیت و ورطه بهمیت است به عالم شرف و مجد انسانیت، از مراتب و شئون توحید و از لوازم ایمان به وحدانیت در مقام اسماء و صفات خاصه هم مندرج است، از این جهت است که استغاذ حریت مغصوبه امم و تخلیص رقابشان از این رقیب منحوسه و متمتع فرمودنشان به آزادی خدا دادی از اهم مقاصد انبیا علیهم السلام بوده.

حضرت کلیم و هرون علی نبیناواله و علیهماالسلام به نص آیه مبارکه فارسل معنا بنی اسرائیل و لاتعذبهم (بنی اسرائیل را آزاد نما و با ما روانه ساز و آنها را شکنجه ننما) فقط تخلیص رقاب بنی اسرائیل از اسارت و عذاب فرعونیان و آزادانه با خود بردنشان به ارض مقدسه را خواستار بودند، و بقای ملک و دوام عزتش را (چنانچه در همان خطبه مبارکه قاصعه تصریح فرموده) التزام نمودند و عدم اجابت، و تعاقب فرعونیان برای ارجاعشان اسیرانه به مصر، به غرق آنان و آزادی اسرائیلیان مؤدی گردید.

در همان خطبه مبارکه قاصعه (بعد از آن فرمایشی که سابقاً نقل کردیم) تخلص بنی اسمعیل و بنی اسرائیل را اذذل رقیب اکاسره و قباصره، از فوائد بعثت حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و اله الطاهرین احصاء فرموده اند، الی غیر ذلک از آنچه در تواریخ ثبت و از اخبار مستفاد است.

اما مساوات تمام افراد ملت با شخص والی در جمیع حقوق و احکام، و شدت اهتمام حضرت ختمی مرتبت صلواته علیه و اله را در استحکام این اساس سعادت امت، از سیره مقدسه حضرتش توان فهمید.

خوب است از هر بابی نمونه ای ذکر شود:

اول) مساوات در حقوق را از داستان فرستادن دخترش زینب حلی و زیور موروثه از مادرش خدیجه سلام الله علیها را به مدینه منوره برای فکاک شوهرش

ابی العاص، نزد امیر مسلمین، و گریستن آن حضرت به مشاهده آن و بخشیدن و ارجاع تمام مسلمین حقوقشان را به آن معظمه باید استفاده نمود، که به چه دقت مقرر فرموده اند!!^۱

۱. پیغمبر اکرم (ص) قبل از بعثت به حسب میل خدیجه زینب را به ابی العاص که خواهرزاده خدیجه بود شوهر داد. دختر دیگر - که رقیه یا ام کلثوم نام داشت - به ازدواج عتبه بن ابی لهب درآمد. پس از بعثت، قریش برای آنکه پیغمبر را در فشار گذارند و به زندگی سرگرمش کنند، ابی العاص و عتبه را به طلاق آنان وادار کردند. ابی العاص با آنکه مشرک بود امتناع نمود. ابی العاص در جنگ بدر اسیر گردید (حکم درباره اسیر محارب کشته شدن و یا فدیة دادن است) اکثریت مسلمانان برای تقویت مالی فدیة گرفتن را اختیار نمودند. قریش برای آزادی اسیران اموالی فرستادند که در میان آن گردنبندی بود که زینب برای آزادی شوهرش فرستاده بود. این گردنبند از خدیجه - آن زن باوفا و بزرگوار - بود که برای جهاز دخترش داده بود. رسول خدا (ص) از دیدن آن سخت متأثر شد و به مسلمانان فرمود این گردنبند دختر من است که برای فدیة شوهرش فرستاده، اگر خواستید از حق خود در گذرید و فدیة را برگردانید و اسیر خود را آزاد نمایید؛ مسلمانان چنین کردند. آن گاه رسول اکرم (ص) از ابی العاص خواست که زینب را به مدینه فرستد. او هم زینب را - با مشقت و ممانعت قریش به طوری که راه را گرفتند و به هودج حمله کردند و زینب چنین سقط نمود - به مدینه فرستاد. اسلام میان این زن و شوهر جدایی افکند. از آنجا که ابی العاص مرد درستکار و مورد اطمینان بود سرمایه داران قریش اموالی برای تجارت به او می دادند. در سفری که از شام برمی گشت مسلمانان مال التجاره قریش را گرفته و به مدینه آوردند. ابی العاص برای باز گرداندن اموال شبانه خود را به مدینه رساند و در پناه زینب قرار گرفت. چون بانگ اذان برخاست و صبحگاه مسلمانان در مسجد به صف درآمدند، زینب از صف زنان بانگ برداشت و گفت ای مردم من ابی العاص را در پناه خود قرار دادم. چون نماز به پایان رسید رسول اکرم (ص) به مسلمانان روی آورده فرمود آیا این سخن را همه شنیدند؟ عرض کردند، آری. فرمود من هم تا حال اطلاع نداشتم. (از مقررات اسلام است که یک فرد مسلمان اگر پیمانی بست یا کسی را پناه داد و به دیگران اعلام

دوم) مساوات در احکام را از امر به تسویه فیما بین عمش عباس و پسر عمش عقیل (با اینکه بالمجبوریه ایشان را به جنگ آورده بودند) با سایر اسرای قریش حتی در بستن دستها و بازوهایشان باید سرمشق گرفت، که اصلاً جهت فارقه و مائزه در کار نیست.^۱

سوم) درجه مساوات در مقاصد و مجازات را از برهنه فرمودن دو کتف

نمود همه باید به رسمیت بشناسند) آن گاه مسلمانانی که اموال را ضبط کرده بودند احضار نموده فرمود: این شخص را می شناسید، این اموال فیثی شما می باشد می توانید تصرف کنید، می توانید به او برگردانید. آنها جزئی و کلی اموال را به او برگرداندند. ابی العاص مال را به مکه برد و جزء به جزء به صاحبانش تحویل داد و از همگی اعتراف و وصول گرفت. آن گاه کلمه شهادتین را اعلام نمود و گفت از اظهار اسلام تا به حال خودداری کردم برای آنکه گمان نرود طمع به اموال شما داشته ام، پس از آن به سوی مدینه رهسپار شد.

۱. در جنگ بدر هفتاد نفر از سران مشرکین کشته و هفتاد نفر اسیر شدند. مسلمانان بازوهای اسیران را با یک ریسمان بسته بودند. از جمله اسیران عباس عموی رسول اکرم (ص) و عقیل بن ابیطالب و نوفل بن حارث بن عبدالمطلب بود. رسول اکرم (ص) به عباس فرمود چون تو مال داری برای خود و دو برادرزاده و هم پیمانان عتبه بن عمرو باید فدیة بدهی تا آزاد شوی. عباس گفت: قریش به اکراه من را به میدان جنگ کشیدند. پیمبر اکرم (ص) فرمود خدا به اسلام تو داناتر است اگر راست می گویی جزای نیک به تو خواهد داد، ولی به ظاهر تو در سپاه مشرکین و مقابل ما بوده ای. عباس گفت: مالی برای فدیة دادن ندارم. فرمود: همان مالی که هنگام خروج از مکه به ام الفضل سپردی و گفתי اگر در این سفر کشته شدم از آن فرزندانم فضل و عبدالله و قثم می باشد! عباس گفت: از این مطلب جز من و ام الفضل کسی آگاه نبود، دانستم تو رسول خدایی، اینک مالی که به دست شما آمده به حساب آرید. (آن مال بیست اوقیه بود - هر اوقیه چهل مثقال طلا به حساب می آمد. این مال غنیمت مسلمانان بود) فرمود: این به حساب فدیة نمی آید. آن گاه عباس برای خود صد اوقیه و برای سه تن دیگر هر کدام چهل اوقیه فدیة داد و آزاد شدند.

مبارک بر فراز منبر در همان قرب ارتحال با اشتداد مرض و حاضر فرمودن تازیانه یا عصای ممشوق برای مقاصه نمودن سواده (به محض ادعای آنکه در بعض اسفار هنگامی که برهنه بوده تازیانه یا عصای مزبور، از ناکه تجاوز و به کتفش رسیده) و بالاخره قناعت او به بوسیدن خاتم نبوت که در کتف مبارک بود.

۱. این داستان را در کتب معتبره چنین آورده‌اند:

رسول اکرم (ص) در مرض موت بلال را امر نمود تا مسلمانان را در مسجد جمع نماید. آن حضرت در حالی که عمامه بر سر داشت و بر کمائی تکیه داده بود وارد مسجد شد و بر فراز منبر نشست، پس از آنکه رنجهای خود را در راه دعوت به یاد آورد فرمود:

امر حتمی پروردگار است که از هیچ نوع ظلمی نگذرد، شما را به خدا سوگند هر تن از شما بر من حق و مظلومه‌ای دارد به پا ایستد و حق خود را بستاند. اگر در این سرا در معرض قصاص درآیم خوشتر است از قصاص در آخرت و در برابر پیغمبران و فرشتگان. مردی - به نام سواده بن قیس - از میان انبوه مسلمانان برخاست و گفت: یا رسول الله پدر و مادرم قربان تو باد: آن روزی که از طائف باز می‌گشتی، و بر شتر غضباء سوار بودی من با شما روبه‌رو شدم. تازیانه - یا عصارا - خواستی بر شتر زنی بر شکم من فرود آمد. رسول اکرم (ص) بلال را فرمود تا از خانه فاطمه علیها السلام تازیانه را بستاند. بلال با بانگ رسا می‌گفت: کیست که پیش از رسیدن روز جزا خود را در معرض قصاص آرد؟! این محمد است، که خود را در معرض قصاص درآورده!!

بلال تازیانه از فاطمه علیها السلام گرفت و به رسول خدا (ص) تقدیم کرد. آن حضرت به سوی مردم متوجه شد، فرمود: پیرمرد کجاست؟ عرض کرد اینک حاضر. فرمود: هر گونه خواهی قصاص نما، تا راضی شوی. پیرمرد نزدیک آمده عرض کرد: بدنت را برهنه نما، دهان و گونه خود را به بدن پیغمبر متصل کرد و گفت: به محل قصاص بدن پیغمبر پناه می‌برم از روز هولناک آتش. رسول اکرم (ص) فرمود: در می‌گذری، یا قصاص می‌نمایی، گفت: عفو می‌کنم. فرمود: خداوند از تو درگذرد چنانکه از پیغمبرش محمد درگذشتی!

و از فرمایش حضرتش که در مجمع عام برای استحکام این اساس مبارک محالی را فرض، و فرمود اگر از صدیقه طاهره سیده النساء فاطمه زهراء صلوات الله علیها، سرقت سرزند، دست مبارکش را قطع خواهیم نمود، باید استنباط نمود که به کجا منتهی و تا چه اندازه برای امتش آزادی در مطالبه حقوق را مقرر فرموده اند!!!

برای احیای همین سنت و سیره مبارکه و محو بدعت تفضیل در عطا، و استرداد قطاق و تیولات، و برپا داشتن اساس مساوات بود که در عصر خلافت شاه ولایت علیه افضل الصلوة والسلام آن همه فتن و حوادث برپا شد! حتی بزرگان اصحابش مانند عبدالله عباس و مالک اشتر و غیرهما برای اطفای نواثر فتن فی الجمله رفتار به سیره محدثه سابقین را در عطا و قسمت و تفصیل سابقین بدرین و مهاجرین اولین و امهات مؤمنین را بر لاهقین تابعین و ایرانیان تازه مسلمان از حضرتش استدعا نمودند و آنچنان جوابهای سخت شنودند.^۱ داستان

۱. برنامه حکومت امیرالمؤمنین علی (ع) انقلاب، و هدفش تأسیس نظام اجتماعی از روی نقشه قرآن و تربیت عقلی و نفسانی مسلمانان بود. رسیدن به این هدف تنها از طریق انقلاب و زیر و رو شدن وضع حاضر میسر بود، زیرا اشراف رباخوار قریش و بنی امیه با روح طبقاتی و سودپرستی در برابر قدرت اسلام تسلیم شده و با همان روح و فکر زیر پرده دین خود را پنهان نمودند و از همان اوان شکست و زمان حیات پیغمبر (ص) برای تجدید حیات به دسته‌بندی و فعالیت مشغول شدند. حکومت معاویه مطرود در شام زمان خلیفه ثانی اولین موفقیت برای آنان بود. کشته شدن عمر - که از روی قرائن دست این حزب در کار بوده - دومین موفقیت شد، و تأسیس شورای خلافت - با آن ترتیب - موفقیت را تکمیل نمود. امیرالمؤمنین علی خود را در برابر جاهلیت در زیر پرده دین می‌دید. در چنین وضع، مسامحه و سیاستمداری معمول مخالف منظور بود. او باید مانند صدر اسلام قیام کند و مسلمانان محروم و مرعوب را جان بدهد و برپا سازد، و نومسلمانان عرب و ایران و روم را به حقیقت و هدف گم‌شده اسلام آشنا سازد و حق را از باطل که با هم آمیخته بود جدا گرداند. به همین جهت مردان سیاسی آن روز (مانند مغیره بن شعبه) و امروز (مانند بعضی نویسندگان مصری) علی را مرد سیاست ←

حدیده محمّاه در جواب یک صاع گندم خواستن برادرش عقیل، و عتابهای مکمله مقام عصمت به فرزندش سیدالشهدا علیه‌السلام برای استقراض یک مد

→ نمی‌دانند! حق همین است، و برخلاف منظور آنان نقطه بارز شخصیت و فصل ممیز علی (از جهت اجتماعی) همین است. مردان سیاست حق و باطل و راست و دروغ و خیانت و عدالت را با هم می‌آمیزند تا مردم را بفریبند و بر مرکب شهیدان خود سوار باشند، ولی مرد حق و انقلاب خود را به آب و آتش می‌زند، تا حق باقی باشد و چشم حاضرین و آیندگان باز شود. این منطق را آن‌طور که هست، نه ابن عباس فقیه محافظه‌کار درک می‌کند و نه احمد امین نویسنده کتب بسیار؟! اینها تصور می‌کنند با خلوت نمودن با علی (ع) یا پیام تاریخی چیزی بر علم علی می‌افزایند، با آنکه در سراسر کلمات علی بصیرت الهی او را می‌نگرند، و برنامه آغاز حکومتش را روشن می‌شنوند:

علی در خطبه آغاز خلافت خود - که به این جمله شروع می‌شود: ذمّتی بیا اقول رهینة - صریحاً می‌گوید: ذمّة من عهده‌دار گفتار من است. کسانی که عبرتهای تاریخی را - که درباره عاقبت خودپرستان و جنایتکاران است - با چشم باز نگرند و به منطق صریح تاریخ گوش بدهند، تقوا آنان را از فرو رفتن در مطالب شبهناک باز می‌دارد! هشیار باشید: که ابتلای امروز شما همان ابتلای آغاز بعثت است که دوباره برگشته! به آن خداوندی که پیمبر را برانگیخت، سخت (در این حکومت) زیر و زبر خواهید شد و به شدت غربال می‌شوید، تا طبقه پایین مانده به بالا آیند، و طبقه بالا به زیر روند، عقب‌ماندگان که حق تقدم دارند جلو افتند، و پیش افتادگان که حق تقدم ندارند به عقب روند. به خداوند به اندازه سر سوزنی که در بدن بخلد کتمان نمی‌کنم و نه دروغ می‌گویم. من به این موقعیت امروز خود به‌طور واضح آگاه شده‌ام! آگاه باشید غلط کاریها (استبداد به رأی‌ها و خودکامی‌ها) اسبان سرکش و چموشی هستند که لجامش گسیخته و سوارها را یکسره به پرتگاه آتش ساقط می‌نمایند، و تقوی مرکب آرامی است که زمامش به‌دست سوار است و او را آرام آرام به‌سوی بهشت سوق می‌دهد. حق است، و باطل، برای هر کدام طرفدارانی هست، اگر باطل حکومت کند پیشامد تازه‌ای نیست، از پیش چنین بوده، و اگر یاران حق اندک است چه بسا با پشتیبانی روی آید.

عسل از بیت المال — که معاویه با آن عداوت از شنیدن آن گریست و گفت آنچه گفت. و عاریه مضمونه خواستن یکی از بنات طاهرات گردنبندی از بیت المال و آن فرمایشات صخره صماء شکاف^۱ الی غیر ذلک از آنچه در کتب سیر مسطور و

در خطبه ششقیه پس از آنکه علت سکوت را در ابتدا و وضع خود را در زمان خلفا و رنگ و آثار حکومت هر یک را تشریح می‌نمایند، در پایان سبب قبول زمامداری را بیان می‌کند: آری به خداوندی سوگند که دانه را در زیر توده خاک سرشکاف می‌نماید و نسیم حیات را در باطن جنین می‌دمد، اگر حضور حاضر (خداوند، یا کسانی که حاضر برای فداکارینند) و قیام حجت به وسیله وجود یاران فداکار نبود، و اگر نه این بود که خداوند از علمای ربانی پیمان شکست‌ناپذیر گرفته که بر پرخوری ظالم و گرسنگی مظلوم هیچ قرار نگیرند، من زمام این شتر خلافت را به گردنش می‌افکنم و آن را رها می‌کردم به هر جا خواهد برود!...

و در سخن ۴۱ که درباره وفا و راستی است، می‌گوید: ما در روزگاری واقع شده‌ایم که بیشتر مردم فریبکاری و نیرنگ‌سازی را زیرکی می‌پندارند، و مردمان جاهل چنین کسان فریبکار را سیاستمدار به‌شمار می‌آورند. وه خدا بکشد اینها را؟! مرد هوشمند به زیر و رو و جهات مختلف هر پیشامدی بصیرت دارد ولی امر و نهی خداوند مانع اقدام او می‌باشد به این جهت پس از بصیرت و قدرت عمل از آن چشم می‌پوشد، ولی کسی که در دین بصیرت کامل ندارد از این‌گونه فرصت استفاده می‌کند!!

در سخن ۱۵ — درباره قطائع عثمان — آنچه از اموال و سرزمینها که به کسان و وابستگان خود بخشیده بود — می‌گوید: به خدا سوگند — تا آنجا که قدرت دارم — این اموال را خواهم برگرداند، گرچه این مال به کابین زنان و به خرید کنیزان مصرف شده باشد. چون در عدالت دست همه باز است، کسانی که عدل آنها را در فشار گذارد و ناراحت نماید، جور بیشتر در مضیقه‌شان خواهد گذارد!

۱. در یکی از سخنان نهج‌البلاغه امیرالمؤمنین (ع) می‌گوید: به خدا سوگند اگر روی خارهای جانخراش شب را به روز رسانم و با غل و زنجیر روی زمین کشیده شوم برای من گوارتر است از اینکه خدا و رسولش را روز قیامت ملاقات کنم در حالی که به بعضی از بندگان ظلم کرده باشم... آن‌گاه می‌گوید: به خدا سوگند عقیل را دیدم

موجب سرزیری تمام مدعیان بسط عدالت و مساوات است!!

→ که دست به گریبان با فقر شده، نزد من آمد و یک صاع از گندم شما درخواست نمود. بچه‌های عقیل را دیدم رنگ پریده و چرکینند. عقیل درخواست خود را تکرار کرد، گوش دادم، گمان کرد دنبال خواهشهای او می‌روم و دینم را به او می‌فروشم و از روش خود منحرف می‌شوم. این دفعه قطعه آهنی را تفتیده نمودم و به بدن عقیل نزدیک کردم تا عبرت گیرد. ناگهان ناله جانخراشی برکشید. به او گفتم، کسان به عزایت بنشینند؛ تو از یک قطعه آهنی که دست انسانی به شوخی آن را سرخ کرده، چنین می‌نالی، و من را به طرف آتشی می‌کشانی که غضب خدای جبار آن را برافروخته. تو از اندک آزاری چنین می‌نالی، من از زبانه آتش ننالم؟!

از این عجیبترا راهزن شبی بود که بر من شبیخون زد!! ظرف پوشیده‌ای با خود آورد، که معجونی بود. در نظر من آن را با آب دهان مار گزنده‌ای یاقیتی آن آمیخته بودند (شیرینی و حلوائی بود که اشعث بن قیس شاهزاده اشرافی عرب شبانه به خانه علی (ع) فرستاده بود، تا راه یابد و ولایت یک استان بزرگ، مانند آذربایجان را به چنگ آرد و خون مردم را بمکد!!) گفتم صله یا زکوة یا صدقه است؟! گفت هیچ کدام، هدیه ناقابل است! گفتم: مادران داغدار در عزایت شیون کنند، آیا آمده‌ای من را از دین خدا بفریبی؟! آیا مخیطی؟ دیوانه‌ای؟ هذیان می‌گویی؟ واللّٰه اگر اقالیم هفتگانه را با آنچه در زیر فلک خود دارد به من دهند، در مقابل آنکه خدا را معصیت نمایم درباره مورچه‌ای که پوست دانه جوی را - که حق اوست - از او بستانم چنین کاری نمی‌کنم...

داستان گردنبند را که در متن کتاب اشاره شده، طبری با سلسله سند خود از ابن ابی رافع، کلیددار بیت المال امیرالمؤمنین علیه السلام، به این صورت نقل کرده: امیرالمؤمنین وارد خانه شد دید یکی از دخترانش گردنبندی به خود آراسته. آن حضرت گردنبند را می‌شناخت که جزء بیت المال است. فرمود به خداوند سوگند دستش را قطع می‌کنم!! چون دیدم امیرالمؤمنین جداً ایستادگی می‌نماید، عرض کردم: یا امیرالمؤمنین به خدا سوگند من آن را به گردن دختر برادر خود بسته‌ام، تا من نداده باشم چگونه و از چه راه می‌تواند بردارد. آن‌گاه حضرت آرام و ساکت شد. در اخبار ما این‌طور است که گردنبند را به عنوان عاریه با ضمانت خواست و آن حضرت تهدیدش فرمود.

اینها همه برای حفظ این رکن اعظم و خروج از عهدهٔ مسئولیت مترتبه بر آن است، برای پیروی و متابعت همین سنت و سیره مأخوذه از انبیاء و اولیاء علیهم افضل الصلوة والسلام است که در این عصر فرخنده (که عصر سعادت و یقضت و انقضای دوره اسارت و انتهای سیر قهقهه‌رایی اسلامیانش به عونه تعالی باید شمرد) ربانین فقه‌های روحانیین و رؤسای مذهب جعفری علی مشیده افضل الصلوة والسلام، هم در استنفاذ حریت و حقوق مغضوبه مسلمین و تخلیص رقابشان از ذل رقیب و اسارت جائزین همان همت مجدانه را مطابق همان سیره مقدسه مبارکه مبذول، و بر طبق دستور مقرر در شریعت مطهره: مالا یدرک کله لایت‌رک کله، در تحویل سلطنت جائزه غاصبه از نحوهٔ اولی (که علاوه بر تمام خرابیهای عیانیه اصل دولت اسلامی را هم به انقراض عاجل مشرف نموده است) به نحوهٔ ثانیه که حاسم اکثر مواد فساد و مانع استیلای کفره بر بلاد است، بذل مهجه و مجاهدت لازمه در حفظ بیضه اسلام را مصروف فرموده و می‌فرمایند، بدیهی است تنبیه غیرتمندان اسلام به آزادی رقابشان از رقیب جائزین و مشارکت و مساواتشان در تمام نوعیات مملکت با غاصبین و پی‌بردن به خطرات مترتبه بر استبداد و فعال مایشاء بودن ظالمین برای جدشان در طلب و شوقشان به مطلب اعظم وسیله و اقوی سبب است، لهذا همان شعبه استبداد دینی به اقتضای همان وظیفه مقامیه خود که حفظ شجرهٔ خبیثه استبداد را به اسم حفظ دین قدیم^۱ و حدیثاً متکفل بوده و هست و خطاب مستطاب: ولا تلبسواالحق بالباطل و تکتّمواالحق و انتم تعلمون^۱ را مانند مخاطبین اولین آن پس پشت انداخت و این دو اصل سعادت و سرمایهٔ حیات امت را (که دانستی حفظ حقوق ملیه و مسئولیت ولایه و غیرها همه مترتب بر آنهاست) محض تنفر و صرف قلوب و پی‌نبردن ملت به مطلوب به صورتهای زشت قبیح دیگر جلوه گر ساخت! اما حریت مظلومه مغضوبهٔ ملت از ذل رقیب جائزین را (که دانستی از اعظم مواهب الهیه عزاسمه بر این نوع و اغتصابش در اسلام از بدع شجره ملعونه بنی‌العاص، و استنفاذش از غاصبین از اهم مقاصد انبیاء و اولیاء

۱. آیه ۴۲ سوره بقره. ترجمه: حق را لباس باطل نپوشانید تا حق را زیر پرده کتمان بپوشانید با آنکه خوب می‌دانید.

عليهم السلام بود) به موهومش خواندن قناعت نکردند و به صورت بی مانعی فسخه و ملحدین در اجهار به منکرات و اشاعه کفریات و تجری مبدعین در اظهار بدع و زندقه و الحادش جلوه دادند. حتی بی حجاب بیرون آمدن زنان و نحوذالک از آنچه به داستان استبداد و مشروطیت دولت از بحر اخضر بی ربطتر است (و مسیحیان به واسطه منع مذهبی نداشتن از آن، چه دولتشان مثل روس مستبد باشد یا مثل فرانسه و انگلیس شورویه علی ای حال در ارتکابش بلامانعند) از لوازم و مقتضیات این حریت مظلومه مغضوبه شمرند! و اما مساوات در قوی و حقوق و سایر نوعیات را (که شنیدی اشرف کاینات صلی الله علیه و اله محض استحکام این سعادت امت، کتفهای مبارک را در چنان حال شدت مرض برای استیفای قصاص ادعائی گشود و حضرت شاه ولایت علیه افضل الصلوة والسلام هم برای رفع ید نفرمودن از آن و تسویه فیما بین سابقین بدریین با ایرانیان تازه مسلمان، آن همه محتها کشید تا عاقبت در محراب عبادت شربت شهادت نوشید) به صورت مساوات مسلمین با اهل ذمه در ابواب توارث و تناکح و قصاص و دیاتش درآوردند، و بلکه مساواة اصناف مکلفین مانند بالغ و نابالغ و عاقل و مجنون و صحیح و مریض و مختار و مضطر و مؤسر و معسر و قادر و عاجزالی غیرذلک — از آنچه اختلاف آنها منشأ اختلاف تکالیف و احکام و به داستان مشروطیت و استبداد از فلک اطلس ابعاد است، اهم از مقتضیاتش شمرده اند.

بالجمله چون سرمایه سعادت و حیات ملی و محدودیت سلطنت و مسئولیت مقومه آن و حفظ حقوق ملیه همه منتهی به این دو اصل است لهذا این دو موهبت عظمای الهیه عزاسمه را به چنین صور قبیحه درآوردند، غافل از آنکه آفتاب را به گِل اندودن محال و دهنه دریای نیل را به بیل مسدود ساختن از ابلهی است. ملت ایران هر چند چشم و گوش بسته و از مقتضیات دین و ضروریات مذهب به واسطه گمان ماها بی خبر، و به حقوق ملیه و آزادی از این رقت ملعونه و مساوات با غاصبین حریت، و حقوقشان پی نبرده و جز مسخریت برای خوش گذرانی و چپاول مفت خواران معمم و کلاهی، رتبه و مقامی برای خود تصور نکرده، حتی بی ربط بودن این امور را به اساس مشروطیت و تحدید استیلای جائزین هم بر

نخورده باشند، مع هذا كله این مقدار را خوب می فهمند که این همه جانبازیهای عقلا و دانایان و غیرتمندان مملکت بطبقاتهم، من العلماء والاخیار والتجار و غیرهم، در استنقاذ حریت و مساوات، برای فرستادن نوامیس خود بی حجاب به بازار و مواصلت با یهود و نصاری و تسویه فیما بین امثال بالغ و نابالغ و نحو ذلک در تکالیف، و بی مانعی فسقه و مبدعین در اجهار به منکرات و اشاعه کفریات و اشیاء ذلک نخواهد بود، و رؤسای و پیشوایان مذهب هم جز بر آنچه حفظ بیضه اسلام و حراست ممالک اسلامیة بر آن متوقف باشد چنین احکام اکیده و تصریح به آنکه مخالفت به منزله محاربه با امام زمان ارواحنا فدای است نخواهند فرمود. این دسته جبار به و طواغیت امت و ماحیان احکام شریعت و رواج دهندگان انحاء فسون و فجور در مملکت را هم خوب شناخته و می دانند که در این ارتکابات شنیعه چنگیزی جز حفظ مقام مالکیت رقاب و فاعلیت مایشاء و حاکمیت مایرید و عدم مسئولیت عما یفعل، مقصد و هم دیگری اصلاً به خاطرشان نرسیده و در نظر ندارند، و همچنین اتصاف ما دسته ظالم پرستان عصر و حاملان شعبه استبداد دینی را هم — به تمام اوصافی که در روایت احتجاج برای علماء سوء و راهزنان دین مبین و گمراه کنندگان ضعفای مسلمین تعداد فرموده و در آخر همه می فرماید: اولئك اضر علی ضعفاء شیعتنا من جیش یزید لعنة الله علی الحسین علیه السلام^۱ کمایبغی فهمیده و می دانند که از این درجه همدستی با ظالمین در درمان چه و مقصدمان چیست!!! خود را در عنوان آیه مبارکه: و اذاخذالله میثاق الذین اوتوا الكتاب لتبییننه للناس و لا تکتمونه فنبذوه وراء ظهورهم و اشتروا به ثمنًا قليلا فبئس ما یشترون^۲ مندرج ساختیم و بالاخره جز اقتضای ابدی و خزی دارین و

۱. این دسته علماء ضررشان بر ضعفاء شیعه بیشتر است از سپاه یزید بر حسین علیه السلام!!

۲. آیه ۱۸۷، سوره آل عمران. ترجمه: آنگاه که خداوند از کسانی که به آنان کتاب داده بود پیمان محکم گرفت که آن کتاب را آشکارا برای مردم بیان کنند و کتمان نمایند ولی پیمان خدا را پشت سر افکندند، و آن را به بهای اندکی فروختند، پس بد معامله ای است که پیوسته انجام می دهند!!

عذاب اليم الهی سودی نخواهیم برد - سنة الله فی الذین خلوا من قبل و لن تجد لسنة الله تبدیلا -^۱ خوب است عنان قلم را از شرح این فضیحت که تبعاتش هر چه باشد باز هم عائد به نوع است گرفته، کشف حقیقت این مغالطات را به موقع خود احاله و به فهرست مندرجات فصول پنجگانه، مقدمه را ختم کنیم و اجمال آن بدین ترتیب است.^۲

۱. این روش خداوند درباره کسانی است که پیش از این گذشته‌اند و برای روش خداوند تغییری نمی‌یابی.

۲. خلاصه مطالبی که در مقدمه بیان شده از این قرار است:

(۱) بدیهی است که نظام اجتماع وابسته به حکومت است و آن حکومتی می‌تواند حافظ حقوق و شئون باشد که قیام به افکار و معتقدات عمومی داشته باشد والا نتیجه تجزیه قوا و اضمحلال است، و معنای حفظ بیضه اسلام - یعنی حدود و حقوق اجتماعی که مانند بارویی است برای حفظ حقوق و منافع افراد - همین است و علمای دین آن را از مهمترین واجبات می‌شمارند،

(۲) حکومتی که متکی به نوع باشد دارای دو وظیفه اساسی است: اول، حفظ نظامات داخل و هر طبقه و فردی را در حدود خود نگاه داشتن و هر ذیحقی را به حق خود رساندن؛ دوم، حفظ از مداخله بیگانگان و تحدید مطامع آنان از راه قوای دفاعی و طرق سیاسی، به این جهت پادشاهان صالح پیوسته از نظرهای علمی و قانونی علما و دانشمندان از قدیم استفاده می‌نمودند. شریعت مقدس اسلام با قوانین و حدود دقیق و الهی نواقص را تکمیل و وظایف را مبین کرده است.

(۳) روی همین میزان سلطنت به دو نوع تقسیم می‌شود.

تملکیه: این نوع سلطنت مقید مقررات و حدود نیست و روی رأی شخص و هواهای نفسانی حکومت می‌نماید. یعنی نخست در داخله نفسانی خود مستبد است و مصلحت فرد و نوع - یا عقل و عواطف شریف - محکوم هوس و شهوت است. آن‌گاه نسبت به ملت و کشور مستبد می‌باشد، مردم را با اموال و نوامیشان ملک شخصی خود می‌پندارد و سراسر شئون دینی و اجتماعی و اخلاقی را قربانی خود می‌نماید (این‌گونه مردم را قرآن کریم در آیه ۲۰۰ سوره بقره این‌طور تعریف می‌نماید: بعضی از مردمند که سخنان جالب آنها مردم را می‌فریبد با آنکه شخصی

اول - آنکه حقیقت سلطنت مجعوله در دین اسلام و سایر شرایع و ادیان بلکه نزد حکما و عقلا غیر متدینین عالم قدیم و

لجوج، و خصم مردم است چون از این راه زمام کار را به دست گرفت می‌کوشد در زمین هر نوع فسادی ظاهر سازد، با آنکه خداوند فساد را دوست نمی‌دارد. چون به این شخص گفته شود خدا و نظر خدا را ملاحظه داشته باش و بهره‌یز، بر چموشی و طغیانش افزوده می‌شود.

نوع دوم سلطنت ولایتیه می‌باشد و در مقابل اولی است که فقط حافظ حقوق و حدود است و جز ولایت در امور و اجرای قوانین امتیازی ندارد و برای مردم است. (درجه عالی این نوع حکومت فداکاری و قربانی شدن درباره اجرای قوانین و مصالح نوع است، چنانکه قرآن کریم بعد از تشریح شخصیت خطرناک مستبد و به دست آوردن قدرت و نتیجه شوم این حکومت، در آیه بعد مقابل آن را با دو جمله جامع و کامل بیان می‌فرماید: بعضی دیگر از مردمند جان و سرمایه نفسی را می‌فروشند برای اجرای حق و به دست آوردن موارد رضایت خداوند، و خداوند بسیار مهربان است به بندگان - گویا اشاره است به اینکه اینها سایه رحمت و رأفت حقند، اگر مردم خود را برای پذیرش مستعد نمایند).

۴) پس این دو قسم سلطنت به حسب حقیقت و آثار از هم جدا می‌باشد چه اول مبتنی بر قهر و غلبه و استیلا و قربانی نمودن دیگران برای شهوات فرد است، و دوم مبتنی بر ولایت بر امور و امانت‌داری نوعی است و تصرفاتش محدود می‌باشد، چه اصل سلطنت به حق باشد یا به غصب، و چون وظیفه امانت‌داری دارد با اندک انحراف، تمام ملت حق مؤاخذه دارند. از این جهت این نوع سلطنت را محدوده و مسئوله می‌گویند. با آنکه طبع عمومی بشر سرکشی و استبداد است، آیا وسیله‌ای برای پیدایش چنین سلطنتی هست؟ - بهترین وسیله همان است که شخص والی و سلطان دارای عصمت نفسانی باشد که فقط اراده خداوند بر او حکومت نماید - با قطع نظر از این، گاهی ممکن است مردمان عادل یافت شوند، ولی این دو، عمومیت ندارد و از اختیار عموم هم خارج است. آنچه در اختیار و موجب تکلیف است و می‌تواند سایه‌ای از آن حقیقت باشد، متوقف بر دو اصل است.

اول - تعیین حدود و وظایف والی و طبقات دیگر که خروج از آن حدود و وظایف

حديثاً همه بر وجه ثانی مجعول، و تحويلش به وجه اول مطلقاً از بدع ظالمانه طواغيت امم و اعصار است.

موجب انزال هر يك از متصدیان باشد نظیر باب امانت در فقه كه با اندك خیانت امین، خود به خود معزول است، و برای مشروعیت این حدود و وظایف عدم مخالفت با شرع كافی است.

دوم - گماشتن هیئت نظاره و مسدده (به كسر دال) یعنی انتخاب مردمی از عقلا و صلحا كه به امور سیاسی و بین المللی آشنا باشند، تا نظارت در جریان داشته باشند و مانع تجاوز از حدود شوند. اینها دماغ متفكر كشور و مجلس محل آنان می باشد؛ دولت مسئول آنان و آنان مسئول ملت می باشند. مشروعیت انتخاب و اعمال این هیئت به حسب اصول اهل سنت و جماعت كه اهل حل و عقد را اولوالامر می دانند به وسیله نفس انتخاب است، و اما بنابر اصول ما امامیه كه این گونه امور را از وظایف نواب امام می دانیم، به این است كه یا مجتهدین در میان انتخاب شدگان باشند یا مجاز از طرف مجتهدین باشند. دو اصل مقدس حریت - یعنی آزادی از اراده فرد - و مساوات - یعنی مشاركت همه مردم در حقوق - به وسیله این اساس محقق می شود و حق مراقبت و مسئولیت متصدیان از فروع این دو اصل است و پیشرفت محیر العقول اسلام در صدر اول به وسیله اجرای همین مسئولیت و مراقبت بود كه در زمان استیلای بنی امیه مسلمانان از هر دو منحرف شدند.

۵) در كلام مجید الهی و سخنان ائمه تن دادن به اراده شخص عبودیت شمرده شده - و مبارزه انبیا برای آزادی بشر از عبودیت غیر خدا بوده - این عبودیت دو قسم است: یکی عبودیت در برابر سلاطین و دیگر در برابر سران ادیان. در اینجا مؤلف بزرگوار شواهدی از قرآن و سخنان اولیا برای بیان این دو نوع عبودیت آورده.

۶) در صدر اسلام چنانكه مراقبت اجرا می شد و رقیت و عبودیت در میان نبود، اصل مساوات ملت با والی هم با دقت و صریح اجرا می شد - شواهدی از سیره مقدسه پیمبر اکرم (ص) و امیرالمؤمنین در اینجا ذكر شده.

۷) قیام علمای حقیقی دین و مسلمانان غیور برای پیروی از كتاب و سنت و احیای حدود و قوانین مقدس اسلام است، ولی شعبه استبداد دینی برای حفظ استبداد

دوم - آنکه در این عصر غیبت که دست امت از دامان عصمت کوتاه و مقام ولایت و نیابت نواب عام در اقامه وظایف مذکوره هم مغضوب و انتزاعش غیر مقدور است، آیا ارجاعش از نحوه اولی که ظلم زائد و غصب اندر غصب است به نحوه ثانیه و تحدید استیلای جووری به قدر ممکن واجب است؟ و یا آنکه مغضوبیت موجب سقوط این تکلیف است؟

سوم - آنکه بر تقدیر لزوم تحدید مذکور آیا همین مشروطیت رسمیه که دانستی رکن مقومش دو امر و وسیله تحدید منحصر در آن است متعین و خالی از محذور است یا نه؟

چهارم - در ذکر بعضی از وساوس و مغالطات القائیه و دفع آنها.

پنجم - در بیان شرایط صحت و مشروعیت مداخله مبعوثان ملت در این باب و وظیفه عملیه آنان بر وجه اجمال.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

سیاسی این حقیقت را به صورت دیگر جلوه می دهند و حق را لباس باطل می پوشانند: مثلاً می گویند موجب تجری فساق و بی حجابی و تهتک زنان می شود. (با آنکه اگر آن طور که منظور علما بود مشروطیت اجرا می شد مانع این فسادها می گردید. این فسادها را مستبدین در پشت سنگر قانون ترویج نمودند) و اینها حریت را به این گونه چیزها، مساوات را به تساوی تمام افراد بالغ و نابالغ و کافر و مسلمان تفسیر می نمایند، با آنکه اینها ارتباطی به اصل حریت و اساس مشروطیت ندارد.

فصل اول

فصل اول در توضیح امر اول و کلام در آن در دو مقام است:
اول - در بیان اصل محدودیت استیلا و سلطنت مجعوله در
جميع شرايع و اديان به اقامه همان وظائف و مصالح لازمه نوعيه.
دوم - در كشف درجه اين محدوديت و حقيقت آن.

اما امر اول: از آنچه در مقدمه گذشت ظاهر و هويداست: چه بعد
از آنکه دانستی اصل تأسيس سلطنت و ترتيب قوی و وضع خراج و
غيرذلک همه برای حفظ و نظم مملکت و شبانی گله و تربیت نوع و
رعايت رعیت است، نه از برای قضای شهوات و درک مرادات گرگان
آدمی خوار و تسخير و استعباد رقاب ملت در تحت ارادات
خودسرانه، لامحاله سلطنت مجعوله در هر شریعت و بلکه نزد هر
عاقل چه به حق تصدی شود یا به اغتصاب، عبارت از امانت داری نوع
و ولایت بر نظم و حفظ و اقامه سایر وظائف راجعه به نگهبانی خواهد

بود، نه از باب قاهریت و مالکیت و دل بخواهانه حکمرانی در بلاد و فیما بین عباد، و فی الحقیقه از قبیل تولیت بعض موقوف علیهم در نظم و حفظ موقوفه مشترکه و تسویه فیما بین ارباب حقوق و ایصال هر ذی حقی به حق خود است، نه از باب تملک دل بخواهانه و تصرف شخص متصدی. از این جهت است که در لسان ائمه و علمای اسلام سلطان را به ولی و والی و راعی، و ملت را به رعیت تعبیر فرموده‌اند. از روی همین مبنی و اساس، حقیقت سلطنت عبارت از ولایت بر حفظ و نظم و به‌منزله شبانی گله است، لهذا به نصب الهی عزاسمه، که مالک حقیقی و ولی بالذات و معطی ولایات است موقوف، و تفصیل مطلب به مباحث امامت موکول است؛ چون که دانستی قهر و تسخیر رقاب ملت در تحت تحکّمات خودسرانه، علاوه بر آنکه از اشنع انحاء ظلم و طغیان و علو در ارض و اغتصاب ردای کبریایی و با اهم مقاصد انبیا علیهم السلام هم منافی است، پس اهمال و سکوت از قلع چنین شجره خبیثه در هیچ یک از ادیان سابقه هم اصلاً محتمل نخواهد بود، بلکه از آیه مبارکه: *قالت يا ايها الملاء افتونى في امرى ماكنت قاطعة امراً حتى تشهدون*^۱ که از لسان ملکه سبا حکایت فرموده‌اند، ظاهر است که با اینکه قومش آفتاب پرست بوده‌اند مع هذا اراده حکومتشان شورویه عمومیه بوده نه استبدادیه. حتی از آیه مبارکه: *فتنازعوا امرهم بينهم واسروا النجوى*^۲ که داستان مشورت

۱. ... ملکه سبا گفت ای برگزیدگان در این کار رأی صحیح بدهید من هیچ‌گاه کاری را نمی‌برم و تصمیم قاطع نمی‌گیرم مگر آنکه شما به صحت آن گواهی دهید. مضمون آیه ۳۲ سوره نمل.

۲. فرعونیان در کار و تصمیم خود اختلاف پیدا کردند و مطلب خود را برای مشورت

فرعونیان را در امر حضرت کلیم و هارون علی نبینا و آله و علیه السلام و منتهی شدن مذاکره علنیة ایشان را در این باب به مذاکره سریه حکایت فرموده، استفاده توان کرد که - چنانچه رفتار دولت انگلیس فعلاً مبغض و نسبت به ملت انگلیسیه چون کاملاً بیدارند مسئله و شورویه، و نسبت به اسراء و اذلاء هندوستان و غیرها از ممالک اسلامی که به واسطه بی حسی و خواب گران، گرفتار چنین اسارت و باز هم در خوابند، استبدادیه و استبدادیه است - همین طور رفتار دولت فرعونیه هم با وجود ادعای الوهیت معهذا مبغض و نسبت به قبطیان که قومش بودند شورویه و نسبت به اسباط بنی اسرائیل استبدادیه بوده و آیه: یستضعف طائفة منهم (فرعون طایفه ای از آنان را ضعیف می نمود) هم مفید همین معنی است.

علی کل حال رجوع حقیقت سلطنت اسلامی، بلکه در جمیع شرایع و ادیان، به باب امانت و ولایت احد مشترکین در حقوق مشترکه نوعیه، بدون هیچ مزیت برای شخص متصدی، و محدودیت آن از تبدیل به مستبدانه و تحکم دل بخواهانه و قهر، از اظهار ضروریات دین اسلام، بلکه تمام شرایع و ادیان است، و استناد تمام تجاوزات دل بخواهانه و حکمرانیها قدیماً و حدیثاً به قلب و طغیان فراغنه و طواغیت امم از واضحات است.

به موجب حدیث نبوی متواتر بین الامة، و اتفاق تواریخ اسلامی بر وقوع اخبار غیبی نبوت، مبین شده که: مبدء تحویل سلطنت اسلامی از نحو ثانیه ولایتیه به

اول استيلاى معويه و بلوغ اغصان — الشجرة الملعونة فى القرآن — بعدد ميشوم سى نفر بود و سلطنت ميشومه استبداديه از آنان موروث است.

اما امر دوم: از آنچه سابقاً گذشت اجمالاً مبين شد، و دانستى كه به مقتضای آنچه اساس مذهب ما طائفه اماميه بر آن مبتنى و كلمه الهيه عصمت را در ولايت بر سياست امور امت معتبر دانستيم، و وجه اين محدوديت فقط نه بر همان خودسرانه تحكّم و مستبدانه ارتكاب نداشتن واقف و به همين اندازه مقصور است، بلكه اجمالاً دانستى كه تا به كجا منتهى است. اما بنا بر اصول اهل سنت كه نه عصمت و نه نصب الهى عزاسمه هيچ يك را لازم ندانسته و بيعت اهل حل و عقد اين امت را موجب انعقادش دانستند، هرچند درجه محدوديت به جايى كه مذهب ما مقتضى است منتهى نباشد، لكن عدم تخطى از كتاب و سنت و سيرة مقدسه نبويه صلى الله عليه و آله را در نفس عقد بيعت شرط لازم الذكر و اندك تخلف دل بخواهانه ارتكاب و حكمرانى را، مخالف مقام و منصب دانسته و در لزوم جلوگیری متفق شدند، على هذا محدوديت سلطنت اسلاميه به همان درجه اولى كه عبارت از خودسرانه ارتكاب و استيثار نداشتن است، با اغماض از مرحله اهليت متصدى و اغماض از آنچه لازمه مقام عصمت و خاصه مذهب ماست، قدر مسلم بين الفريقين و متيقن على المذهبين و متفق عليه امت و از ضروريات دين اسلام است، و چون كه حفظ اين درجه مسلمه بين الامة به حسب قوه بشرية عادة ممكن و مانند ساير درجات آن كه به مذهب ما مخصوص و جز قوه عاصمه عصمت حافظش نتواند بود متعذر نيست لهذا لزوم

حفظش را به هر وسیله که ممکن شود خصوصاً با تصدی غاصب هیچ
مسلمان مظهر شهادتین نتواند انکار نماید، الا ان یخرج من ملتنا و
یستدین بغير دیننا.



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

فصل دوم

فصل دوم در تنقیح امر دوم است و باید سه مطلب من باب المقدمه بیان شود:

اول آنکه در باب نهی از منکر بالضرورة من الدین معلوم است که چنانچه شخص واحد فرضاً در آن واحد منکرات عدیده را مرتکب شود ردعش از هر یک از آنها تکلیفی است مستقل و غیر مرتبط به تمکن از ردع و منع از سایر آنچه که مرتکب است.

دوم آنکه از جمله قطعیات مذهب ما طائفه امامیه این است که در این عصر غیبت علی مغیبه السلام، آنچه از ولایات نوعیه را که عدم رضای شارع مقدس به اهمال آن حتی - در این زمینه - معلوم باشد وظایف حسبیه نامیده و نیابت فقهای عصر غیبت را در آن قدر متیقن و ثابت دانستیم حتی با عدم ثبوت نیابت عامه در جمیع مناصب، و چون عدم رضای شارع مقدس به اختلال نظام و ذهاب بیضه اسلام بلکه اهمیت وظایف راجعه به حفظ و نظم ممالک

اسلاميه از تمام امور و حسبيه از اوضح قطعيات است، لهذا ثبوت نيابت فقها و نواب عام عصر غيبت در اقامه وظائف مذكوره از قطعيات مذهب خواهد بود.

سوم آنكه در ابواب ولايات بر امثال اوقاف عامه و خاصه و غيرها از آنچه به باب ولايات است، اين معنى نزد تمام علمای اسلام مسلم و از قطعيات است كه: چنانچه غاصبي عدوانا وضع ید نماید و رفع یدش رأساً ممكن نباشد، لكن با ترتيبات عمليه و گماشتن هيئت نظارى توان تصرفش را تحديد و موقوفه مغضوبه را مثلاً از حيف و ميل و صرف در شهواتش كلاً ام بعضاً، صيانت نمود البته وجوب آن بديهی و خلاف در آن نه تنها از علمای متشرعين بلكه از عقلای دهرين هم هيچ متصور و محتمل نخواهد بود.

چون اين سه مطلب مبين شد مجال شبهه و تشكيك در وجوب تحويل سلطنت جائره غاصبه از نحوه اولی به نحوه ثانیه با عدم معذوریت از ید از آن باقی نخواهد بود چه، بعد از آنكه دانستی كه نحوه اولی هم اغتصاب ردای كبریایی عزاسمه و ظلم به ساحت اقدس احدیت است و هم اغتصاب مقام ولایت و ظلم به ناحیه مقدسه امامت صلوات الله علیه و هم اغتصاب رقاب و بلاد و ظلم درباره عباد است به خلاف نحوه ثانیه كه ظلم و اغتصابش فقط به مقام مقدس امامت راجع و از آن دو ظلم و غصب دیگر خالی است. پس حقیقت تحويل و تبدیل سلطنت جائره عبارت از قصر و تحديد استیلای جوری و ردع از آن دو ظلم و غصب زائد خواهد بود، نه از باب رفع یک فرد از ظلم و وضع فرد مبائن دیگر اخف از اول. و

به عبارت اوضح آنکه تصرفات نحوه ثانیه فقط به همان مقدار نظم و حفظ مملکت مقصور، و تصرفات نحوه اولی زیاده واضعاف آن است و بر هیچ حدهم واقف و مقصور نیست، و تبدیل نحوه سلطنت عبارت است از منع و ردع از این زیادتها، به تقریب و بیان دیگر آنکه: تصرفات نحوه ثانیه همان تصرفات ولایتیه است که ولایت در آنها چنانچه بیان نمودیم برای اهلش شرعاً ثابت و با عدم اهلیت متصدی هم از قبیل مداخله غیر متولی شرعی است در امر موقوفه که به وسیله نظارت از حیف و میل صیانت شود و با صدور اذن، **عمن له ولاية الاذن**، لباس مشروعیت هم تواند پوشید و از اغتصاب و ظلم به مقام امامت و ولایت هم به وسیله اذن مذکور خارج تواند شد و مانند متنجس بالعرض است که به وسیله همین اذن قابل تطهیر تواند بود. و تصرفات نحوه اولی بعکس مذکور و ظلمی است قبیح بالذات و غیر لایق برای لباس مشروعیت و صدور اذن در آن اصلاً جائز نیست و از قبیل تملک غاصب نفس عین موقوفه را و ابطال رسم وقفیت آن و مانند نفس اعیان نجاسات است که تا در محل باقی است اصلاً قابل طهارت نتواند بود، الا بعد از ازاله. و تبدیل و تحویل نحوه سلطنت بعینه همان داستان گماشتن نظار است برای صیانت موقوفه مغصوبه و تحدید تصرفات غاصب بر موجبات صلاح آن و رفع نحوه ید تملیکه او که غصبی است زائد و الزامش به مقتضای وقف و منعش از حیف و میل و صرف در شهوات خود از قبیل ازاله عین نجاست است از محل متنجس.

چقدر مناسب است رؤیای صادقه‌ای که خود این اقل خدام شرع انور در همین خلال دیده و متضمن همین تشبیه است ضمناً درج شود:

چند شب قبل از این در عالم رؤیای خدمت مرحوم آیه الله آقای حاجی میرزا حسین تهرانی قدس سره نجل مرحوم حاجی میرزا خلیل طاب رمسه، مشرف شدم. پس از التفات به رحلت ایشان و گرفتن طرفین ردای مبارکشان برای استفاده، و امتناع ایشان از جواب راجعه به عالم موت و نشاء برزخ و آخرت، و تمکین از جواب مسائل دیگر، سؤالاتی عرض شد. آن مرحوم از لسان مبارک ولی عصر ارواحنا فداه نقل جواب فرمودند. پس از ختم آنها عرض کردم اهتمامات شما را در خصوص مشروطیت چه فرمودند؟ حاصل عبارت جواب این بود؛ حضرت فرمودند: مشروطه اسمش تازه است مطلب که قدیمی است. مثالی که متضمن به تشبیه باب که شرحش در نظرم نماند ذکر فرمود، بعد به این عبارت گفتند: حضرت فرمودند: مشروطه مثل آن است که کنیز سیاهی را که دستش هم آلوده باشد به شستن دست وادارش نمایند انتهی^۱ چقدر این مثال مبارک منطبق بر مطلب و چه سهل ممتنع است!!! که به هیچ خاطری نرسیده و بر صحت رؤیا علاوه بر قرائن قطعی دیگر اماره واضح است: سیاهی کنیز اشاره است به غصبیت اصل تصدی، و آلودگی دست اشاره به همان غصب زائد. مشروطیت چون مزیل آن است لهذا به شستن ید غاصبانه متصدی تشبیهش فرموده اند.

بالجمله حفظ همان درجه مسلمه از محدودیت سلطنت اسلامی که دانستی متفق علیه امت و از ضروریات اسلام است علاوه برآنکه فی نفسه از اهم تکالیف نوع مسلمین و از اعظم نوامیس دین مبین است - در صورت مغضوبیت مقام و تصدی و تعدی غاصب - چنانچه نسبت به حالت حالیه ایران - ضروری مذهب ما می باشد و

۱. حکومت حق در حقیقت حکومت ملکه نورانی حریت و عدالت است که اولیای خدا مظاهر کامل این ملکاتند ولی حکومت غیر حق رقیبت و کنیزی شخص است در برابر شهوات تاریک و سیاه. حال که آن حکومت عدالت و حق مطلق نیست تا ممکن است باید دست این بندگان و کنیزهای شهوات را از عرض و مال و نوامیس مردم شست و کوتاه نمود.

از جهات عدیده دیگر، که اجمالاً اشاره شد، در عنوان امر به معروف و نهی از منکر و حفظ نفوس و اعراض و اموال مسلمین و دفع تجاوز و ظالمین هم مندرج است.

با اغماض از تمام مذکورات، تمام سیاسیین و مطلعین بر اوضاع عالم من‌الاسلامین و غیرهم، بر این معنی معتقدند که: همچنان که مبدء طبیعی آن چنان ترقی و نفوذ اسلام در صدر اول — که در کمتر از نصف قرن به چه سرعت و سیر و به کجا منتهی شد — همین عادل و شورویه بودن سلطنت اسلامی و آزادی و مساوات آحاد مسلمین با اشخاص خلفا و بطانۀ ایشان در حقوق و احکام بود، همین طور مبدء طبیعی این چنین تنزل مسلمین و تفوق ملل مسیحیه بر آنان هم که معظم ممالکشان را بردند و هیچ نموده که این اقل قلیل باقی مانده را هم ببرند، همین اسارت و رفیت مسلمین در تحت حکومت استعبادیه موروثه از معاویه، و فوز آنان است به حکومت مشولۀ مأخوذه از شرع مسلمین، و چنانچه باز هم مسلمانان از این سکر و غفلت به خود نیابند و کمافی السابق در ذلت عبودیت فراعنه است و چپاولچیان مملکت باقی بمانند، چندی نخواهد گذشت که العیاذ بالله تعالی — مانند مسلمین معظم افریقا و اغلب ممالک آسیا و غیر ذلک — نعمت شرف و استقلال قومیت و سلطنت اسلامی را از دست داده و در تحت حکومت نصاری اسیر، و دوره‌ای نخواهد گشت که مانند اهالی اندلس و غیرها، اسلامیشان به تنصر و مساجدشان کنیسه و اذانشان به ناقوس و شعائر اسلامی به زنار، بلکه اصل لسانشان هم مانند آنان مبدل و روضه منوره امام هشتمشان هم پایمال نصاری خواهد گشت — *وقی الله المسلمین عنه ولا ارانا الله ذالک* — و گذشته از کمال بداهت و وضوح این امر و حصول تمام مبادی و مقدمات قریبه به مطلب — حتی پرداختن همسایگان جنوبی و شمالی به نقشه قسمت مملکت فیما بین خودشان — و کثرت مشاهدۀ نظائر و اشباه آن، فلا اقل من لزوم التحذر: علی هذا بدیهی است که تحویل سلطنت جائره غاصبه از نحوۀ ظالمۀ اولی به نحوۀ عادلۀ ثانیه، علاوه بر تمام مذکورات موجب حفظ بیضۀ اسلام و صیانت حوزه مسلمین است از استیلای کفار، از این جهت از اهم فرائض خواهد بود؛ جمع الله تعالی علی الهدی کلمتنا و علی

التقى شملنا و لا جعلنا من الذين يجعلون اصابعهم في اذانهم من الصواعق حذر الموت،
بمحمود اله الطاهرين صلوات الله عليهم اجمعين.^۱

۱. خلاصه دو فصل گذشته:

فصل اول، در این فصل دو مطلب بیان شده:

(۱) تأسیس حکومت و سلطنت در تاریخ بشریت - چه به وسیله پیمبران و سران ادیان باشد یا به وسیله عقلا و دانشمندان - (یا در سیر تکاملی انسان پدید آمده باشد) براساس مراقبت و ولایت محدود بوده است. سلطان و حاکم به آن اندازه حق تصرف در امور دارد که امین در امانت و متولی در عین موقوفه دارد، که باید حافظ و نگهبان باشد و هر حقی را به صاحب حق برساند. به این جهت سلطان بحق در زبان بزرگان اسلام، ولی، و راعی (و خلیفه) نامیده شده و ما امامیه معتقدیم که باید از جانب مالک حقیقی و ولی بالذات معرفی و نصب شود. چون اساس حکومت در تاریخ جهان از نظر ادیان بر تنظیم و ولایت است، اگر حاکم و والی تغییر وضع داد و به جای آنکه شبان مهربان و سگ پاسبان باشد گرگ خونخوار شد همه مردم و ملل به هر دین و آئینی باشند تا ممکن است سکوت و اهمال را جائز نمی شمارند، چون استبداد شرف و قومیت و ثروت و حیات ملی را به پرتگاه سقوط می برد. به این جهت از اخبار و آیات قرآن و تتبع تاریخ می توان استفاده نمود که همان حکومت های ظالم و مستبد هم از جهتی براساس مشورت و محدودیت بوده مانند: دستگاه فراعنه مصر، یا ملکه سبا.

(۲) این محدودیت در عموم شرایع و ملل وابسته به قدرت ملت و حد قوانین است، و در اسلام این محدودیت بیش از دیگران است. چون به حسب عقیده ما امامیه علاوه بر آنکه باید در مرز مقررات و احکام واضح اسلام حرکت کند، باید در حصار عصمت معنوی باشد و اما به حسب مبنای اهل سنت که نصب الهی و عصمت را شرط نمی دانند باید از کتاب و سنت و سیره نبویه تجاوز ننماید. پس قطع نظر از آنکه شخص متصدی از نظر دین اهلیت داشته باشد یا نداشته باشد، محدودیت و مقاومت در برابر استبداد و خودسری مورد اتفاق مسلمین است.

فصل دوم در اثبات وجوب محدود نمودن سلطنت است به قدر امکان گرچه اصل

آن غصب و غیر مشروع باشد، و برای اثبات این مطلب سه اصل فقهی تذکر داده شده:

(۱) نهی از منکر به مراتب و در تمام موارد واجب است و اگر در مرتبه و موردی ممکن نبود موجب سقوط از موارد دیگر نخواهد بود و اگر کسی چندین منکر مرتکب شد، نهی از هر یک تکلیف جداگانه است.

(۲) ما شیعه معتقدیم که مجتهد جامع الشرایط از امام علیه السلام نیابت دارد؛ قدر مسلم این نیابت در امور حسبيه است (مانند ولایت بر صغار و مجانین و تصرف در اموال بی صاحب و اوقاف مجهول التولیه و صرف آن در موارد خود و از این قبیل) و چون حفظ نظم و حقوق عمومی از اکمل و اوضح موارد امور حسبيه است پس نیابت علما در این موارد مسلم و وجوب اقامه این وظایف حتمی است.

(۳) در باب ولایت بر امور مانند اوقاف عامه و خاصه مسلم است اگر غاصبی مثلاً موقوفه را تصرف عدوانی نمود و نمی توان موقوفه را از دست او گرفت این عدم تمکن موجب سقوط وظیفه تحدید در تصرف نمی شود و اگر تحدید در تصرف تمام منافع موقوفه تمکن نداشته باشد موجب سقوط تکلیف در بعضی نمی گردد.

پس از آنکه این سه مطلب ثابت و مبین گردید، باید متوجه بود که سلطنت غیر محدود، هم غصب حق خدای تعالی می باشد. چون حکم و اراده مطلق از آن حق است، و هم غصب مقام امامت است، و هم غصب حقوق و نفوس و اموال مسلمانان، ولی تحدید به وسیله قانون در حد امکان تحدید غصب حق خدا و خلق است، گرچه غصب مقام امام باقی است، پس تحدید و تحویل قدرت و اراده مطلق به وسیله قانون و مردمان منتخب جلوگیری از غصب و ظلم بیشتر است نه آنکه محدودیت و مشروطیت بر داشتن یک نوع قدرت و تأسیس نوع دیگر باشد - تا ایجاد شبهه کنند که ظلم و غصبی که هست برای ما مورد مؤاخذه نیست ولی آنچه تأسیس می کنیم مورد مسئولیت است - و مانند تحدید غاصب وقف است از حیث و میل در صورت عدم قدرت بر برداشتن او، و اعمال غاصب در صورت نظارت و تحدید به وسیله اذن می تواند مشروع شود، به خلاف نبودن نظارت که هم غصب مقام است و هم مشروع نبودن تصرف. و همچنین تصرف مطلق و غیر محدود مانند نجاست

است که محل آن پاک نمی‌شود مگر آنکه عین ازاله شود. و تصرف و قدرت محدود مانند متنجس شدن محل است که قابل تطهیر می‌باشد. و بدون تردید جلوگیری از تعدی و ظلم نسبت به اموال و نفوس و حقوق مسلمانان از موارد نهی از منکر است (بلکه استبداد لجن‌زار متعفن است که همه منکرات و فحشا از آن تولید می‌شود و بدون خشک نمودن این ام‌الفساد نهی از منکر در موارد طبقات و اشخاص یا بی‌اثر است یا اثر آنی دارد) پس به حسب این اصول و احکام مسلم دین، تحدید استبداد از مهمترین واجبات است.

علاوه برای کسانی که به علل و ریشه پیشرفت و تکامل و انحطاط و اضمحلال ملل آشنا هستند، این امر مسلم است که مبدء طبیعی ترقی و بقا، حکومت محدوده و مشروطه است - چنانکه تاریخ اسلام گواه است - و بعکس هرچه خودسری و افسارگسیختگی زمامداران بیشتر باشد پراکندگی بیشتر و سقوط را نزدیک می‌نماید، مانند وضع فعلی مسلمانان. پس تحویل استبداد برای حفظ و صیانت مسلمانان - با روابط با دنیا و نقشه‌هایی که همسایگان دارند - مهمترین فرائض دینی است.

فصل سوم

فصل سوم در تحقیق امر سوم، و توضیح آن موقوف به بیان سه امر است،

اول آنکه: چنانکه دانستی حقیقت سلطنت اسلامی عبارت از ولایت بر سیاست امور امت - و به چه اندازه محدود است - همین طور ابتناء اساسش هم نظر به مشارکت تمام ملت در نوعیات مملکت بر مشورت با عقلای امت که عبارت از همین شورای عمومی ملی است، - نه تنها با خصوص بطانه و خواص شخص والی، که شورای درباریش خوانند به نص کلام مجید الهی عزاسمه و سیره مقدسه نبویه صلی الله واله، که تا زمان استیلای معویه محفوظ بود، این حقیقت از مسلمانات اسلامی است.

و دلالت آیه مبارکه: و مشاورهم فی الامر^۱، که عقل کل و نفس عصمت را بدان

۱. آیه ۱۵۹ سوره آل عمران: مضمون آیه: این گونه نرمی و فروتنی که نسبت به آنها

مخاطب و به مشورت با عقلای امت مکلف فرموده‌اند بر این مطلب در کمال بدهات و ظهور است، چه بالضرورة معلوم است مرجع ضمیر جمیع نوع امت و قاطبة مهاجرین و انصار است، نه اشخاص خاصه. و تخصیص آن بخصوص عقلا و ادبا به حل و عقد از روی مناسبت حکمیه و قرینه مقامیه خواهد بود، نه از باب صراحت، لفظیه، و دلالت کلمه مبارکه فی الامر که مفرد محلی و مفید عموم اطلاقی است، بر اینکه متعلق مشورت مقرر در شریعت مطهره کلیه امور سیاسیه است، هم در غایت وضوح، و خروج احکام الهیه عز اسمہ از این عموم از باب تخصص است نه تخصیص و آیه مبارکه: و امرهم بشوری بینهم^۱ اگرچه فی نفسه بر زیاده از رجحان مشورت دلیل نباشد، لکن دلالتش بر آنکه وضع امور نوعیه بر آن است که به مشورت نوع برگزار شود، در کمال ظهور است. سیره مقدسه نبویه صلی الله علیه و آله در مشورت با اصحاب: و اشیروا علی اصحابی، فرمودند در حوادث راه، کتب سیر مشروحاً متضمن و موافقت آن حضرت با ارائه اکثر به جایی متهی بود که حتی در غزوه احد، با اینکه رأی مبارک شخص حضرتش با جماعتی از اصحاب عدم خروج از مدینه مشرفه را ترجیح فرمود، و بعد هم همه دانستند که صلاح و صواب همان بود، مع هذا چون اکثریت آراء بر خروج مستقر بود از این رو با آنان

→ می‌نمایی از جهت عاطفه رحمتی است که از جانب خداوند به تو عنایت شده، اگر شخص بدخوی و سخت‌دل بودی از اطراف تو پراکنده می‌شدند، پس از لغزشها و درشتی آنان در گذر و برایشان استغفار نما و در پیشامدها با آنها مشورت کن: چون در نتیجه مشورت رأی و تصمیم گرفتی بدون تردید در اقدام، توکل به خدا نما: چه خداوند اهل توکل را دوست می‌دارد.

۱. آیه ۳۸ سوره شوری: این سوره به مناسبت دستور مشورت سوره شوری خوانده شده، مضمون آیه ۳۷ و ۳۸ در وصف مردان با ایمان و متوکل است: آن کسانی که از گناهان بزرگ و زشتیها خودداری می‌کنند و چون مردم بخواهند حس غضب آنان را تحریک نمایند، خود را ضبط می‌نمایند و درمی‌گذرند و آن کسانی که اوامر پروردگار را اجابت می‌کنند و نماز را به پا می‌دارند و کارهای عمومی را به مشورت در میان می‌گذارند و از آنچه به آنها روزی داده‌ایم انفاق می‌کنند.

موافقت و آن همه مصائب جلیله را تحمل فرمود.^۱ عدم تخطی خلفای اولین از این سیره مقدسه و ترقیات فوق العاده مترتبه بر آن هم، از وقایع صدر اول تفصیلاً معلوم است. حضرت شاه ولایت علیه افضل الصلوة والسلام هم در طی خطبه مبارکه که در بیان حقوق والی بر رعیت و حقوق رعیت بر والی در صفین انشاء فرموده به قاطبه حاضرین (که عددشان را از پنجاه هزار نفر کمتر نگفته اند) می فرماید: فلا تکلمونی بما تکلم به الجباریه ولا تتحفظوا منی بما یتحفظ به عنداهل البادرة ولا تخالطونی بالمصانعه ولا تظنوا بی استتقالاتی فی حق قیل لی ولا التماس اعظام لنفسی، فانه من استثقل الحق ان یقال له او العدل ان یعرض علیه کان العمل بهما علیه اثقل فلا تکفوا عن مقالة بحق او مشورة بعدل.^۲

۱. جنگ احد در سال سوم هجرت و یک سال پس از جنگ بدر واقع شد. در این جنگ قریش و اعراب با آمادگی کامل حرکت کرده بودند. چون خبر به رسول اکرم (ص) رسید چنانکه روش آن حضرت بود، با اصحاب راجع به چگونگی روبهرو شدن با دشمن و جبهه جنگ مشورت نمود. فاتحیت در جنگ بدر برای بعضی ایجاد غرور نموده بود و آنها که در بدر نبودند می خواستند در این جنگ تلافی و خودنمایی نمایند. به این جهت رأی اکثر این بود که از مدینه بیرون روند و در میدانی باز با قریش روبهرو شوند. ولی نظر پیمبر اکرم با عده ای این بود که در مدینه بمانند و کوچه ها و خانه ها را سنگر قرار دهند و اگر فشار دشمن شدت یافت زنان و اطفال هم از میان خانه ها و بالای بامها به دفاع پردازند. چون رأی اکثریت بیرون رفتن بود، رسول خدا (ص) هم تبعیت نمود. پس از ادای نماز جمعه و خطبه، آن حضرت لباس جنگ پوشیده بیرون آمد. سران مسلمین عرض کردند یا رسول الله: اگر بیرون رفتن از مدینه خوش آیند نیست ما از رأی خود برمی گردیم! فرمود این کار پیغمبر نیست که چون عزم نمود و لباس جنگ پوشید از تصمیم خود برگردد! عبدالله بن ابی، منافق، این پیروی پیغمبر را از آراء اکثریت بهانه نمود و از میان راه برگشت و ثلث مردم را برگرداند و جمعی را هم دچار تردید نمود!
۲. ما بن آن طور که با جباران سخن می گوئید سخن نگویید، و چنانکه در برابر مردمان بی باک و متکبر خودداری می کنید از من در گفتن حق خودداری نکنید؛ با من با ظاهر سازی آمیزش ننمایید: درباره من گمان بیجا نبرید، که گفتن حق بر من

چقدر سزاوار است ما مدعیان مقام والای تشیع اندکی در سراپای این کلام مبارک تأمل کنیم و از روی واقع و حقیقت رسی و الغای اغراض نفسیه این مطلب را بفهمیم: که این درجه اهتمام حضرتش در رفع ابهت و هیبت مقام خلافت از قلوب امت و تکمیل اعلی درجات آزادی آنان، و ترغیب و تحریصشان بر عرض هرگونه اعتراض و مشورت، و در عداد حقوق والی بر رعیت و یا حقوق رعیت بر والی شمردن آن. همچنین، اشیروا علی اصحابی فرمودنهای اشرف کاینات صلی الله علیه و اله بر طبق امر الهی عزاسمه — برای چه مطلب بود؟ اگر با وجود مقام والی عصمت و استغناء از تمام عالم در اصابه واقع، معذرا به رعایت تحفظ از خطا و اشتباه چنین اهتمام فرموده اند حاشاهم عن ذلک! پس لازم است که لااقل برای منع از تجاوزات عمدیه، این اساس سعادت را استوار داریم، و اگر از برای تنزیه سلطنت حقه ولایتیه از مجرد تشبیه صوری به سلطنتهای استبدادیه فراعنه و طواغیت امم و حفظ اساس مسئولیت و شورویت آن، و تحفظ بر آن دو اصل طیب و طاهر، حریت، و مساوات آحاد امت با مقام والای خلافت بوده — کما هو الظاهر بل المتعین — پس البته لازم است نحوه سلطنت اسلامی را اگرچه متصدی مغتصب باشد به قدر قوه تحفظ کنیم، و اگر محض تعلیم امت و از برای سرمشق ولایه و قضاة و عمال، و به غرض التزام آنان به رفتار بر این نهج و عدم تخلف از این دستورالعمل بوده پس لازم است تعلیم کنیم — صلوات الله علیه و علی الاطائب من ولده القائمین من بعده.

و علی کل حال زهی اسف و حسرت که ما ظالم پرستان عصر و حاملان شعبه استبداد دینی چقدر از مدالیل کتاب و سنت و احکام شریعت و سیره پیغمبر و امام خود بی خبریم؟! و به جای آنکه شورای عمومی ملی را هذه بضاعتنا ردت الینا بگوییم با اسلامیت مخالفش

→ سنگین باشد یا بخواهید من را به بزرگی تعظیم کنید؛ چه کسی که گفتن حق یا پیشنهاد عدل بر او سنگین باشد، عمل به آن دو، بر او سنگینتر است، پس: از سخن به حق یا مشورت به عدل هیچ خودداری ننمایید!!

می‌شماریم و حتی آیه واضح الدلالة سابقه را هم گویا در کتاب مجید الهی عز اسمہ هرگز نخوانده؟! و یا به مفادش برنخورده؟! یا آنکه به واسطه منافاتش با شهوات و شعبة استبداد و استعباد خودمان داستان: ... نبذفریق من الذین اوتوا الكتاب کتاب الله وراء ظهورهم کانهم لا یعلمون^۱ را تجدید نمودیم.

دوم آنکه در این زمینه که دستمان نه تنها از دامان عصمت بلکه از ملکه تقوی و عدالت و علم متصدیان هم کوتاه و به ضد حقیقی و نقطه مقابل آنها گرفتاریم، همچنانکه بالضروره معلوم است حفظ همان درجه مسلمة از محدودیت سلطنت اسلامیة که دانستی متفق علیه امت و از ضروریات دین اسلام است، و همچنین صیانت این اساس شورویتی که به نص کتاب و سنت و سیره مقدسه دانستی که ثابت و از قطعیات است، جز به گماشتن مسدد و رادع خارجی که به قدر قوه بشریه به جای آن قوه عاصمه الهیه عز اسمہ و لا اقل جانشین قوه عقلیه و ملکه عدالت و تقوی تواند بود، غیر ممکن و به صرافت طبع این نوع متصدیان عادةً از محالات و مانند حراست گوسفند را به گرگ وا گذاشتن، و چشم تبرید به آتش داشتن. از این رو وجوب گماشتن هیئت مذکوره، (چنانکه گذشت) بدیهی و غیر قابل

۱. آیه ۱۰۱ سوره بقره. مضمون آیه: و چون رسولی از جانب خدای آمد که تصدیق کننده است حقایقی را که با آنهاست دسته‌ای از کسانی که کتاب به آنها داده شده ... اهل علم و آشنای با کتابند - کتاب خدا را پشت سر افکندند مثل اینکه به آن آشنایی ندارند. آیه بعد درباره سحر و شعبده و خرافات است که ملک سلیمان را متلاشی نمود، و جای معارف و قوانین را گرفت. آنکه رفت این به جای آن آمد!!

انکار است. همین طور بالضروره معلوم است که قوه مسدده و رادعه خارجیه، وقتی مؤثر و مفید و جانشین قوای نفسیه تواند بود که بر همان وجهی که ارادات نفسیه در تحت ملکات و ادراکات و منبعث از آنهاست، همان طور طبقات متصدیان هم فقط عبارت از قوه اجرائیه مملکت، و در تحت ترجیحات قوه مسدده و علمیه و منبعث از آن باشند، و هم در صورتی اطراپذیر و غیر قابل از برای تخلف تواند بود، که اصل اساس دولت و وضع سلطنت به طور رسمیت و قانونیت بر همین وجه مبتنی، و به وسیله بیداری و هشیاری و حکمت علمیه عقلای ملت جمیع قوای استبدادیه (که شرحش در خاتمه خواهد آمد مسلوب) و ابواب تخلص و چاره مسدود باشد، والا قوای معلونه استبدادیه حتماً متحرک و نائره طاغوتیه حکماً زبانه خواهد کشید و مآل امر لامحاله به جان ما ایرانیان خانمان ویران مؤدی خواهد شد.

سوم - بعد از آنکه به موجب همین تشریح مبین شد و دانستی که گماشتن قوه و هیئت مسدده، بنابر اصول مذهب ما طائفه امامیه قدر مقدور از جانشینی قوه عاصمه عصمت است، و بنابر مبانی اهل سنت به جای قوه علمیه و ملکه تقوی و عدالت - ، حافظ نحوه سلطنت اسلامیه از تبدل، و مراقبت در عدم تجاوز از حدود و متوقف بر آن، و منحصر در آن است؛ پس البته رکن اعظم این تحفظ و اصل اهم این مراقبت مرتب داشتن دستور آن است که (به همان ترتیبی که اجمالاً در مقدمه گذشت) به تمیز وظایف نوعیه لازم از آنچه در آن حق مداخله نیست کاملاً وافی، و تفصیل حدود مذکوره را بر وفق مقتضیات مذهب به طور قانونیت و بر وجه رسمیت متضمن باشد،

والا بدون دستور مذکور البته مراقبت و محافظت متصدیان مانند معمول بلاموضوع و از قبیل سر بی صاحب تراشیدن خواهد بود.

بالجمله چنانکه ضبط اعمال مقلدین در ابواب عبادات و معاملات بدون آنکه رسائل عملیه در دست و اعمال شبانه روزی خود را بر آن منطبق کنند از ممتنعات است، همین طور در امور سیاسیه و نوعیات مملکت هم ضبط رفتار متصدیان و در تحت مراقبت و مسئولیت بودندشان بدون ترتیب دستور مذکور از ممتنعات، و فی الحقیقه پایه و اساس حفظ محدودیت و مسئولیت مبتنی بر آن، و اصل اصیل در این باب، و مقدمه منحصره مطلب است، از این جهت واجب است. چون این سه مطلب کما هو حق، مبین شد، و دانستی که حفظ نحوه سلطنت اسلامیّه از تبدل و تحفظ بر محدودیت و مسئولیت و شورویت و سایر مقومات ولایتیه بودن آن جز به ترتیب دستور مجدد، و گماشتن هیئت مسدد، عاده از ممتنعات است و دانستی که گماشتن هیئت مسدده در این باب نه تنها برای واداری به اقامه وظایف لازمه و منع از تجاوزات و فقط از باب گماشتن هیئت نظاره است برای حفظ امثال موقوفه مغصوبه از تطاول و چپاول غاصب، بلکه خیلی ادق و الطف و بالاتر از آن، و بنابر اصول مذهب ما قدر مقدور از جانشین قوه عاصمه عصمت، و بنابر مبانی اهل سنت به جای قوه علمیه و ملکه تقوی و عدالت است، و دانستی که این جانشینی وقتی متحقق و کاملاً صورت پذیر گردد که بر همان وجهی که ارادات نفسیه منبعث از ملکات و ادراکات است، هیئت مسدده هم در مملکت دارای این مرتبه و منشأ همین اثر باشد، بعد از تنبه و التفات به این معانی و مبانی تمامیت این ترتیب و متقوم بودن حفظ

نحوه سلطنت اسلاميه به اين دو ركن مقوم و مسئوليت مترتبه برآن دو اصل مبارك - حریت و مساوات - و متوقف بودن اين جانشینی به همین تجزیه قوای مملکت، و مأخوذ بودن تمام این مبانی، پس از ردّ هر یک از فروع به اصل خودش از شرع قویم اسلام، خاصه از مقتضیات مذهب ماطائفه امامیه، چقدر بدیهی و عدم انطباق تحدید استیلای جوری که وجوبش در فصل سابق از جهات عدیده مبین شد، جز بر این ترتیب چقدر ضروری است!! الحق جودت استنباط و حسن استخراج اول حکیمی که به این معانی برخورد و مسئله و شورویه و مقیده و مشروطه و محدوده بودن نحوه سلطنت عادلّه ولایتیه و ابتناء اساسش را برآن دو اصل مبارك (حریت و مساوات) و مسئولیت مترتبه بر آنها، و متوقف بودن حفظ مقوماتش را به این دو ركن مقوم، از آنچه بیان نمودیم استفاده و استنباط نموده، و به طور قانونیت و بر وجه اطراد و رسمیت هم به چنین تمامیت مترتبش ساخت و امکان اقامه قوه مسدده و رادعه خارجیه را به جای قوه عاصمه عصمت و لااقل ملکه تقوی و علم و عدالت از کیفیت انبعاث ارادات نفسیه از ملکات و ادراکات استخراج نمود، و به وسیله تجزیه قوای مملکت و قصر شغل متصدیان به فقط قوه اجرائیه تحت آراء قوه مسدده و مسئول آن، و آنان هم مسئول آحاد ملت بودن وجود خارجیش داد، زهی مایه شرف و افتخارش و بسی موجب سربزیری و غبطه ما مردم است!!!

با اینکه بحمدالله تعالی و حسن تأییده از مثل یک کلمه مبارکه: لاتنقض الیقین بالشک، آن همه قواعد لطیفه استخراج نمودیم، از مقتضیات مبانی و اصول مذهب و مایه امتیازمان از سایر فرق چنین

غافل و ابتلای به اسارت و رقیت طواغیت امت را الی زمان الفرج عجل الله تعالی ایامه، به کلی بی علاج پنداشته اصلاً در این وادی داخل نشدیم و دیگران در پی بردن به مقتضیات آن مبانی و تخلیص رقابشان از این اسارت منحوسه گوی سبقت ربودند، و مبدء طبیعی آنچنان ترقی و نفوذ را از سیاسات اسلامیة اخذ و به وسیله جودت استنباط و حسن تقریع این چنین فروع صحیحہ بر آن مترتب، و به همان نتایج فائزہ نائل شدند!! و ما مسلمانان به قهقریٰ برگشتیم حال هم که بعد اللتیا واللنی اندک تنبہی حاصل و مقتضیات احکام دین و اصول مذهب مان را با کمال سربزیری از دیگران اخذ و مصداق هذا بضاعتنا ردت الینا، شدیم باز هم جہلہ و ظالم پرستان عصر و حاملان شعبۂ استبداد دینی درجۂ ہمدستی با ظالمین را به آخرین نقطہ منتهی و سلب، فعالیت مایشاء و حاکمیت مایرید، و مالکیت رقاب، و عدم مسئولیت عما یفعل، از جائزین را با اسلامیت و قرآن منافی شمردند، همانا بر طبق ارادۂ استبدادیۂ خود و محض ہمدستی با جائزین، مذہبی تازه اختراع نموده اسمش را اسلام، و اساسش را بر تشریک طواغیت امت با ذات احدیت، تقدست اسمائہ در صفات مذکورہ مبتنی ساختند!! و کتاب جور و استبدادی ہم کہ به مقتضای: ... ان الشیاطین لیوحون الی اولیائہم ...^۱ از کفرستان روسیہ برایشان نازل کہ متضمن این دستورالعملہای جوریہ و مبتنی

۱. آیہ ۱۲۱ سورہ انعام - مضمون آیہ: و نخورید از آنچه (بہ نام بتہا ذبح می شود کہ بازیگری کاهنان است) نام خدا بر آن خواندہ نمی شود، چہ آنکہ شیاطین بہ وسیلہ این گونه اوہام بہ اولیای خود القا می نمایند تا در دین شما را بہ مجادلہ دچار سازند و اگر شما از آنان اطاعت کردید بدون شبہہ از مشرکین خواهید بود.

بر همین مبانی است، قرآن آسمانیش خواندند و به همدستی با طواغیت امت مستظهر و در بلد اسلام به چنین خلاف ضروری واضح اجهار و چنین نغمها سرودند و داستان: اجعل الالهة الهاً واحداً ان هذا الشئ عجاب. ماسمعنا بهذا في الملة الاخرة ان هذا الاختلاق^۱ را تجدید نمودند، عصمان الله تعالى من غلبة الهوى و ايثار العاجلة و معاونة الظلمة و سوء الخاتمة به محمد و آله الطاهرين صلوات الله عليهم اجمعين.^۲

۱. آیه ۵ و ۷ سوره ص، مضمون آیات: آیا این همه خدایان را یکی قرار داده این کار نو درآمد و شگفتی است! اشراف آنان به هر سو راه افتادند، و مردم را تحریک می نمودند که بجنبید و مقاومت کنید برای حفظ خدایان خود. این است آنچه باید آن را خواست و برای آن ایستاد!! دعوت به خدای یگانه را در میان ملت دیگری نشینده ایم، بیقین ساخت و سازی در کار است!!
۲. خلاصه فصل سوم:

چون وجوب تحدید قدرت حکومت ثابت شد، آیا مشروطیت که رکن اساسیش تنظیم قوانین محدودکننده و انتخاب هیئت مسئول و نظار است، برای تکلیف عمومی تحدید، کافی و مشروع است؟ توضیح و اثبات مشروعیت این تأسیس متوقف بر سه امر است: **«تألیف «طالقانی و زمانه» ما»**

۱) چون دانسته شد که حقیقت حکومت اسلامی ولایت بر امور و تصرفات شخص والی بسیار محدود است، پس شخص والی و سلطان بدون رأی و مشورت عموم ملت که شریک در مصالح نوعیه اند نمی تواند تصرف و اقدامی نماید و چون اجتماع افراد ملت در هر امری ممکن نیست و عموم اهل تشخیص نیستند، باید مردمان صالح و عاقل دور هم بنشینند و مشورت نمایند و رأی بدهند. وجوب مشورت در امور و حوادث به حسب نصوص آیات و سیره پیغمبر اکرم از امور مسلمه است. دلالت آیه و شاورهم فی الامر، که پیغمبر مقدس و معصوم را بدان خطاب و مکلف نموده بس واضح است. ضمیر جمع «هم» در مرحله اولی همه مسلمانان است ولی به حسب قرینه امکان و تناسب حکم با صاحبان رأی راجع به عقلا و ارباب نظر است، و «الامر» مقصود تمام کارهای اجتماعی و سیاسی است، و چون قوانین از

→ جانب خدا می باشد از این حکم خارج می باشد. و آیه امرهم شوری بینهم - که جمله خبریه است دلالت دارد بر اینکه وضع امور نوعیه در میان جامعه ایمانی چنین است، و روش پیغمبر اکرم و امیرالمؤمنین علی (ع) بر این بوده؛ و اهمیت دادن شوری و دستور دادن به آن یا از جهت امکان اشتباه - حاشاهم - و یا برای تطهیر اجتماع و حکومت مسلمانان از تشبه به حکومتهای استبدادی و یا برای تعلیم و تربیت امت بوده، به هر حال باید از آن پیروی نمود. ظالم پرستان و مستبد تراشان به نام دین، اگر به کتاب و سنت ایمان و از آن خبر داشتند، باید این شوری را که ارث اسلام است و به ما برگشته، از خود بدانند و محکم بدانند نه با دین مخالفش شمارند!!

۲) چون ولایت و حکومت بالاستحقاق برای کسانی است که محدود به حد عصمت یا عدالت باشند و قوای شهوت و غضب محکوم و محدود به حکومت عقل متصل به نیروی حق و ایمان و زمام اراده به دست ملکات عالیه باشد و از آن منبث گردد (این همان امام بحق و حاکم به کتاب است، که وصفش را سیدالشهدا علیه السلام به اهل کوفه نگاشت. مرقوم داشت: واللّٰه ما الاّمام الاّ القائم بالقسط، الحاکم بالکتاب، الحابس نفسه علی ذات اللّٰه تعالی: نیست امام مگر کسی که به عدل قیام نماید و به کتاب حکومت کند و نفسیات خود را به فرمان و اراده ذات مقدس الهی محدود و محکوم دارد). چون دست به دامان این شخصیت عالی الهی نمی رسد، و عموم متصدیان مستبد به ذات و محکوم شهواتند پس ناچار باید قوای قانونی بیرونی به جای ملکات نفسانی باشد و متصدیان در تحت قوای علمیه صالحه باشند که از طغیان جلوگیری نمایند. و این همان حقیقت شوریست است که راه تخلص از استبداد منحصر به آن است و چنانکه گذشت این تحدید و تخلص از نظر دین از واجبات، بلکه ضروریات به شمار می آید.

۳) چون به حسب مقدمات گذشته اثبات شد که گماشتن قوه و هیئت مسدوده واجب است، از لوازم و مقدمات حتمیه گماشتن این هیئت تنظیم قانون اساسی و فروع آن است و بدون آن چون وظایف و حدود والی و هیئت مقرر نیست تحدید تحقق نمی یابد و قانون اساسی و فروع آن در باب سیاست مانند رساله عملیه است



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه»

در باب عبادت و معاملات که اگر به دست مقلدین نباشد انطباق عمل و مسئولیت ممکن نیست، پس حفظ حکومت اسلامی جز به این دو رکن (تنظیم قانون اساسی و انتخاب) که این دو رکن هم براساس مساوات و حریت باید باشد ممکن نیست و این از بدیهیات مذهب ما می باشد. و این منتهای قدرت فکری دانشمندان است که برای تأسیس و ریشه دادن به آزادی و مساوات، این اساس را تأسیس نموده اند، و قابل تحسین و آفرینند!! و بسیار جای تعجب است که علمای ما از جهت قدرت فکر از یک جمله کوچک که از معصوم صادر شده آن همه قواعد بیرون می آورند ولی از این اصول و مبانی اساس غفلت نمودند و دیگران از این راه آن همه پیش رفتند، و مسلمانان را گرفتار طاغوتها نمودند و چاره را منحصر به ظهور امام زمان صلوات الله علیه دانستند!!

فصل چهارم

فصل چهارم در ذکر جمله از وساوس و شبهات القائیه و رفع آنها

هر چند با وضوح آنکه اساس این وساوس به همدستی با جابره و طواغیت مبتنی و ناشی از همان شعبه استبداد دینی و به غرض حفظ شجره خبیثه استبداد و محض استرقاق و استبعاد رقاب عباد است لهذا مستغنی از تعرض، و جواب و اعتنای به آن خروج از وظیفه و بعید از صواب است. لکن به ملاحظه آنکه مبدا ملل اجنبیه و غیر مطلعین به احکام شرعیه این اباطیل مستبدانه مغرضانه را در عداد اقوال علمای اسلام شمارند و چنین واضحات ضروریه را در شریعت مطهره قابل اختلاف و در نزد متشرعین محل خلاف پنداشته لسان طعن به دین مبین گشایند، لهذا عجاله در این مختصر به دفع وساوس راجعه به اصول و مقدمات این اساس

سعادت اکتفا، و استقصاء و دفع بقیه اباطیل را با اینکه اوقات اشرف از آن است، به مقاله علیحده موکول می‌داریم.

چون دانستی که اساس ولایتیه و عادلانه بودن نحوه سلطنت چه آنکه به حق تصدی شود یا به اغتصاب به آن دو اصل طیب و طاهر - حریت و مساوات - مبتنی و حفظ شورویت و محدودیت و سایر مقوماتش هم به ترتیب دستور اساسی و عقد مجلس شورای ملی متوقف است لهذا مغالطات راجعه به هر یک از آن دو اصل مبارک و این دو رکن مقوم علیحده مذکور و به دفعش می‌پردازیم.

اول، مغلطه راجعه به اصل مبارک حریت است:

الحق از شاه مغلطه کاریهای عالم و کشف حقیقتش هم از همه اهم و الزم است، چه بعد از آنکه در مقدمه مبین شد و دانستی که حقیقت سلطنت تملکیه عبارت از اغتصاب رقاب ملت در تحت تحکیمات خودسرانه است، و (پس از طلوع اسلام) مبده این اغتصاب را هم به مقتضای حدیث نبوی متواتر بین الشیعه و اهل السنه دانستی که بلوغ بنی العاص لعنهم الله تعالی، به عدد سی نفر بوده، و دانستی که اساس ولایتیه بودن آن اگر چه متصدی مغتصب باشد هم بر آزادی از این اسارت و رقیّت مبتنی است، پس البته حقیقت تبدیل نحوه سلطنت غاصبه جائره عبارت از تحصیل آزادی از این اسارت و رقیّت است و تمام منازعات و مشاجرات واقعه فیما بین هر ملت با حکومت تملکیه خودش، بر همین مطلب خواهد بود، نه از برای رفع ید از احکام دین و مقتضات مذهب! مقصد هر ملت چه متدین به دین و ملّتم به شریعتی باشند و یا آنکه اصلاً به صانع عالم هم قائل نباشند، تخلص از این رقیّت و استنفاذ رقابشان از این اسارت است، نه خروج از ربقه عبودیت الهیه جلت آلاؤه و رفع التزام به احکام شریعت و کتابی که بدان تدین دارند. و طرف این تشاجر و تنازع هم فقط حکومت مغتصبه رقابشان است نه صانع

و مالک و پروردگارشان. چون تمام این منازعات و مشاجرات واقعه فیما بین انبیاء و اولیاء علیهم السلام، با فراعنه سلف، و فیما بین پیروان ایشان با طواغیت خلف، و این درجه اهتمام در تبدیل نحوه سلطنت، همه بر سر استنقاذ این اعظم مواهب الهیه عزاسمه از مغتصبین آن بوده و هست، و حقیقت تبدیل نحوه سلطنت غاصبه عبارت از فوز ملت به این موهبت است، از این جهت تمام همت ظالم پرستان به صرف قلوب ملت از ادارک حقیقت آن مصروف و مقتضیات دین و مذهب ملل مسیحیه را از لوازم این سرآمد نعم الهیه عزاسمه شمرده، و به حساب آن به خرجش آوردند، و لکن هیئات گذشت آن زمانی که ملت ایران این قدر چشم و گوش بسته بودند که لعن مرحوم قدوة المتألهین آخوند ملا محراب حکیم علیه الرحمه را چون قائل به وحدت واجب الوجود بود لازم و تبری از حضرت کلیم علی نبینا و آله و علیه السلام را هم چون پیغمبر یهودیان است واجب می شمردند؛ حتی به واسطه اشتراک در اسم گاهی نسبت به ساحت مقدسه امام هفتم علیه السلام هم العیاذ بالله تعالی جسارت می شد و از هر امر حق به محض یک کلمه واهیه ناحقی دوری می نمودند. حالا بحمدالله تعالی چشم و گوشها باز و گذشته از تمام آنچه کشف حقیقت این حریت مظلومه مغضوبه و اهتمام انبیاء و اولیاء علیهم السلام در استنقاذ از غاصبین آن گذشت و دانستی که حقیقت استبداد دولت غاصبه عبارت است از اغتصاب آن، و مشروطگی آن هم عبارت از انتزاعش از غاصبین است؛ و اتساع مشربها بی ربط به این داستان و بود و نبودش ناشی از اختلاف مذاهب و نسبت به استبداد و مشروطیت دولت یکسان است. علاوه بر همه اینها این معنی را هر ذی شعوری می فهمد که از ابتدای پی بردن سایر ملل به این اساس سعادت، اغلب مسیحیان با کمال اتساع مشرب که به اقتضای مذهبشان بدان قائل و حتی طوائفی هم که اصلاً به شریعت و دینی التزام ندارند و در اتساع مشرب اعلی درجه اند برای استنقاذ حریتشان بجنگیدن با غاصبین آن دچار و به اشد از مصائب ما گرفتار بودند، و به اضعاف ما بذل نفوس و اموال نمودند تا به این سرمایه حیات ملی نائل شدند و هر کوری می بیند که ملت روسیه با این شدت ابتلای به اسارت و رقیت دولت ظالمه خود این همه جانباذیها برای

تخلص از این شدت و عدم فوزشان به مقصد از روی قوت قوای استبدادیه بود، مع هذا اتساع مشربشان با سایر مسیحیان که به اعلی درجه حریت نائلند به واسطه اتحاد مذهب یکسان و مباحاتشان بر یک نسق و التزامشان به لوازم تنصر و بذل اموال در ترویج شعائر نصرانیت به یک منوال است. بعد از وضوح این معانی و مشاهده اشتراک هر دو دسته مسیحیان قدیماً و حدیثاً در این اتساع مشرب، بی ربط بودن به داستان آزادی از رقیب طواغیت امت، با اغماض از تمام آنچه گذشت، عیاناً هم مشهود و این مغلطه کاری با این همه بذل جهد بعونه تعالی بی نتیجه خواهد بود، حالا بحمدالله تعالی ملت بیدار و از مقتضیات دین و مذهب خود کاملاً خبر دارند. مقتضیات مذهب مسیحیان را هم که بین الکل مشترک است با آزادی از رقیب فراغت و طواغیت خوب از همدیگر تمیز می دهند، و به این مغالطات و مفتریات دوباره به اسارت و رقیب جباره تن در نمی دهند، و به نظیر کلمه کفریه: لا حکم الا لله گفتن بقایای خوارج نهروان، از اطاعت احکام پیشوایان روحانی سر نمی پیچند و به روی امام زمان ارواحنا فداه شمشیر نمی کشند. ما ظالم پرستان همچنان روزگاری که آزادی از این اسارت و رقیب را لامذهبی و یا از دعوت زنادقه و ملاحده بایه لعنهم الله تعالی جلوه می دادیم و مشروطیت دولت جائزه را دین و مذهبی در مقابل شریعت حقه به خرج می آوردیم و مسلمانان را به تمکین از این رقیب ملعونه وادار و به ازای این حسن خدمت تیول و رسوم و جائزه و انعامها می گرفتیم بعد از این مگر در خواب ببینیم!!^۱

۱. خلاصه و توضیح فصل چهارم:

در این فصل بیان و رد اشکالات و شبهاتی است که حافظین استبداد در زیر پرده دین پیش آورده و سنگهایی است که در راه پیشرفت مردم افکنده و بدین وسیله ساده لوحانی را آلت اغراض خود قرار داده اند. آنچه قابل ذکر و جواب می باشد مغالطه درباره چهار موضوع است که برای روشن شدن اذهان متدینین و بیرون آمدن از اشتباه ذکر شده - گو آنکه بیشتر اینها قابل ذکر نیست.

مغالطه اول درباره اصل آزادی است، این اصلی که قرنهایست مردم دنیا برای آن قیام کرده اند، و مقصود مشترک تمام ملل، آزادی از عبودیت پادشاهان و

دوم: مغالطه راجعه به اصل طاهر مساوات است:

ظاهر است همچنان که اساس ولایتیه بودن سلطنت و خروجش از نحوه جائزه تملکيه به اصل مبارک اول که عبارت از آزادی رقاب ملت از رقیت جائرین است مبتنی، از این جهت دچار آن همه مغالطات بود، همان طور عادلہ بودن آن و مسئولیت حافظه از تبدیل و انقلابش هم به این اصل مبارک دوم، که عبارت از مساوات آحاد ملت با همدیگر و با شخص والی در جمیع نوعیات است

→ قدرتمندان خودسر بوده، این دسته ظالم پرستان برای انحراف اذهان به آزادی از حدود و مقررات دین تأویل کرده و ملازم با هم رنگی در رسوم و آداب اروپاییان و مسیحیان شمرده اند. با آنکه حقیقت آزادی که پیمبران پیشوای آن بودند با آزادی که به معنای بی بند و باری و زیر پا گذاردن حدود دین است در دو جهت مقابل می باشد چه رسد به ملازمه؟! چه بسیار از مللی که از عبودیت قدرتمندان آزاد شده و به امور دینی و ملی خود پایند و محکمند، و بسا مللی که در زیر زنجیر قدرتمندان به سر می برند، یا دارای حدود و قیود دینی نیستند یا آن را کنار گذاشته اند، چنانکه روسیه مسیحی (در آن زمان) با آنکه در فشار استبداد گرفتار است از جهت انجام وظایف دینی با ملل آزاد مسیحی فرقی ندارد. این نگهبانان بتهای استبداد روی عوامی و ساده لوحی مردم در تطبیق اسم و عناوین باب مغالطه را به کار می برند. ولی مردم هشیار شده اند دیگر آن مردمی نیستند که تسبیح دست بگیرند و امثال ملا محراب حکیم را لعنت کنند و گناهش را این بدانند که قائل به وحدت واجب الوجود است! و فرق میان وحدت وجود و وحدت واجب الوجود، نگذارند. یا نسبت به حضرت موسی جسارت کنند چون پیمبر یهود است. در پایان مؤلف بزرگوار که بسی امیدوار به ملت هوشیار بوده، به اضطراب دستگاه بتان عیار و دگرگونی روزگار خورسندی نموده، می گوید: جیره خواری سر سفره شهوت پرستان خونخوار سپری شده و گرفتن رسوم و جوائز و تیول و اوقاف را مگر به خواب ببینند!!

— ما که هنوز با چشم باز پس از پنجاه سال در بیداری می بینیم! — (ولی باید به این

متهی، کلمه مبارکه: وانت القاسم بالسويه و العادل فی الرعيه، که در زیارت غرای غدیریه به حضرت سید اوصیاء علیه السلام عرضه می‌داریم، ناظر به همین معنی است، به واسطهٔ رکنیت این دومین سرمایهٔ سعادت و حیات ملی در مسئولیت متصدیان و ممنوع بودنشان از استیثارات دل‌بخواخانه و تجاوزات مستبدانه به چنان صورت قبیحه سابقه در مقدمه که نه تنها مسلمانان روی زمین بلکه قاطبهٔ ملین از آن بیزارند جلوه‌اش دادند، چه بالضروره معلوم است اختلاف اصناف مکلفین نسبت به انحاء تکالیف نه مطلبی است مخصوص به دین اسلام بلکه در

حقیقت تلخ و ناگوار اعتراف نمود که آزادی از عبودیت استبداد، آزادی از قیود دین را همراه داشت. چون استبداد و اختناق دین در قرون گذشته یگانه حربه دو دم اختناق مردم بود. تاریخ قرون وسطی گواه روشنی است که جنایات و قصاصها با قدرت دین انجام می‌گرفت و دستگاه سیاسی آلتی بود در دست کنائس. به این جهت انقلابها نخست در مقابل فشار کنائس شروع شد و عکس‌العمل آن همین روح انکار و دشمنی با دین و مادیگری است که یک قسمت دنیا را فرا گرفته. حاق مطلب این است که آن منظره روزگار تاریک و کشتارهای صاحبان نظریه و فکر و محکمه‌های تفتیش عقاید چنان مردم دنیا را به وحشت انداخت که برای آزادی از زنجیرها و قیود وابستگان به دین و متولیان کنائس اصول وحدانیت و نبوت را هم انکار نمودند و مسلک بی‌پایه و مایه مادی جزء نظریه‌های علمی و مسلکهای رسمی دنیا شد و مردمی را یکسره به زندگی حیوانات و آزادی در شهوات برگرداند و به نام تمدن و آزادی در لجنزار متعفن مادیگری ساقط شدند. و چون در غرب آزادیخواهی در مرحله نخست همان آزادی از چنگال نمایندگان خونخوار مسیح رحمت بود، در هر جا این کلمه طرفدار یافت با همان مفهوم ملازم گردید، و مسلمانان نیز مبتلا به عکس‌العمل اعمال کنائس و بعضی از عالم نمایان مسلمان نظیر آنان شدند؛ و به این حقیقت متوجه نشدند که اروپا از قیود دینی آنان خود را رها نید و کنائس را پشت سر گذارد و آزاد و مستقل گردید، ولی مسلمانان تعالیم یگانه‌پرستی و آزادیبخش اسلام را کنار گذارند و با داشتن مشروطیت و قانون اساسی در بند عبودیت گرفتار و در برابر تاریخ سراسر مجد خود شرمسار گردیدند!!

جمع شرایع و ادیان مطرد و جاری است. حتی منکرین تمام شرایع و ادیان نیز احکام عقلائیه که لازمه نشأه بشریت و مایه تمیز از حیوانیت است و به اختلاف قدرت و عجز و اختیار و اضطرار، و دارایی و ندارایی، و تمیز و عاقل بودن و نبودن و امثال ذلک، از مستقلات عقلیه مختلف است لامحاله دارند، و بالضروره مراتب و طبقات نیز مختلف و از برای هر صنفی نزد جمیع ملل عالم وظیفه خاصه و حکم مخصوصی مقرر است. بعد از بداهت این معنی حتی طفل ممیز هم تواند فهمید که تسویه فیما بین اصناف مختلفه الاحکام و رفع امتیازشان از همدیگر با ضرورت تمام شرایع و ادیان و حکم عقل مستقل مخالف و موجب ابطال قوانین سیاسیه جمیع امم و هدم اساس نظام عالم است و نزد هیچ یک از ملل متمدنه و غیر متمدنه اصلاً صورت خارجی ندارد تا بدین وسیله بتوان لفظ مساوات را بر این معنی حمل و چنین مغلطه کاربها کرد!

قانون مساوات از اشرف قوانین مبارکه مأخوذه از سیاسات اسلامی و مبنا و اساس عدالت و روح تمام قوانین است. شدت اهتمام شارع مقدس در استحکام این دومین اساس سعادت امت در مقدمه اجمالاً مبین و حقیقت آن در شریعت مطهره عبارت از آن است که: هر حکمی که بر هر موضوع و عنوانی به طور قانونیت و بر وجه کلیت مرتب شده باشد در مرحله اجرا نسبت به مصادیق و افرادش بالسویه و بدون تفاوت مجری شود، جهات شخصیه و اضافات خاصه رأساً غیر ملحوظ، و اختیار وضع و رفع و اغماض و عفو از هر کس مسلوب است و ابواب تخلف و رشوه گیری و دل بخواهانه حکمرانی به کلی مسدود می باشد، نسبت به عناوین اولیه مشترکه بین عموم اهالی مانند امنیت بر نفس و عرض و مال و مسکن و عدم تعرض بدون سبب و تجسس نکردن از خفایا و حبس و نفی نکردن بی موجب و ممانعت نداشتن از اجتماعات مشروعه و نحو

ذلک از آنچه بین‌العموم مشترک و به فرقه خاصی اختصاص ندارد، به‌طور عموم مجری شود، و در عناوین خاصه، بین مصادیق و افراد آن عنوان نسبت به عموم اهل مملکت بعد از دخول در آن عنوان اصلاً امتیاز و تفاوتی در بین نباشد: مثلاً مدعی علیه وضع باشد یا شریف، جاهل باشد یا عالم، کافر باشد یا مسلم به محاکمه احضار، و قاتل و سارق و زانی و شارب‌الخمر و راشی و مرتشی و جائر در حکم، و مغتصب مقام و غاصب اوقاف عامه و خاصه و اموال یتام و غیر یتام و مفسد و مرتد و اشباه ذلک هر که باشد، حکم شرعی صادر از حاکم شرع نافذ‌الحکومه بر او مجری گردد و تعطیل بردار نباشد، و احکام مخصوصه بخصوص مسلمین یا اهل ذمه بدون تفاوت بین اشخاص هر یک از فریقین اجرا یابد الی غیر ذلک من‌العناوین المختلفه.

این است حقیقت مساوات و معنی تسویه. اساس عدالت و روح تمام قوانین سیاسیه عبارت از این مساوات می‌باشد و قیام ضرورت دین اسلام بر عدم جواز تخطی از آن از بدیهیات است و انطباق فصل دستور اساسی ملتین اسلامیتین هم که متحد‌المفاد و هر یک به منزله ترجمه دیگری و متکفل بیان این روح سیاست و اساس عدالت است بر همین معنای ضروری می‌باشد، نه بر آن مغالطه ملحدانه مخالفه با ضرورت تمام شرایع و ادیان حتی نزد غیر اهل لسان هم از واضحات است، چه بعد از آنکه صریح عبارت هر دو دستور متساوی‌الحقوق بودن تمام ملت است نسبت به قوانین دستوریه که هر یک متضمن بیان حکم خاص برای عنوان عام و یا موضوع مخصوصی است پس بالضروره مساوات جز آنکه احکام مترتبه بر هر یک از آن عناوین عامه یا خاصه نسبت به اشخاص موضوعات آنها بالسویه مجری گردد و ارادات شهوانیه بر آنها حاکمیت نداشته باشد نخواهد بود، بلکه نزد تمام ملل — از قانون مساوات — جز این معنی مراد نباشد، والا مناقض و

هادم تمام قوانینشان خواهد بود. منشأ اختلافات مشهوده فیما بین سیاسات آنان با شرع اسلام عدم انطباق قوانین تفصیلیه ایشان است بر احکام شریعت نه التزامشان به عدالت و مساوات در اجرای آن قوانین، و با انطباق آن دستورات تفصیلیه بر احکام شرعیه، چنانچه دستورات اسلامییه مبتنی بر آن است، بالضروره بر التزام به این قانون مبارک مساوات جز عدم امتیاز وضع از شریف و قوی از ضعیف و اعیاء ملت و سیره مقدسه نبوت ختمیه صلوات الله علیها و سلب حاکمیت ارادات و اختیارات جائزانه طاغوتیه در اجرا و یا الغای دستورات مذکوره و استحکام اساس مسئولیت از تجاوزات، اثر و نتیجه دیگری مترتب نتواند بود. لکن چون تمام مطلب و جان مقصد تخلیص خود از مساوات با آحاد ملت و رهانیدن ظالمین از این مسئولیت و تحفظ بر این حاکمیت بود، از این رو این اصل و اساس عدالت به چنان صورت قبیحه و به لباس رفع امتیاز فیما بین اصناف مختلفه الاحکام که دانستی تمام امم از آن بیزارند، جلوه گر شد. داستان یحرفونه من بعد ما عقوقه و هم یعلمون، تجدید و مصداق: لهم قلوب لایعقلون بها، هم مشهود گردید. عجب تر آنکه: با وضوح آنکه اصل عقد دستور اساسی فقط برای ضبط رفتار متصدیان و تحدید استیلا و تعیین وظایف آنان و تشخیص وظایف نوعیه لازمه الاقامه از ماعدای آن است، و دستورات تفصیلیه هم یا سیاساتی است عرفیه که حفظ للنظام مقرر شده یا شرعیاتی است بین العموم مشترک و غیر مختلف الصنف و اصلاً — به تکالیف تعبدیه یا توصلیه و احکام معاملات و مناکحات و سایر ابواب عقود و ایقاعات و مواریث و قصاص و دیات و نحو ذلک از آنچه مرجع در آن رسائل عملیه و فتاوی مجتهدین و متابعتش هم موکول به دیانت مسلمانان و خارج از وظایف متصدیات و هیئت مبعوثان است — مداخله و ربطی ندارد، و نه به وظایف حکومت شرعیه و تفصیل موارد حکم — به استیفای قصاص و دیه و اجرای حدود الهیه عزاسمه بر مسلم و کافر اصلی و مرتد فطری و ملی و غیر ذلک از آنچه به نظر مجتهد نافذ الحکومه موکول و از برای قوه اجرائیه جز انفاذ احکام صادره ابواب مداخله در آن بحمد الله تعالی مسدود است — انکاری دارد، و نه از ضم قانون مساوات به قانون محاکمات جز آنکه در این ابواب باید به مجتهد نافذ الحکومه

رجوع و احكام صادره هرچه باشد بر محكوم عليه هر كه باشد بى تأمل اجرا شود به نتيجه و مفاد ديگرى توان ادعا نمود. مع هذا كله براى تميم مغالطه مغرضانه مذكوره اختلاف موضوعات و احكام شرعيه را در ابواب مذكوره تعداد و با قانون مساوات كه نتيجه و مفادش را دانستى، منافى بخرج داده و ضمناً خودنمايى شد و از اين هم عجب تر آنكه با صراحت آنكه قانون مساوات در تساوى اهل مملكت فقط نسبت به قوانين موضوعه براى ضبط اعمال متصديان است نه رفع امتياز كلّى فيما بين آنان و بدهايت مختلف الصنف نبودن آن قوانين و اجنبى بودن تمام مغالطات مذكوره به اين داستان، معذالك براى توجه اين مغالطات و صرف اذهان از اين بى ربطى و بينونت بديهه پاى مغالطه عجيبه ديگرى به ميان آمد! حاصلش آنكه اگر قوانين مذكوره مطابق اسلام است با اختلافات مشهوده در ابواب مذكوره چگونه تساوى ممكن و اگر مخالف با اسلام است چگونه ممكن است قانونيت به هم رساند! ياللعجب گذشته از آنكه دستورات قانونيه همه به مرئى و مسمع است و اين مغالطه ترديد به محل ندارد، بنا بود قوانين و دستورات موضوعه براى تحديد استيلا و ضبط اعمال متصديان، مخالف اسلام نباشد نه آنچه احكام اسلام است از ابتدائى كتاب طهارت تا آخر ديات در طى سياسيات نوعيه جزء دستورالعمل متصديان و مسئول عنه آنان شود. گويا مثال معروف: هر گردكاني گرد است نه هر گردى گردكان هم كه در طفوليت براى تمرين كودكان تعليمشان مى كنند به واسطه شدت غرضانيت و غلبه هوى، و طبع بر قلوب فراموش شد! و الحق اوقات اشرف از تعرض اين اقاويل و دفع اين اباطيل است.^۱

۱. خلاصه مغالطه دوم، كه راجع به اصل مساوات است و جواب آن:

اين پرورش دهندگان تخمهاى استبداد در زير پر و بال دين كلمه مساوات را كه پايه دوم مشروطيت و حكومت مردم است، - به حسب اشتراك اسم و تطبيق كه از فنون باب مغالطه منطوق است - از معنى و مقصود حقيقي منحرف نموده تا امتيازات طبقاتى مخالف با اصول اسلام را حفظ نمايند؛ مانند استنتاج غلط راجع به حريت. در اين مورد هم با مقدمات غلط، نتيجه غلط و زشتى گرفته و مشروطيت به معنى حقيقي را با چهره بد نماينده اند: مى گويند علت غايى مشروطيت آزادى و

سوم - مغالطات راجعه به ترتیب اصل دستور محدد است
ظالم پرستان اطراف برای برداشته شدن این لجام از دهان فلک پهنای
ظالمین، به الحان مختلفه نغمه سرایها نمودند. مآل همه آنکه دین ما مسلمانان
اسلام، و قانونمان کتاب آسمانی قرآن و سنت پیغمبر آخرالزمان صلی الله علیه و
آله است. تدوین قانون دیگری در بلد اسلام بدعت و در مقابل صاحب شریعت
دکان باز کردن است، و التزام به آن هم چون بدون ملزم شرعی است بدعتی دیگر

→ مساوات است و معنای آزادی یعنی رهایی از دین و معنای مساوات یعنی یکسان
بودن مردم در تمام احکام و حدود، پس مشروطیت آزادی از دستورات دین و زیر و
رو شدن حدود شرع است.

آیا حقیقت مساوات این است؟ این معنی نه تنها مخالف با اسلام است بلکه با نظام
اجتماعی بشر عموماً در هر مسلک و آیین باشند درست نمی آید و هادم نظام
اجتماع است. چون افراد و طبقات بشر از جهت عجز و قدرت و حدود تکلیف
مختلفند پس بدون شبهه احکام و حدود نسبت به عناوین مختلف خواهد بود. آن
مساواتی که اساس ادیان بخصوص شریعت مقدس اسلام است این است که احکام
و قوانین نسبت به مصادیق هر موضوع و عنوانی به تساوی اجرا شود: حکم قتل و
سرقت و احکام قضایی و سیاسی بر هر کسی اجرا شود و اعتباریات و امتیازات
مجموعه مردم و اجتماع مانع اجرا نشود، نه آنکه دزد گرسنه و پریشان کاسه و آفتابه
در گوشه زندان بمیرد، ولی دزدان اموال و نوامیس عمومی بر اریکه قدرت تکیه
زنند و قاتل از جان گذشته فقیر و پریشانی بالای دار برود ولی برای قصابانی که
دسته دسته مردم را قربانی شهوات خود به نام مصالح عالیه می نمایند هیچ
مسئولیتی نباشد، بلکه متوقع باشند مردم برای آنان کف بزنند و هلهله کنند و
مردم را به سوء ظن و تفتیش عقاید مانند گوسفند ذبح نمایند. آن مساواتی که
علمای ربانی و مردان غیور دین می خواهند همان است که پیمبر گرامی و اوصیای
بزرگوارش می فرمودند: حد خدا را درباره جگر گوشه های خود بی درنگ اجرا
می نماییم. آن مساوات همان است که علی (ع) اجرای قصاص را نسبت به عبیدالله
فرزند خلیفه دوم که هر مزان، یک فرد تازه مسلمان ایرانی را به اتهام شرکت در

و مسئول داشتن از تخلف هم بدعت سوم است. نتیجه و محصل این مغالطات بعد از تهذیب و تقریب آنها ادعای بدعت بودن این ترتیب است از جهات ثلاثه مذکوره به محض آنکه هر کس تواند فهمید حقیقت و روح این مغالطات بعینه داستان رفع مصاحف شامیان و لاحکم الا لله گفتن خوارج نهروان بلکه دست بالای آنهاست. لازم است دو مطلب بیان شود:

اول آنکه، این مطلب از اظهر بدیهیات اسلامیة و متفق علیه کل علمای امت و

توطئه قتل خلیفه کشت - درخواست می نمود و آن اندازه که برای اجرای حد ایستادگی نمود برای حق خلافت خود مقاومت نفرمود؛ و نسبت به قاتل بی ارزش خیانتکارش که علی را از پای درآورده بودا همی سفارش می فرمود: که بیش از یک ضربت بر او نزنید و مثله اش ننمایید و متعرض همفکران مسلکی و حزبی او نشوید و خون مردم را به اتهام و سوءظن نریزید.

این اساس مساواتی است که بشر زجر دیده و ستم کشیده تشنه آن است و قوانین ملل زنده دنیا برین اساس است (گرچه در مرحله اجرا انحراف و کوتاهی روی دهد) و اگر در جزئیات و تطبیق بین ملل فرق باشد به جهت اختلاف شرایع آنها با یکدیگر و با شریعت اسلام است نه آن که در اصل و مبنا فرقی باشد.

و قانون اساسی برای ضبط و تحدید استیلا می باشد که جزئیات آن یا عرفیاتی است که از جهت مقدمه واجب بودن مشروع و لازم اجراء است یا شرعیاتی است که مشترک میان عموم باشند. به هر حال مرجع احکام عبادات و معاملات تعبدیه و توصلیه همان رسائل عملی و نظریات فقهای عظام می باشد، و اجرای آن وابسته به ایمان و دینداری مسلمانان است و دخل و تصرف در آن از وظیفه نمایندگان خارج است. نمایندگان باید فقط حافظ قانون اساسی و مجری آن باشند.

باز همین مغالطه را به صورت دیگری پیش آورده اند: که این قوانین اگر مطابق با اسلام است با اختلاف در ابواب احکام مطابقت ممکن نیست و یا مخالف است، و رسمیت و قانونیت ندارد؛ این هم سؤال و اشکال بی موردی است، چون قوانین موضوعه در برابر چشم است بنگرید و در مخالفت و موافقت نظر دهید. در قوانین موضوعه شرط است که با قوانین اسلام مخالف نباشد و مقصود این نیست که تمام ابواب فقه جزء دستور متصدیان واقع شود.

از ضروریات است که مقابلی با دستگاه نبوت و در مقابل شارع مقدس دکان باز کردن که در لسان اخبار بدعت و به اصطلاح فقها تشریعی هم گویند در صورتی متحقق و صورت پذیر گردد که غیر مجعول شرعی خواه حکم جزئی شخصی باشد یا عنوان عام یا کتابچه دستور کلی هر چه باشد به عنوان آنکه مجعول شرعی و حکم الهی عزاسمه است ارائه و اظهار و الزام و التزام شود، والا بدون اقتران به عنوان مذکور هیچ نوع الزام و التزامی بدعت و تشریع نخواهد بود خواه شخصی باشد مانند التزام و الزام خود یا غیر، به مثل خوابیدن و بیدار شدن و غذا خوردن در ساعت معینه و نحو ذلک از تنظیمات شخصیه و یا نوعی باشد قلیله الافراد، مثل التزام و الزام اهل یک خانه یا قریه و شهری مثلاً به تنظیم امورشان بر وجه خاص و طرزی مخصوص، و یا کثیره الافراد مانند التزام و التزام اهل قطر یا اقلیمی به تنظیم امورشان بر وجه مذکور، خواه آنکه قرارداد تنظیمات مذکوره محض بنابر عملی و صرف قرارداد خارجی باشد، یا به ترتیب کتابچه دستوری و نظامنامه. چه بالضروره معلوم است ملاک تحقق تشریع و بدعت و عدم تحقق آن اقتران و عدم اقتران به قصد و عنوان مذکور است، نه بود و نبود کتابچه و قانون نامه در بین.

دوم آنکه، همچنانکه امور غیر واجبه بالذات به تعلق نذر و عهد و یمن و امر آمر لازم الاطاعه و اشتراط در ضمن عقد لازم و نحو ذلک، واجب و لازم العمل می شود، همین طور اگر اقامه واجبی هم بر آن متوقف شود لامحاله عقلاً لازم العمل و بالعرض واجب خواهد بود، هر چند اتصاف مقدمه واجب را به وجوب شرعی استقلالی هم قائل نباشیم چه بالضروره توقف واجب بر آن عقلاً موجب لزوم اتیان است و این مقدار از لزوم مقدمه فیما بین تمام علمای اسلام اتفاقی و از ضروریات است. چون این دو مطلب مبین شد وجوب اصل ترتیب دستور اساسی به طوری که به همان کیفیت سابقه تحدید استیلای جوری را بر وفق مقتضیات مذهب کاملاً متکفل و متضمن باشد نظر به توقف حفظ نظام و صیانت اساس محدودیت و مسئولیت سلطنت غاصبه بر آن، از بدیهیات است و عدم اندراجش من حیث نفسه - بدون ارائه و ادعایی آنکه مندرجاتش من عندالله است - در عنوان تشریع و بدعت و مقابلی با دستگاه نبوت ظاهر و هویداست و

مأخوذ بودن مغالطه مغرضانه و عاميانه مذکور بعینها از جهله اخباریه — که به واسطه نفهمیدن حقیقت تشریع و بدعت از برای نفس رسائل عملیه نوشتن فقهای عصر غیبت بعینه همین هفوات را بافته و مقابلی با دستگاه نبوتش خواندند — از واضحات است، سبحان الله شدت انهماک در غرضانیت و داستان: اخذ الی الارض و اتبع هواه^۱ کار انسان را به اینجاها می رساند که به غرض ابطال تحدید استیلا و هدم اساس مسئولیت جائرین، از ارتکابات دل بخواهانه در نفوس و اعراض و اموال مسلمین چنین اراجیف بر هم بیاورد و شبهات واهی جهله اخباریه را، بالاولویه، ثانیاً احیاء و اساس دیانت مسلمین و نتیجه زحمات حفاظ دین مبین خصوصاً مجددین قرن سیزدهمین را، من حیث لایشرع، به باد فنا دهد، فاعتبروا یا اولی الابصار. مگر حقیقت تشریع و بدعت با این کمال وضوح و بدهات مجهول بوده؟ و یا از روی نقشه سابقین که در آخر خطبه مبارکه ششقیه در وصفشان فرمود: بلی والله لقد سمعوها و عوها و لکنهم حلیت الدنیا فی اعینهم و را قهم زبرجها^۲

۱. این جمله‌ای است از آیه ۱۷۶ سوره اعراف: این آیه به عنوان مثل کلی برای علمای سوئی است که با آیات خدا آشنا شدند سپس روح خود را از لباس نورانی آیات حق بیرون کشیدند و در ظلمت شهوات و پیروی هوی و ازگون گشتند (مانند بلعم باعوراء عالم زاهد بنی اسرائیل).

مضمون این دو آیه: بخوان بر اینها خبر شنیدنی کسی که ما آیات خود را به او دادیم پس از آن از پوشش آیات خود را بیرون کشید پس شیطان به دنبال او افتاد، پس از گمراهان متحیر گردید، و اگر می خواستیم — مطابق مشیت حکیمانه خود — او را به وسیله آن آیات بلند می کردیم، ولی او یک سره به سوی زمین (شهوات حیوانی) خود را و ازگون ساخت و دنبال آرزوهای هوس انگیز را گرفت، پس مثل او چون مثل سگ است: چه بر او حمله نمایی چه واگذاریش زبان از کام بیرون آورده نفسهای تند می زند (از حرص و طعب و اضطراب) این مثل مردمی است که به آیات ما تکذیب کرده اند پس این گونه داستانها را جزء به جزء بازگو نما، باشد که اینها تفکر نمایند.

۲. این قسمت در اواخر خطبه ششقیه است. پیش از این امیرالمؤمنین (ع) می گوید: پس از آنکه بافته های عثمان و تابیده شد و اعمالش به کارش خاتمه داد ←

رفتار شد؟!۱

گویا مساعدتهای فوق العاده مشهوده در اجرای قانون نامه نظامی که بعد از هدم اساس سعادت ملت ایران به تعلیم روسیان ترتیب یافت و آن همه احکام مخالفه با ضرورت دین اسلام را متضمن بود و اجرای آن هم به عهده تحکیم و تسلط لیاخف روسی بر نفوس و اعراض و اموال مسلمین موکول و زیاده از تمام احکام اسلامی و آیات قرآنی در اجرای آن و قطع نفس ملت بذل اهتمام شد، موجب تعیین شق دوم باشد!۱

و شکم پرستی از پایش درآورد، هنوز خود را نپاییده بودم که مردم به سوی من مانند یال کفتار انبوه شدند! به طوری که حسنین پایمال مردم گشتند و اطراف لباسم را پاره کردند. چون خوابگاه گوسفندان فضای اطرافم را پر کردند، تا با من به خلافت بیعت نمایند. همین که به کار خلافت و اصلاحات قیام کردم دسته ای پیمان شکستند، عده ای مانند تیر از کمان، از دین بیرون جستند، مردمی راه ستمکاری پیش گرفتند؛ مگر اینان سخن خدا را نشنیده اند؟! که می گوید: تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا: (این سرای آخرت را برای کسانی محل خوشی قرار می دهیم که در اندیشه برتری جویی و فساد در زمین نباشند). آری این حقیقت را از زبان قرآن شنیدند، ولی دنیا در چشم آنان آرایش نمود و زرق و برق آن آنها را ربود!

۱. خلاصه مغالطه سوم، که راجع به قانون اساسی و فروع آن است، که از سه جهت آن را بدعت دانسته اند: (۱) تدوین قانونی در کشور اسلام. (۲) التزام به آن بدون ملزم شرعی. (۳) مسئولیت نسبت به آن. جواب این مغالطه از دو راه است:

(۱) بدعت و تشریع آن است که حکم و قانون جعلی را جزئی یا کلی به عنوان حکم شرعی تشریع نمایند. بنابراین مقرراتی که یک فرد یا خانواده یا اهل یک کشور در امور زندگی تنظیم نمایند و خود را به آن ملزم دارند، چه آنکه آن را در دفترچه و کتابی ضبط نمایند یا ننمایند، چون به قصد تشریع نباشد بدعت نیست.

(۲) امور عرفی و غیر واجب بالذات به عناوین ثانوی عرضی مانند نذر و عهد، یا مقدمه منحصره واجب، واجب می شود، و اگر مقدمه واجب را واجب شرعی مستقل

چهارم - مغالطات راجعه به گماشتن هیئت نظار و

عقد مجلس شورای ملی است

چون این مطلب فی الحقیقه جزء اخیر علت تحدید استیلای جوری و لجام دهان ظالمین است لهذا در ابطالش بیشتر کوشیدند تا توانستند متخین دوره اول را به هر آنک متهم نمایند، نسبت به اصل مطلب هم چه مضحکات و منسوجات عنکبوتیه بر هم بافتند!

اول: هفوات حملیه از جهله و متنسکین اهل تبریز است که با چه آب و تابی کتابچه کتابچه آیات و اخبار داله بر عدم جواز مداخله امت در امر امامت - کنافل التمر الی الهجر -^۱ به نجف اشرف ارسال و به این عبارت که: رعیت را به مداخله در امر امامت و سلطنت ولی عصر ارواحناده چه کار است، عرضه داشتند: همانا از شدت غرضانیت گمان کردند طهران ناحیه مقدسه امام زمان ارواحناده و یا کوفه مشرفه و زمانمان عصر خلافت شاه ولایت (ع) است و معتصبین مقام آن بزرگوارانند و متخین ملت به یکی از آن دو مرکز برای مداخله در آن خلافت حقه و ولایت مطلقه مبعوثند! خدا کند نفس مسیحاوشی به فریاد اسراء و اذلاء ایران و مرز و بوم این ظلم ویران برسد و دم روح القدس هم کمک

→ ندانیم توقف واجب بر آن به حکم عقل الزام آور است، و چون تحدید غصب غاصب و ظلم ظالم مسلط مبسوط الید متوقف بر تنظیم و عمل قانون اساسی می باشد - چنانکه گفته شد - پس واجب عقلی و بالعرض می باشد. این نوع مغالطه و شبهه تراشی یا از روی جهل و عوامی مانند نادانان اخباری است، یا از روی نقشه سیاستمداران خودپرست مظلوم کش است، که باید همین دومی باشد. اگر چنین نیست چرا در برابر قانون نظامی روسی که عده ای قزاق را بر عرض و ناموس مسلمانان تحت فرمان لیاخف روسی مسلط می دارد سکوت نمودند؟!

۱. مثل بردن خرما بهجر. این مانند مثل فارسی زیره به کرمان بردن است. هجر به فتح جیم، یکی از شهرهای یمن و سرزمین بحرین و دهکده ای در اطراف مدینه است.

کند و این امر عیانی ادراک شود که نه طهران ناحیه مقدسه است و نه کوفه مشرفه و نه مغتصبین مقام آن بزرگوارند و نه مبعوتان ملت به غیر جلوگیری غاصب و تحدید استیلای جوری برای مقصد دیگر مبعوثند. شاید! بعد از ادراک این همه محسوسات عیانیه دفع این شبهه این کمونه‌ای ممکن! و عویصه اشکل از جذر اصم منحل گردد.

دوم: وسوس دسته دیگر که بعد از تسلیم اصل وجوب تحدید استیلای جوری به قدر قوه و امکان، و لزوم گماشتن هیئت نظار برای نظارت و جلوگیری از تجاوزات متصدیان، معهدا برای هدم این اساس تحدید و سوسه دیگری القا نمودند. حاصلش آنکه هرچند هیچ یک از این دو مقدمه جای شبهه و مجال انکار نباشد لکن چون قیام به سیاست امور امت از وظایف حسیه و از باب ولایات است پس اقامه آن از وظایف نواب عام و مجتهدین عدول است، نه شغل عوام و مداخله آنان در این امر و انتخاب مبعوثان بیجا، و از باب تصدی غیر اهل و از انحاء اغتصاب مقام است.

هرچند این شبهه فی الجمله به لسان علمی است و مانند سایر تلفیقات واهی چندان بی سر و پا نیست و چون متضمن تسلیم اصل وجوب تحدید، و گماشتن هیئت نظار و رفع ید از انکار اصل مطلب و ادعای مداخله در امر امامت بودن آن است، لهذا موجب کمال تشکر و امتنان است. لکن معهدا از مصادیق واضحه مثال معروف: حفظ شیئا و غابت عنک اشیاء، است — چیزی را یادگرفتی و چیزهایی از یادت رفت — چه بالضرورة از وظایف حسیه — نه از تکالیف عمومیه بودن وظایف سیاسیه اولاً و بالذات — مسلم و مجال انکار نباشد، لکن گذشته از آنکه نظر به شورویه بودن اصل سلطنت اسلامی چنانچه سابقاً مبین شد عموم ملت از این جهت و هم از جهت مالیاتی که از برای اقامه مصالح لازمه می دهند حق مراقبت و نظارت دارند، و از باب منع از تجاوزات در باب نهی از منکر مندرج و به هر وسیله‌ای که ممکن شود واجب است و تمکن از آن در این باب به انتخاب ملت متوقف است. علاوه بر اینها از جهات سیاسیه وظیفه فعلی نظر به مغضوبیت مقام و عدم تمکن از تحدید صحیح جز بر این وجه، موجب تعیین نظر آن است، چه در

باب وظایف حسیه دو امر دیگر هم مسلم و از واضحات است؟

اول: عدم لزوم تصدی شخص مجتهد و کفایت اذن او در صحت و مشروعیت آن، و این مطلب از فرط وضوح و کمال بداهت مستغنی از بیان، حتی عمل عوام شیعه هم مبتنی بر آن است.

دوم: آنکه عدم تمکن نواب عام بعضاً و کلاً از اقامه آن وظایف موجب سقوطش نباشد، بلکه نوبت ولایت در اقامه به عدول مؤمنین، و با عدم تمکن آنان به عموم، بلکه به فساق مسلمین هم به اتفاق کل فقهای امامیه منتهی خواهد بود، چون وسیله اقامه وظایف لازمه و تحدید مذکور به همین مشروطیت رسمیه بین الملل و انتخاب نوع ملت نظر به اشتراک در آن جهات عمومیه منحصر است، و جز به همین عنوان و به غیر از این وسیله رسمیه با حالت حالیه، نه اصل گماشتن نظاری برای فقهای عصر غیبت ممکن است، و نه بر فرض گماشتن جز اهانتهای تبعید نتیجه و اثر دیگری محتمل، و نه آن اساس اطراد و رسمیتی که: دانستی وسیله منحصر تحدید است، بجز بر این مترتب تواند بود، لهذا با اغماض از آن جهات مشترکه عمومیه و خارجه از باب ولایات از نفس همین جهت ولایتیه هم بر همین وجه متعین است غایت آنچه مع التمكن، محض رعایت این جهت من باب الاحتیاط لازم الرعایه تواند بود وقوع اصل انتخاب و مداخله متخبین است به اذن مجتهد نافذ الحکومه و یا اشتغال هیئت مبعوثان به طور اطراد و رسمیت بر عدهای از مجتهدین عظام برای تصحیح و تنفیذ آراء صادره چنانچه فصل دوم از دستور اساسی متضمن است. با این ترتیب تمام جهات و احتیاطات مرعی و نبودن مجال شبهه غیر مغرضانه حتی بر عوام شیعه فضلا عن اهل العلم بدیهی است.

سوم: مضحکاتی است که در اثبات عدم انطباق گماشتن هیئت نظار به باب وکالت شرعیه تلفیق و باز هم — کناقل التمر الی الهجر — کتابچهها به نجف اشرف فرستاده شد!! لکن گذشته از آنکه از جهت مالیاتی که برای صرف در اقامه مصالح نوعیه داده می شود و هم از سایر جهات مشترکه عمومیه که جز ولی منصوب من الله احدی در آنها ولایت ندارد، تطبیق به باب وکالت شرعیه ممکن است. علاوه بر همه آنها گویا ما معمین عوام نه معنی لغوی و عرفی وکالت را که مطلق

واگذاریدن زمام امر و اطلاقش به عقد وکالت هم به این مناسبت است دانسته و نه به مفاد آیه مبارکه: *حسبنا الله ونعم الوکیل*، و آیه مبارکه: *وما انت علیهم بوکیل*، و آیه مبارکه: *والله علی کل شیء وکیل*، و نحوها که با وضوح عدم انطباق بر وکالت شرعیه مع هذا اطلاق وکالت فرموده اند برخورد و نه لاقل این قدر را تصور کردیم که بعد از صحت اصل مطلب و لزوم گماشتن هیئت مذکوره از انطباق و عدم انطباق آن به باب وکالت شرعیه جز مناقشه لفظیه و از باب حقیقت یا مجاز بودن اطلاق وکالت در این باب، چه اثر و محذور دیگری مترتب تواند بود. همانا اگر تحدید استیلای جوری شخصاً با مقاصد و اغراضمان منافی نبود محض مساعدت با ظالمین درجه ختم بر قلوب و بستگی چشم و گوش به اینجاها نمی رسید! و در چنین ترهات بافیها لاقل به همان تشویش اذهان عوام قناعت و ارسال به خطه قدسیه و دایره علمیه نجف اشرف علی مشرفها السلم نمی شد!

چهارم: مغالطه و خطابیاتی است که برای عدم مشروعیت تأویل به اکثریت آراء و بدعت بودن آن ارائه و اظهار شده! اما فساد دعوی بدعت بودن آن از آنچه سابقاً در بیان حقیقت تشریع و بدعت گذشت ظاهر و محتاج به اعاده نیست، گذشته از آنکه لازمه اساس شورویتی که دانستی به نص کتاب ثابت است، اخذ به ترجیحات است عندالتعارض، و اکثریت، عندالدوران، اقوای مرجحات نوعیه و اخذ طرف اکثر عقلا ارجح از اخذ به شاذ است و عموم تعلیل وارد در مقبوله عمر ابن حنظله^۱ هم مشعر به آن است، و با اختلاف آراء و تساوی در جهات

۱. روایتی است که مشایخ ثلاثه - شیخ طوسی و کلینی و صدوق رضوان الله علیهم - به اسناد خود از عمر بن حنظله روایت کرده اند. گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: دو مرد از اصحاب ما درباره دین یا میراث اختلاف دارند، قضاوت در نزاع خود را به محکمه پادشاه و قضاوة وقت رجوع نمودند. آیا این کار برای آنان صلاح است؟ فرمود: کسی که در هر امر حق و باطل به حکومت آنان تن دهد، به حکومت طاغوت تسلیم شده و آن مالی که با قضاوت اینها به دست آورده حرام است گرچه حقش ثابت باشد، چون به حکم طاغوت گرفته و خداوند امر کرده که به طاغوت کافر شوند: قال الله تعالی: ...ویریدون ان یتحاكموا الی الطاغوت و قد امروا ان یکفروا

مشروعیت، حفظاً للنظام متعین و ملزمش همان ادله داله بر لزوم حفظ نظام است. علاوه بر همه اینها موافقت حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و اله با آراء اکثر اصحاب در مواقع عدیده، به نقل رواة فریقین مأثور و فعل حضرتش در غزوه احد که سابقاً اشاره کردیم و همچنین در غزوه احزاب که در عدم مصالحه با قریش به مقداری از خرمای مدینه با اکثر اصحاب موافقت فرمود^۱.

→ به... (آیا می‌خواهند حکومت نزد طاغوت برند با آنکه امر شده‌اند که به او کفر ورزند)

عرض کردم، پس چه بکنند؟! فرمود: باید در میان شما با دقت بنگرند آن کسانی که حدیث ما را روایت نموده، و در حلال و حرام ما با دقت نظر کرده و احکام ما را شناخته‌اند، پس به حکومت چنین کسی رضایت دهند، چه من او را حاکم شما قرار دادم و چون آن شخص حکومت نماید و از او پذیرفته نشود، در حقیقت به حکم خدا استخفاف نموده و بر ما رد کرده و کسی که ما را رد کند خدا را رد کرده و آن در حد شرک به خداوند است. عرض کردم اگر هر یک مردی را بر گزینند از اصحاب و آن دو در حکم و حدیث شما مختلف شدند؟ فرمود: حکم همان است که عادلتر و فقیه‌تر و راستگوتر به آن حکم کرده. گفتم اگر هر دو از این جهات یکسان بودند؟ فرمود: آن‌گاه در حدیثی که از ما نقل کرده‌اند نظر کنند، آنکه مورد اجماع اصحاب است بگیرند و حدیث نادر کمیابی که غیر مشهور است رها سازند، چون مورد اجماع بی‌شبهه است، زیرا کارهای پیش آمده سه جور است: آنکه رشدش بر هر کس روشن است، باید پیروی شود، و چیزی که گمراهی بر هر کس معلوم است باید از آن اجتناب کنند، و چیزهایی که مشتبه است، کسانی که مشتبهات را ترک نمایند از محرمات نجات می‌یابند و کسانی که دنبال مشتبهات را بگیرند در محرمات واقع می‌شوند و بدون توجه و علم هلاک می‌شوند. تا آخر روایت.

از مجموع این روایت می‌توان استنباط نمود که در مشکلات و اختلافات باید به مرجحات دینی و عقلی رجوع نمود و پیروی اکثریت عقلا در عرفیات مانند اجماع است - که همان اکثریت است - در شرعیات، و آنچه بیشتر عقلای صلاح‌اندیش به آن رأی دهند داخل آن قسمت بین‌الرشد می‌باشد.

۱. این داستان را طبری و دیگران با اسناد خود چنین نقل نموده: در سال پنجم

همچنین موافقت حضرت سید اوصیاء علیه واله افضل الصلوة والسلام در قضیه میثومه تحکیم با آراء سوء اکثر، که فریب رفع مصاحف شامیان را خورده بر آن متفق شدند، و فرمایش حضرتش که فرمود نصب حکمین ضلالت نبود بلکه سوء رأی بود، چون اکثر بر آن متفق شدند موافقت کردم، الی غیر ذلک از آنچه

→ هجرت، قریش و احزاب و قبائل مشرکین عرب به سوی مدینه حرکت کردند. مسلمانان با مشورت و پیشنهاد سلمان فارسی در یک قسمت از مدینه خندقی حفر کردند و مشرکین در آن سمت خندق قریب یک ماه مسلمانان را محاصره نمودند. در این مدت جز تیراندازی از دو سمت جنگی واقع نشد. چون فشار محاصره بر مسلمانان سخت گردید رسول اکرم (ص) برای آنکه از فشار دشمن بکاهد و میان آنان پراکندگی پدید آورد، نهانی با سران غطفان - عیینه بن حص و حارث بن عوف - گفتگوی صلح در میان نهاد: که یک ثلث عواید خرماي مدینه را واگذارد و آنان با قبیله و هم پیمانهای خود برگردند. مذاکرات تا آنجا رسید که قرارداد صلح تنظیم گردید و روی کاغذ آمد ولی به امضای طرفین نرسید. برای تکمیل و امضاء، رسول اکرم (ص) سعد بن عباد و سعد بن معاذ سران بزرگوار اوس و خزرج را احضار فرمود و با آنان مشورت نمود. آنها عرض کردند یا رسول الله این کاری است که خود می خواهی برای صلاح ما انجام دهی، یا امر پروردگار است؟ «تابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

فرمود: چون عرب یکسره هجوم آورده و با یک گمان ما را هدف ساخته اند خواستم قدرت متحد آنان را در هم شکنم. سعد بن معاذ عرض کرد: آن روز که ما بت می پرستیدیم و خدای واحد را نمی شناختیم، عرب طمع آن نداشت که یک دانه از خرماي ما بخورد مگر از راه میهمانی یا خریدن. اینک که خداوند ما را به اسلام گرمی داشت و هدایت فرمود و به وجود تو عزت یافتیم، اموال خود را به آنها بدهیم؟! نیازی به این کار نیست، به آنها دم شمشیر تیز می دهیم: تا خداوند میان ما حکومت کند! حضرت فرمود: رأی رأی شماست. سعد صلح نامه را از میان برد و گفت هرچه می خواهند بر ما سخت بگیرند! - گرچه این مشورت با سعد بن عباد و سعد بن معاذ انجام گرفت ولی این دو، نمایندگان اوس و خزرج بودند که اکثریت مسلمانان را تشکیل می دادند - .

استقصاء آن خارج از وضع رساله و مستغنی عنه است و برای ابطال دعوی مذکوره کافی و سنگ دندان شکن مغرضین است، چون عمده شبهات مغرضانه نسبت به اصول و ارکان این اساس سعادت امور مذکوره بود، لهذا محض آنکه ابتناء آن بر غرضانیت بر احدی مستور نماند تعرض و دفعش لازم بود حال بقیه هفوات هم، از آنچه گذشت ظاهر و هویدا است و اوقات اشرف از تعرض و اعتنای به آنها می باشد — خوب است کلامی را که در همین اوقات بعض ایرانیان مقیمین اسلامبول در طی ابلاغات شفاهیه ای که از لسان حضرات مشیخه اسلامیة به نجف اشرف به حضرت آیه الله آقای آخوند ملا محمد کاظم خراسانی دام ظلّه نوشته بودند به علاقه ضدیت با شنائع و هفوات صادره از ظالم پرستان ایران — در این مقام ذکر و این فصل را ختم دهیم. در طی بیانات مفصله ای که در لزوم اهتمام در تشیید این اساس سعادت از لسان آن خیرخواه بزرگ اسلام نوشته بود این عبارت بود: این سیل عظیم بنای تمدن بشری که از بلاد غرب به سمت ممالک اسلامیة سرازیر است، اگر ماها رؤسای اسلام جلوگیری نکنیم و تمدن اسلام را کاملاً بموقع اجرا نگذاریم اساس مسلمانی تدریجاً از آثار آن سیل عظیم محو و نابود خواهد بود انتهی! ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا!! این مرد بزرگ در مقام حفظ اسلام با اینکه بحمدالله تعالی استقلال دولت علیه عثمانی هنوز کاملاً محفوظ است مع هذا عواقب را ملتفت و در حفظ اسلام چنین عاقبت اندیشی می فرماید و اقامه این اساس سعادت را از روی بداهت مأخوذ بودنش از کتاب و سنت اجرای تمدن اسلامی می شمارد.

و ما ظالم پرستان ایران که خود را متمسک به مذهب جعفری می شماریم با اینکه هر قدر از مقتضیات دین و مدالیل کتاب و سنت و سیره پیغمبر و امام خود بی خبر باشیم، لا اقل قیام ضرورت مذهبمان را بر غاصب بودن این دسته متصدیان، و لزوم تحدید استیلا و قصر تصرفشان به قدر قوه و امکان، مجال انکار نداریم و هم عیاناً می بینیم که یک روزگاری اولین ملل عالم بودیم و حالا به

و اَسْطَلَّةُ فَعَال مایشاء بودن و مسئولیت ازار تکابات نداشتن هواپرستان
 دوچار چه محنت و در چه ورطه و مهلکه قریبة التهلکه گرفتاریم!

معهدا کله به خیال آنکه چند صباح باقی مانده اعمارمان تپاول و چپاولمان
 کماکان باقی و استبدادات و استیثاراتمان محفوظ بماند، با فراغه و طواعت امت
 و بر باد دهندگان مملکت و هدرکنندگان دماء و اعراض و اموال ملت موافقت
 کردیم، بلکه با غنیمان خارجی هم — که استوار شدن این اساس سعادت در ایران
 موجب هدر شدن تمام زحمات آنان است — همدست شدیم و به برداشتن این
 لجام تحدید از دهان ظالمین کمر همت بستیم! و به اختلاف مقتضیات اوقات هر
 روز نقشی تازه زدیم. گاهی به غرض استحکام اساس استبداد خود و کاشتن تخم
 فتنه و فساد در فصل دایر به نظارت هیئت مجتهدین عظام مسئله طراز اول را که
 همیشه تعیین مصداقش محل تنازع و تشاجر و مایه مخاصمة و اختلاف است عنوان
 کردیم و به این هم قناعت نکرده برای اخراج مجلس شورای ملی از تمامیت و
 ابطال رسمیتش داستان عدم عضویت، و خارج المجلس بودن هیئت نظار را به میان
 آوردیم، و با صراحت فصل دایر به نظارت در مطاعت و حاکمیت امضاء و رد
 هیئت مجتهدین نسبت به مخالفت و موافقت مواد قانونیه معنونه در مجلس با
 شرعیات و بداهت اجنبی و متأخر بودن اکثریت آراء از این مطلب، معهدا به طمع
 فریب دادن و همدست نمودن ساده لوحان با خود شبهه واهی آنکه با عضویت
 هیئت مجتهدین تصدیقشان در مخالفت و عدم مخالفت با شرعیات، مغلوب
 اکثریت خواهد شدن را القاء و چون به خرج کسی نرفت و واهی و مغرضانه بودنش
 بر هر ذی شعوری مشکوف بود، حیلہ رفع مصحفیة دیگری به غرض ابطال
 مشروطیت رسمیه ابداء شد و با قیام ضرورت مذهب بر عدم مشروعیت و حرمت
 اصل تصدی غاصبین علی کل تقدیر، مع ذلک به امید همراهی ساده لوحان در این
 مقصد و هدم اساس مشروطیت رسمیه به این وسیله پای نوشتن لفظ مشروعه به
 میان آمد، و از برای نوشتن این کذب بین آن هنگامه ها برپا شد که به حسب
 صورت اهتمام در مشروعیت و به حسب واقع غرض هدم اساس تحدید و الغای
 لجام از دهان ظالمین بود.

بالجمله مادامی که خود آنان در الغای این لجام و ابقای طاغوتیت خود به دسائس و حیل و تحریک مواد اغتشاشات داخلیه و سرحدیه و سایر موجبات انصرف قلوب توسل می نمودند، ما ظالم پرستان نیز از روی همان نقشه حرکت و در هدم این اساس سعادت فنون حیل و تزویراتی را که الحق سزاوار و در خور است، نه تنها دهات معروfin عرب بلکه تمام حیلہ گران عالم به قصور باغ خود از این درجہ دهمی و تزویر اعتراف کنند به کار بردیم، بعد از یأس هر دو شعبه استبداد از وصول به مقصد به این گونه دسائس و حیل عمر و عاصیه، آنان به هدم دماء و اعراض و اموال مسلمین و احیای سیره ملعونه چنگیزیہ اقدام، و ما ظالم پرستان هم برای تصحیح این شنائع به منافی اسلامیت بلکه موجب خروج از ربنه مسلمانی شمردن سلب صفات خاصه احدیت تعالی شانه از جبابره و طاغیان و حکم دینی جلوه دادن بدعت استبدادیه مأخوذه از معاویه بن ابی سفیان قیام کردیم!! ساحت مقدسه دین قویم اسلام را به این اتهام خلاف ضروری در نزد سایر ملل لکه دار و مذهب جعفری علی مشیده افضل الصلوٰۃ والسلام را هم به واسطه این افک و بهتان عظیم نزد سایر فرق اسلام سر به زیر و شرمسار نمودیم! آری آری! دخول در وادی تحصیل علم به غرض دنیا طلبی و بذرمال مردم خوری کاشتن و چراغ سرقت مصحوب خود داشتن و علم چپاول و تطاول افراشتن چگونه جز این قبیل شنائع نتیجه دیگری تواند بخشید؟! و لنعم ما قیل: تیغ دادن در کف زنگی مست، به که آید علم نادان را به دست.^۱

۱. خلاصه مغالطه چهارم: این مغالطه واشکال تراشی درباره انتخابات و گماشتن هیئت نظار و تأسیس مجلس شورا می باشد. چهار اشکال و شبهه در این موضوع شده. (۱) که از ساده لوحان و اهل جمود تبریز است، نوشته اند: مداخله در کار حکومت دخالت در کاری است که وظیفه و حق امام است، و رعیت را در امر امامت حق مداخله نیست!

این بیچاره های از همه جا بی خبر گویا نمی نگرند که ملت دچار چه گرگان خونخواری است؟! گمان می کنند امام در مسند حکومت نشسته! انتخاب و انتصاب و کلا از باب ایجاد و تعیین حکومتی در برابر امام نیست، بلکه ایجاد مانع و رادعی

است در برابر قدرت مطلق و آز و شهوت غاصبین!

۲) می‌گویند: می‌پنداریم که تحدید استیلای ظالمانه واجب است و نیز وسیله تحدید را منحصر به تأسیس دستور و انعقاد شوری و گماشتن منتخبین می‌شماریم ولی از آنجا که دخالت در امور سیاست از امور حسبه است و از وظایف و واجبات عمومی نیست پس عموم مردم در آن حق تصرف و دخالت ندارند. چون تکالیف شرعی یک قسمت وظایف معین افراد است مانند بیشتر واجبات و محرمات و قسمت دیگر وظایف نوعیه است آن هم دو قسمت است: یک قسم تکالیف نوعی عمومی مانند واجبات کفایی و دیگر وظایف حسبی مانند اجرای حدود و حفظ اموال صفار و مهجورین و نصب قیم و تصرف در اموال بی‌صاحب و گرفتن و مصرف نمودن مالیات و خراج، این تنها وظیفه امام و نواب امام است - و امور سیاست به‌طور کلی از امور حسبه است. این شبهه، هم منصفانه است چون مقدمات را پذیرفته، و هم به‌صورت ظاهر منطقی است و باب مغالطه را به‌کار نبرده، ولی یک جهت را مورد توجه قرار داده و از جهات دیگر غافل گشته، زیرا گو اینکه اولاً و بالذات امور سیاسی از وظایف حسبه است ولی به عناوین دیگر از وظایف عمومی هم محسوب می‌شود و برای صحت و مشروعیت یک عنوان هم کافی است. اولاً: وقتی که حکومت برای مردم و روی شورای ملی قرار گرفت، مردم حق نظارت در کارها و مصرف مالیاتهایی که می‌پردازند دارند، و برای این امور وکلایی تعیین می‌کنند؛ ثانیاً از جهت منع از تجاوز و جلوگیری از ظلم در تحت عنوان نهی از منکر می‌باشد، و این دو جهت از وظایف و تکالیف عمومی است. علاوه امور حسبه که نظام اجتماع وابسته به اجرای آن می‌باشد در زمان غیبت وظیفه نواب عام است، در صورت امکان می‌توانند مستقلاً دخالت کنند و می‌توانند به دیگران اذن دهند، و در صورت عدم امکان نوبت به عدول مؤمنین می‌رسد و اگر آن هم میسر نشد فساق مؤمنین باید انجام دهند؛ به هر حال تکلیف ساقط نیست. پس با این توسعه و وضع فعلی کشور اسلامی که نمی‌توانند مستقیماً دخالت نمایند و کسانی را بگمارند راه منحصر است به رسمیت دادن و قانونی نمودن انتخاب مردم - که راه نفوذ و انفاذی هم برای مجتهدین که از احاد مردمند باز می‌شود - و

→ منتهای احتیاط در کار همان دخالت یا اذن مجتهدین است.

۳) اشکال، عامیانه و خنده‌آور است! گفته‌اند انتخاب وکلا با باب وکالت شرعی تطبیق نمی‌کند، چون موضوع وکالت تصرف در مال یا عقد یا حق است و باید به‌طور کلی یا جزئی معین باشد و از عقود جایزه است. جواب آن است که از جهت تصرف در اموال می‌توان از باب وکالت شرعی باشد. علاوه در اینجا مراد معنای لغوی و عرفی وکالت مقصود است و پس از آنکه صحت و مشروعیت از جهات دیگر احراز شد، مشمول باب وکالت شدن یا نشدن تأثیری ندارد.

۴) مغالطه و خطابیاتی است که برای اثبات بدعت شمردن پیروی از آراء اکثریت و عدم مشروعیت آن به‌هم بافته‌اند - خروج این مطالب از عنوان بدعت سابقاً گذشت. پس از آنکه اساس تأسیس شوری از جهات مختلف مشروع و واجب بودنش محرز شد دیگر جای بحث در لوازم آن که از جمله پیروی از اکثریت است باقی نمی‌ماند، و علاوه در باب اختلاف و اخذ به طرف راجح اخذ به اکثریت معین و چاره منحصر است، عمل و سنت رسول اکرم (ص) و امیرالمؤمنین (ع) پیروی از اکثریت آراء در حوادث بوده و این قابل انکار نیست - جای تأسف است! با آنکه مبنای تشیع بر لزوم تحدید و مبارزه با غاصبین حق امام است (چنانکه ائمه هدی پیشوای این جهاد مقدس بودند والا سراسر عمر را در حبس و محرومیت به‌سر نمی‌بردند و به درجه شهادت نمی‌رسیدند)، کسانی که خود را نماینده و وابسته به آن بزرگان می‌دانند برای این قدر از تحدید این‌گونه اشکال‌تراشی می‌کنند، تا مبادا اندکی از استیلای طاغوتها کاسته شود!! در مقابل، پیشوایان کشور عثمانی پیشرو مبارزه قرار گرفته و آن‌گونه برای نجات مسلمانان می‌کوشند و بیدارند!!

این ظالم‌پرستان برای حفظ منافع چند روزه خود پیوسته نقشی به‌کار می‌برند و از چنجه تهبی خود شبها و اشکالات بی‌پایه‌ای بیرون می‌آورند؛ گاهی تعیین طراز را پیش می‌کشند، که پیوسته مورد اختلاف خواهد شد؛ گاهی برای از رسمیت انداختن مجلس هیئت نظار خارج از مجلس را مطرح می‌نمایند؛ هنگامی برای اغوای ساده‌لوحان کلمه مشروعه را به میان می‌آورند با آنکه مشروعیت آن از جهات عدیده محرز است.

فصل پنجم

فصل پنجم ذکر شرایط صحت و مشروعیت مداخله مبعوثان ملت در سیاسیات و بیان وظیفه عملیه ایشان

مقام اول: شرایط معتبره در صحت و مشروعیت مداخله مبعوثان ملت در این وظایف حسبیه و عمومیه از آنچه سابقاً گذشت ظاهر و مبین شد که جز اذن مجتهد نافذ الحکومه و اشتغال مجلس ملی به عضویت یک عده از مجتهدین عدول عالم به سیاسات برای تصحیح و تنفیذ آراء (چنانچه فصل دوم دستور اساسی کاملاً متضمن و بحمدالله تعالی در تمامیت هم فوق مأمول است) شرط دیگری معتبر نباشد. عمده و اصل مطلب اجتماع شرط و اتصاف به کمالات نفسانیّه معتبره در این باب است و اصول لازمه و امهات آنها چند امر است:

اول: علمیت کامله در باب سیاسات و فی الحقیقه مجتهد بودن

در فن سیاست، حقوق مشترکه بین الملل و اطلاع بر دقایق و خفایای حیل معموله بین الدول، و خبرت کامله به خصوصیات و ظایف لازمه و اطلاع بر مقتضیات عصر که بعون الله تعالی و حسن تأییده به انضمام این علمیت کامله سیاسیه به فقاہت هیئت مجتہدین منتخبین برای تنقیض آراء و تطبیقش بر شرعیات، قوه علمیه لازمه در سیاست امور امت به قدر قوه بشریه کامل می‌شود، و نتیجه مقصوده مترتب می‌گردد، انشاء الله تعالی.

دوم: بی‌غرضی و بی‌طعمی، والا چنانچه پای ادنی شائبه غرضانیت و اندک طمع چپاول و ادخار اموال و یا خیال نیل ریاست و نفوذی خدای نخواستہ در کار باشد، موجب تبدل استبداد شخصی به استبداد جمعی و اسوء از اول خواهد بود، بلکه مہذب بودن از بخل و جبن و حرص را ہم حضرت سرور اوصیاء علیہ افضل الصلوٰۃ والسلام در طی فرمان تفویض ولایت مصر به مالک اشتر رضی اللہ عنہ در اہل مشورت الزام می‌فرماید: لا تدخلن فی مشورتک بخیلایعدل بک عن الفضل و یعدک الفقر و لاجبانا یضعفک عن الامور و لاحریصا یزین لک الشرہ بالجور - الی اخر ما کتبہ صلوات اللہ علیہ.^۱

سوم: غیرت کامله و خیرخواہی نسبت به دین و دولت و وطن

۱. در شورای خود بخیل را وارد نگردان، چون تو را از احسان به خلق باز می‌دارد و به فقر بیمت می‌دهد. ترسو را راه مده؛ چه از اقدام به کارهایت همی سست می‌نماید؛ مرد حریص را داخل مساز، چه پیوسته آزمندی از راه ستمگری را برای تو می‌آراید - تا آخر آنچه مرقوم داشته.

اسلامی و نوع مسلمین بر وجهی که تمام اجزاء و حدود و ثغور مملکت را از خانه و ملک شخصی خود به هزار مرتبه عزیزتر و دماء و اعراض و اموال آحاد ملت را مثل جان و عرض و ناموس شخصی خود گرامی بداند. ناموس اعظم کیش و آیین را اهم نوامیس و استقلال دولت اسلامیه را که رتبه حراست و نگهبانی همه را در عهده دارد تالی آن شمارد. حتی نسبت به فرق غیر اسلامیه هم هر چند نظر به اشتراکشان در مالیه و غیرها و هم به واسطه توقف تمامیت و رسمیت شورویت عمومیه بر دخولشان در امر انتخاب لامحاله باید داخل شوند، و اگر از صنف خود کسی را انتخاب کنند حفظ ناموس دین از او مترقب نباشد، لکن خیرخواهی نسبت به وطن و نوع از آنان هم مترقب و اتصافشان به اوصاف مذکوره در صلاحیت برای عضویت کافی است.

بالجمله عقد مجلس شورای ملی برای نظارت متصدیان و اقامه وظایف راجعه به نظم و حفظ مملکت و سیاست امور امت و احقاق حقوق ملت است، نه از برای حکومت شرعیه و فتوی و نماز جماعت، و شرایط معتبره در این باب اجنبی و غیر مرتبط به این امر است، چنانچه صفات لازمه در این باب هم که امهات آنها ذکر شد اجنبی و بی ربط به آن ابواب است، و اگر برای مراقبت در عدم صدور آراء مخالفه با احکام شریعت همان عضویت هیئت مجتهدین و انحصار وظیفه رسمیه ایشان در همین شغل اگر غرض و مرضی در کار نباشد کفایت است. پس اولین وظیفه که بعد از استقرار این اساس سعادت بعون الله تعالی و حسن تأییده، در عهده دینداری و وطن خواهی ایرانیان است این است که در مسئله انتخاب چشم و گوش خود را باز

کنند، اغراض شخصیه و قرابت با زید و صداقت با عمر و عداوت با بکر را در این مرحله کنار گذارند، مصداقیت: شر الناس من باع دینه به دنیا غیره^۱ را مانند جمله از ظالم پرستان عصر بر خود روا ندارند. این معنی را خوب نصب العین خود نمایند که این انتخاب برای چه و این منتخبین را بر چه دسته مردم و از برای چه مقصد می گمارند؟ هر که را بینهم و بین الله دارای اوصاف مذکوره و وافی به مقصد یافته و در محکمه عدل الهی عزاسمه، از عهده جواب آن توانند بر آیند انتخاب کنند، والا مسئولیت حقوق سی کرور خلق را علاوه بر مسئولیتهای از جهات عدیده دیگر که اجمالاً مبین شد به محض قرابت یا صداقت یا سایر اغراض نفسیه به عهده خود وارد نیاورند. حفظ ناموس دین مبین و تحفظ بر استقلال دولت و قومیت خود و حراست حوزه و ممالک اسلامی را بر هر غرضی چنانچه از سایر ملل مشهور است مقدم دارند. نسئله سبحانه تعالی ان یؤیدنا و یسدننا و ان یجمع علی الهدی کلمتنا و علی التقی شملنا بمحمد و اله الطاهرین.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

مقام دوم: در بیان اصول و ظایف عملیه مبعوثان ملت بر وجه اجمال لازم است اصول و ظایف سیاسیة عصر غیبت را با اغماض از مغصوبیت مقام بیان نموده، وظیفه حالیه را از آن اقتباس کنیم:

اول و اهم تمام وظایف این باب ضبط و تعدیل خراج و تطبیق دخل و خرج مملکت می باشد. از بدیهیات است که حفظ نظام و تحفظ بر حوزه و بیضه اسلام جز به ترتیب قوای نظمیه و حفظیه و

۱. بدترین مردم کسی است که دین خود را به دنیای دیگران بفروشد.

تهیه استعدادات داخلیه و سرحدیه غیر ممکن است، و توقف تمام ترتیبات مذکوره به تصحیح و تعدیل خراج و ضبط آن از حیف و میل و صرف در مشتهیات شخصی و ارادات طاغوتیه از واضحات می باشد. حضرت سید اوصیاء علیه افضل الصلوة والسلام در طی فرمان مبارک که به مالک اشتر رضوان الله علیه هنگام تفویض ولایت مصر به او شرف اصدار فرموده اند و متضمن دستورات کلیه است در خصوص خراج چنین مقرر فرموده اند: و تفقد امر الخراج بما یصلح اهلہ، فان فی صلاحہ و صلاحہم صلاحاً لمن سواہم، ولا صلاح لمن سواہم الا بہم، لان الناس کلہم عیال للخراج و اهلہ الی ان قال صلی الله علیہ، و من طلب الخراج بغیر عمارۃ اخرج البلاد و اهلک العباد و لم یستقم امرہ الا قلیلاً^۱ الی آخر ما کتبہ صلوات الله علیہ.

۱. کار مالیات را با دقت رسیدگی و بررسی نما، به طوری که وضع مالیات دهندگان اصلاح و سر و سامان یابد. چون تنظیم و اصلاح وضع مالیات و مالیات دهنده سر و سامان و اصلاح دادن دیگران است. وضع طبقات دیگر اصلاح نمی شود مگر به وسیله اصلاح کار مالیات دهنده، چون عموم مردم سر سفره این طبقه مولد نشسته و بار بر اینها می باشند - و باید توجه تو درباره آبادی زمین بیشتر و رساتر باشد از توجه در جلب مالیات، چون بودجه تأمین نمی شود و مالیات پرداخته نمی گردد مگر به وسیله آبادی زمین و حکومتی که مطالبه مالیات نماید بدون عمران زمین، کشور را رو به ویرانی و مردم را به نابودی می کشاند، و کارش بوی همیشه سر و سامان و دوام پیدا نمی کند! (حکومت های عاقل و صالح و مستقیم می کوشند که سطح تولید را بالا آورند و بنیة تولیدکننده را قوی سازند، تا بار تحمل طبقات دیگر را به آسانی بکشند، و حکومت های سفیه و فاسد و واژگون، بنیه تولید و مولد را ضعیف می سازند و شیرہ حیات آنان را می کشند و طبقات اشراف را قوی می سازند. منظرہ پیکرہ این اجتماع تیرہ بخت انسانی را می ماند که پیکرہ و شکم گنده او را پاهای لاغر و ضعیف حمل می کند اگر چند قدمی راه برود بالاخره

ظاهر است که چنانچه در صدر اسلام بعد از هجرت و قبل از فتوحات اسلامیه و استیلای مسلمین بر اراضی خراجیه مفتوحة العنوة سیره مقدسه نبوت ختمیه صلوات الله علیها، بر بسط و توزیع مصارف لازمه نوعیه بر عموم مسلمین، و معاهدین من الیهود و غیرهم، به اندازه تمکن و دارایی به نسبت متساویه مستقر گردید و التزام به آن هم از شروط معاهده با معاهدین بود. حتی تشریف فرمایی حضرتش به حصن یهودیان بنی نضیر هم برای مطالبه حصه زدیة وارده بر مسلمین بود که به موجب عهدنامه دادنی بودند و بالاخره به نقض عهد نمودن آنان و جلاء دادنشان مؤدی گردید.^۱

ساقط می شود، یا برای نگهداری موقت خود باید دست گذاری به سوی دیگران دراز کند. دست طمع (و گدایی) چه پیش **کسان** می کنی دراز - پل ساختی که بگذری از آبروی (و استقلال و شرافت) خویش!!

۱. در سال چهار هجری رسول اکرم (ص) منذرین عمرو را با هفتاد یا چهل سوار برای دعوت قبایل بنی عامر و بنی سلیم به سرزمین آنان فرستاد. چون به آن سرزمین رسیدند در سایه غاری منزل گزیدند. یکی از افراد مسلمانان نامه رسول خدا را گرفت و رفت در میان چادرهای قبایل و آنان را با بانک رسا خواند و دعوت به توحید و اسلام نمود. هنوز سخنش تمام نشده بود که نیزه ای از گوشه یکی از چادرها بیرون آمده پهلوی وی را شکافت و از سوی دیگر سر برآورد، و به خون خود غلطید - و گفت الله اکبر فزت و رب الکعبه - و جان سپرد. عامر بن طفیل یکی از سران قبیله، برای جستجوی دیگر مسلمانان از قبایل کمک خواست. قبیله بنی عامر از جهت پیمانی که داشتند اجابتش نکردند، دیگر قبایل با او حرکت کردند تا مسلمانان را در سایه غار یافتند. جنگی در گرفت و همه مسلمانان که از برگزیدگان بودند شهید شدند جز کعب بن زید که نیمه جان خود را نجات داد. عمرو بن امیه و مردی از انصار با بار و بنه در سرزمین دورتری، از رفقای خود بی خبر بودند. در فضا لاشخورهایی را دیدند که در نقطه معین به پرواز در آمده اند چون

همین طور در این عصر چون اراضی خراجیه مفتوحه العنوة علاوه بر آنکه عیناً مجهول است استقرار ید مالکانه متصرفین و احتمال استناد آن به نقل صحیح شرعی بر فرض معلومیت عین هم مانع از اجرای احکام مقررہ در باب اراضی خراجیه است، لهذا وظیفهٔ حالیه در تصحیح عمل مالیه منحصر است که بر طبق همان سیرهٔ مقدسه صدر اسلام مصارف لازمه نظم و حفظ مملکت و اخراجش از حلق غنیمان خارجی که به وسیلهٔ خیانت‌های مملکت فروشان بلعیده‌اند صحیحاً تعیین شود و به تعدیل صحیح و ممیزی علمی به نسبت متساویه و به اندازه انتفاع از تمکن و دارایی بر طبقات ارباب مستغلات و تجارات و مواشی و غیرهم توزیع و از برای طبقات

نزدیک آمدند برادران خود را در خون آغشته دیدند. مرد انصاری شمشیر کشید و یک تنه جنگید تا کشته شد، و عمرو بن امیه را به اسیری گرفتند چون خبر داد که از قبیلهٔ ضمیر است عامر بن طفیل موی سرش را تراشیده آزادش کرد. عمرو در بازگشت در سایهٔ فرود آمد و دو مرد از بنی عامر نیز در آنجا فرود آمدند. عمرو آنها را غافل ساخت و هر دو را به خونخواهی مسلمانان کشت، و از پیمانی که بنی عامر با مسلمانان داشتند آگاه نبود. بنی عامر دیه دو کشته خود را درخواست نمودند، رسول خدا (ص) با چند تن از اصحاب به سوی قباء و قلعهٔ یهود بنی النضیر رهسپار شد تا از آنان کمک مالی بطلبد؛ آنها هم پذیرفتند. چون با هم برای گرد آوردن مال جمع شدند، اندیشه دیگری بر ایشان روی داد و آن کشتن رسول خدا بود. با هم گفتند از این فرصت و تنهایی او باید استفاده کرد. کسی را گماشتند که از بالای پام قلعه سنگی به سوی آن حضرت که در کنار دیوار نشسته بود پرتاب کند. آن حضرت به اندیشهٔ آنان آگاه شد و از کنار دیوار برخاست و به سوی مدینه رهسپار شد، و مسلمانان قلعهٔ آنان را محاصره نمودند، و منافقینی که یهود را نهانی به مقاومت می‌خواندند کمک نکردند. چون تاب مقاومت در خود ندیدند کوچ کردن را بر کشته شدن برگزیدند و با اموال سبک و پر بهای خود، به سوی شامات کوچ داده شدند.

کارگزاران و متصدیان امور هم به اندازه لیاقت خدمتشان به نوع مقرر و ایصال گردد، و در جلوگیری از حیف و میل و صرف در انجام فسوق و فجور و مشتهیاتی که روزگار دین و دولت و مملکت و ملت را چنین تباه نموده مراقبت و نظارت کامله به عمل آید. بعد از تصحیح امر خراج به این کیفیت و تطبیق آن بر سیره مقدسه نبویه صلی الله علیه و آله به این ترتیب ادای آن بر هر مسلمان نظر به توقف حفظ و نظم بلاد اسلامی بر آن واجب است و گرفتن آن هم بر تمام طبقات متصدیان در صورت عدم تجاوز از اندازه لیاقت خدمت و عملشان حلال و بدون شبهه و اشکال خواهد بود.

اگرچه بدیهی است قناعت این دسته چپاولچیان و غارتگران معمم و کلاهی به مقدار مذکور بعد از اعتیاد به آن همه چپاولات و تطاولات مملکت ویرانه ساز و خانمان ملت برانداز، عاده از محالات است و به واسطه اندک دخول مبعوثان ملت در این وادی و قطع تیول و تسعیر و کاستن اندکی از تجاوزات فوق العاده، تمام این هنگامه ها برخاست!

لکن مع هذا امید است که چنانچه بعون الله تعالی و حسن تأییده حکیمانه در این باب اقدام و شالوده و اساس مطلب صحیحاً تأسیس شود و به وسیله احداث مکاتب و مدارس کافیه به جهات تربیت و تهذیب اخلاق و تکمیل قوای علمیه و عملیه عموم طبقات کارگزاران و نوع مسلمانان را در بطون طبقات لاحقه، به فطرت اصلیه اسلامیّه توان ارجاع و از رذایل موروثه از معاویه و سایر اغصان شجره ملعونه امویه توان تهذیب نمود، و وجوب ادای خراج مضروب برای حفظ و نظم ممالک اسلامیّه و حلیت بلکه لزوم صرفش در مصارف مذکوره را بعد از تعدیل و توزیعش به نهج مذکور و تفریقش به اندازه خدمت به نوع و حفظش از حیف و میل به عموم مسلمین، توان فهماند که بعون الله تعالی و حسن تأییده چنانکه در سایر حقوق واجبه الهیه عزاسمه به اقتضای دیانت اسلامیّه از ادای آن نوعاً تکاھل ندارند، همین طور نسبت به خراج هم بعد از تطبیق بر سنت مقدسه نبویه

همین رفتار را وظیفه و تکلیف دینی خود دانسته تهاون در ادای را روا ندارند و به حالت حالیه که اخذ و استیفاء و صرف آن چون همه بر طبق شهوات طاغوتیه و مظالم استبدادیه است لهذا حرام اندر حرام. بعد از این تصحیح و تسویه و تعدیه و ضبط و ترتیب، قیاسش نکنند و در ادای حقوق واجبه نوعیه که در شریعت مطهره حفظاً للنظام و صیانة لحوزة الاسلام تشریع فرموده‌اند کماینبغی اهتمام نموده اهمیت آن را از سایر تکالیف محضه رعایت کنند. لازم است جمله‌ای از فرمایشات و دستورالعملهای صادره از حضرت سید اوصیاء علیه افضل الصلوة والسلام را در این باب برای فهمیدن آنکه دیگران هر چه دارند از این سرچشمه فراگرفته و ماها چقدر به نفس خود ظالم و از تشیع به محض ادعا قناعت داریم ذکر شود. در همان خطبه مبارکه صادره در بیان حقوق والی بر رعیت و رعیت بر والی می‌فرماید:

اما بعد فقد جعل الله لي عليكم حقا بولاية امركم ولكم على من الحق، مثل الذي عليكم، فالحق اوسع الاشياء في التواصف و اضيقها في التناصف لايجري لاحدا لاجرى عليه ولا يجرى عليه لاجرى له، و لو كان لاحد ان يجرى له و لا يجرى عليه، لكان ذلك خالفا لله سبحانه دون خلقه، لقد رته على عباده و لعدله في كل ماجرت عليه صروف قضائه، و لكنه جعل حقه على العباد، ان يطيعوه و جعل جزائهم عليه مضاعفة الثواب تفضلا منه و توسعا بما هو من المزياد له.

ثم جعل سبحانه من حقوقه حقوقا افترضها لبعض الناس على بعض فجعلها تنكافى في وجوها، و يوجب بعضها بعضا و لا يستوجب بعضها الا ببعض و اعظم ما افترض الله سبحانه من تلك الحقوق حق الوالى على الرعية، و حق الرعية على الوالى، فريضة فرضها الله سبحانه لكل على كل، فجعلها نظاما لا لفتهم و عز الدينهم فليست تصلح الرعية الا بصلاح الولاية و لا تصلح الولاية الا باستقامة الرعية فاذا ادت الرعية الى الوالى حقه و ادى الوالى اليها حقا عز الحق بينهم، و قامت مناهج الدين و اعتدالت معالم العدل و جرت على اذلالها السنن فصلح بذلك الزمان و طمع في بقاء الدولة و ينست مطامع الاعداء و اذا غلبت الرعية واليها و اجحف الوالى برعيته اختلفت هنالك الكلمة و ظهرت معالم الجور و كثرت الادغال في الدين، و تركت محاج السنن فعمل بالهواء و عطلت الاحكام و كثرت علل النفوس، فلا يستوحش لعظيم حق عطل ولا لعظيم باطل فعل، فهناك تذلل الابرار و

تعز الاشرار و تعظم طبعات الله عند العباد، فعليكم بالتناصح في ذلك و حس التعاون عليه، فليس احدو ان اشدت على رضا الله حرصه و طال في العمل اجتهاده به بالغ حقيقة ما الله اهله من الطاعة له، و لكن من واجب حقوق الله على العباد النصيحة به مبلغ جهدهم و التعاون على اقامة الحق بينهم، الى ان قال صلواة الله عليه: و ان استخف حال الولاية عند صالح الناس ان يظن بهم حب الفخر و يوضع امرهم على الكبر الى ان قال صلواة الله عليه، فلا تكلموني بما تكلم به الجبابرة، الى اخر ما تقدم^۱

۱. خداوند برای من بر شما حقی قرار داده از جهت عهده‌داری زمام امر شما و برای شما بر من حقی است مانند حقی که بر شما می‌باشد. در توصیف و طرفداری میدان حق از هر چیزی وسیعتر است - همه دم از حق می‌زنند و خود را طرفدار آن می‌شمارند - و در هنگام انصاف میان خلق و عمل به آن دایره حق از هر چه تنگتر است - هر کس حق را در طرف خود محدود می‌نماید - به سود کسی اجرا نمی‌شود مگر آنکه به زیان او هم اجرا می‌شود، و به زیان کسی تمام نمی‌شود مگر آنکه به سود او هم خواهد تمام شد. اگر کسی باشد که حق برای او اجرا شود و بر او نباشد، هر آینه خالص برای خداوند سبحان است، نه خلق خدا؛ این برای قدرت او بر بندگان و عدل او در هر چیزی که بر او حوادث قضا و مشیتش جریان دارد، ولی خداوند حق خود را بر بندگان همین مقرر داشته که او را اطاعت نمایند و جزای اطاعت بندگان را افزایش ثواب گردانده. این افزایش ثواب به جهت تفضل و توسع در عنایت بیش از آن است که او تنها اهلیت آن را دارد.

سپس خداوند سبحان از حقوق خود حقوق واجبی را برای بعضی مردم نسبت به بعض قرار داده، و آن را از جهات گوناگون یکسان و متقابل داشته که بعضی موجب بعض دیگر است به‌طوری که قسمتی از این حقوق پایه نمی‌کرد مگر به‌وسیله قسمت دیگر. و برترین حقی که خداوند واجب فرموده، حق والی بر رعیت و حق رعیت بر والی است. این از واجبات حتمیه است که برای هر کس بر هر کسی، بعضی برای سامان دادن به هماهنگی و عزت دین می‌باشد. پس وضع رعیت روبه صلاح نمی‌باشد مگر به صلاحیت زمامداران و زمامداران روی صلاح نمی‌بینند مگر به انتظام و استقامت توده رعیت. چون رعیت حق والی را ادا کرده و والی حق رعیت را، حق روی می‌آید و نیرو می‌گیرد، و شاهراه‌های آیین باز و مستقیم، و

قواعد و فوائد مستفاده از هر یک از فقرات این خطبه مبارکه و مأخوذ بودن اصل علم حقوقی که حکمای اروپا تدوین نموده و بدان مباحثات دارند از اشباه و نظایر این خطبه مبارکه موکول به رساله علیحده است که بعون الله تعالی بعد از این خواهیم نوشت.

دوم: از اصول و مهمام و ظایف مذکوره تشخیص کیفیت قرارداد دستورات و وضع قوانین و ضبط تطبیق آنها بر شرعیات و تمیز مواد

→ پرچمهای عدل برپا می شود و کارها به مجاری طبیعی سیر می نمایند، و روزگار صالح و بقای دولت تأمین و دشمنان آزمند مایوس می شوند. و چون رعیت بر والی چیرگی نمود و والی نسبت به رعیت ستمگری و حق کشی پیش گرفت اختلاف کلمه پیش می آید و نمونه های برجسته ستمگری آشکارا گردد و دغلکاری در دین افزایش یابد و راههای روشن سنن (ملی و دینی) از میان می رود و به هوی و هوس رفتار و قوانین تعطیل می شود و بیماریهای نفسی و اخلاقی فزونی گیرد. در این محیط تعطیل حق هرچه مهم، و عمل به ناروا و باطل هرچه بزرگ! در مردم نگرانی ایجاد نمی نماید. در این اجتماع است که خدمتگزاران نیک ذلیل و اشار جنایتکار عزیز می شوند و آثار شومی که خدا نتیجه اعمال بندگان قرار داده بزرگ و عمومی می گردد. پس بر شماست پیوسته نصیحت به یکدیگر و کمک نیکو برای حفظ و اجرای حق؛ چه هیچ کس نیست - گرچه سخت برای رضای خدا حریص و در عمل خیر کوشا باشد - که بتواند به آنچه خداوند به حقیقت سزاوار است خود را برساند. ولی از حقوق واجب خدا بر بندگان همین است که تا می توانند به نصیحت و هوشیاری و کمک برای اقامه حق در میان خود بکوشند - تا آنجا که گوید - در نزد مردمان صالح پست ترین و فرومایه ترین حال زمامداران این است که گمان برود که در کارها نظرشان افتخارفروشی و شهرت طلبی و پایه کارشان بر تکبر و برتری جویی است - نه اصلاحات و نظر به مصالح به ملت - (تا آنجا که می گوید): پس با من سخن نگویید چنانکه با جباران سرکش سخن می گوید. تا آخر آنچه پیش گذشت.

قابلۀ نسخ و تغيير از ماعدای آن است.

بدان که، مجموعه وظايف راجعه به نظم و حفظ مملکت و سياست امور امت، خواه دستورات اولیۀ متکلفه اصل دستورالعملهای راجعه به وظايف نوعيه باشد، يا ثانويه متضمنه مجازات بر مخالفت دستورات اوليه، علی کل تقدير، خارج از دو قسم نخواهد بود چه بالضرورة يا منصوصاتی است که وظیفۀ عملیۀ آن بالخصوص معین و حکمش در شریعت مطهره مضبوط است، و یا غیر منصوصی است که وظیفۀ عملیۀ آن به واسطۀ عدم اندراج در تحت ضابط خاص و میزان مخصوص غیر معین و به نظر و ترجیح ولی نوعی موکول است. واضح است که همچنان که قسم اول نه به اختلاف اعصار و امصار قابل تغییر و اختلاف و نه جز تبعد به منصوص شرعی الی قیام الساعة وظیفه و رفتاری در آن متصور تواند بود، همین طور قسم ثانی هم تابع مصالح و مقتضیات اعصار و امصار و به اختلاف آن قابل اختلاف و تغییر است، چنانچه با حضور و بسط ید ولی منصوب الهی عز اسمہ حتی در سایر اقطار هم به نظر و ترجیحات منصوبین از جانب حضرتش صلوات الله علیه موکول است در عصر غیبت هم به نظر و ترجیحات نواب عام یا کسی که در اقامۀ وظايف مذکوره عمن له ولایة الاذن مأذون باشد موکول خواهد بود و بعد از کمال وضوح و بداہت این معنی فروع سیاسیه مترتبه بر این اصل بدین ترتیب است.

اول) آنکه قوانین و دستوراتی که در تطبیق آنها بر شرعیات کماینبغی باید مراقبت و دقت شود فقط به قسم اول مقصور و در قسم دوم اصلاً این مطلب بدون موضوع و بلامحل است.

دوم) آنکه اصل شورویتی که دانستی اساس سلطنت اسلامی به نص کتاب و سنت و سیره مقدسه نبویه صلی الله علیه و آله مبتنی بر آن است در قسم دوم است و قسم اول چنانچه سابقاً اشاره شد رأساً از این عنوان خارج و اصلاً مشورت در آن محل ندارد.

سوم) آنکه همچنانکه در عصر حضور و بسط ید حتی ترجیحات ولایه و عمال منصوبین از جانب ولی کل صلوات الله علیه، ملزم قسم دوم است به همین جهت است که اطاعت ولی امر علیه السلام را در آیه مبارکه: *اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم*^۱ در عرض

۱. آیه ۵۹ سوره نساء - آیه قبل این است: *ان الله یامرکم ان تأدوا الامانات الی اهلها و اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل...*

مضمون این دو آیه: خداوند شما را امر می کند که امانتها را به اهلش دهید و چون میان مردم حکومت کنید به عدل حکومت نمایید. خداوند نیکو پند می دهد شما را، خداوند به هر چیز شنوا و بیناست، - ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا را اطاعت نمایید، و رسول و اولوالأمر از خود را. پس اگر در چیزی اختلاف میان شما روی داد آن را به خدا و رسول برگردانید، اگر ایمان به خدا و روز جزا دارید، این خیر، و نیکوتر مال اندیشی است:

مخاطب به خطابه های آیه قبل که دستور ادای امانت و حکومت به عدل است اگر عموم مسلمانند، زمینه برای آیه بعد، و دستور اطاعت می باشد. و مقصود از الامانات، جمع با الف و لام مفید عموم، تمام حقوق است که هر حقی را به صاحب حق باید داد. مهمتر از همه تقسیم کارهاست که خداوند به گفته سقراط - در باطن زمین در سرشت هر کس استعدادهایی ذخیره نموده مانند فلزات، بعضی فلزها طلایی می باشند، بعضی نقره، و بعضی آهن - *الناس معادن کمعادن الذهب و الفضة* - این استعدادها و ذخایر معنوی هر یک برای کاری است، و آن برای صاحب آن استعداد است. پس مناصب این امانات الهی می باشد که باید به صاحبان لایق آن برگرداند. این صورت اجتماع همان است که خداوند می خواهد و مطابق قانون

اطاعت خدا و رسول صلی الله علیه و اله، بلکه اطاعت مقام رسالت و ولایت صلوات الله علیه را با هم در عرض اطاعت خالق عالم عزاسمه تعداد فرموده‌اند، بلکه از وجوه و معانی اکمال دین به نصب ولایت یوم‌الغدیر هم همین امر است. همین‌طور در عصر غیبت هم ترجیحات نواب عام و یا مأذونین از جانب ایشان لامحال به مقتضیات نیابت ثابته قطعیه علی کل تقدیر ملزم این قسم است و از

→ خلقت می‌باشد. کار زمامداری برای کسانی است که فلز طلایی هستند و قریحه خدایی دارند. این همان اولوالامر است که اطاعت آنها بر عموم مؤمنین واجب است، و کلمه «اولو» که در موارد معنویات و ذاتیات استعمال می‌شود، مانند اولوالالباب و اولوالنهی و اولوالعلم، دلیل بر همین مطلب است. پس اولوالامر در درجه اول کسانی هستند که دارای عصمت الهی باشند، و در مرحله بعد که دست از آنها کوتاه و وجودشان کمیاب است، کسانی می‌باشند که نیابت بحق و نمایندگی از آن شخصیت عالی داشته باشند، نه هر دزد راهزن و سفیه محکوم شهوت - و اگر مخاطب در آیه ادای امانت و اجرای حکومت، طبقه حاکمه مسلمانان باشند، آیه در مقام تعریف و توصیف اولوالامر است: که کسانی که حقوق خلق و امانات را تأدیه نمایند و به عدل حکومت کنند. از منکم - که دلالت برگزیده شدن از عموم مسلمانان از روی لیاقت است با قرائن دیگر آیات دلالت دارد که وظیفه مسلمانان با دسترسی نبودن به امام، انتخاب از بین خود امت، با شرایط و اوصاف مذکور است.

در آیه بعد می‌فرماید: آیا نمی‌نگری به کسانی که گمان می‌کنند که به آنچه بر تو و پیش از تو نازل شده ایمان آورده‌اند و حکومت نزد طاغوت - خودپرست مستبد - می‌برند با آنکه امر شده‌اند به او کفر ورزند: در مقابل خدا و رسول و اولوالامر طاغوت قرار گرفته - پس هر کس که از روی دستور و نقشه خدا به عدل حکومت کند اطاعتش واجب می‌باشد. در آیات بعد، سراسر راجع به اطاعت است که حق اطاعت تنها برای خداست و کسانی حق اطاعت شدن دارند که مجری امر خدا باشند. در آیه ﴿۱۱۱﴾ بعد از این آیات درباره مسلمانان سست اراده می‌فرماید: چون

این بیان به خوبی حال هفوات و اراجیف مغرضین که این الزام و التزامات قانونیه را شرعاً بلاملزم پنداشته، منکشف و ظاهر شد که جز کمال غرضانیت و یا عدم اطلاع به مقتضیات اصول مذهب منشأ دیگری ندارد.

چهارم) آنکه چون معظم سیاسات نوعیه از قسم دوم و در تحت عنوان ولایت ولی امر علیه السلام و نواب خاص یا عام و ترجیحاتشان مندرج و اصل تشریع شورویت در شریعت به این لحاظ است البته با توقف حفظ نظام و ضبط اعمال مغتصبه متصدیان و منع از تهاون و تجاوزشان بر تدوین آنها به طور قانونیت بر همین وجه متعین است، و قیام به این وظیفه لازمه حسبیه با این حالت حالیه و توقف رسمیت و نفوذ آن به صدور از مجلس رسمی شورای ملی سابقاً مبین شد که در عهده درایت کامله و کفایت کافیه مبعوثان ملت است، و با امضا و اذن من له الامضاء و الاذن چنانچه مشروحاً گذشت تمام جهات صحت و مشروعیت مجتمع، و شبهات و اشکالات مندفع، و مرجع مقننه و قوه علمیه بودن هیئت منتخبین ملت هم به این معنی است، و واهی بودن شبهات مغرضانه: که تقنین قوانین را

حادثه‌ای از خوف و امنیت پیش آید آن را منتشر می‌نمایند، و اگر آن را به رسول و اولوالامر خود برگردانند آنان که در این امور استنباط می‌کنند به وظیفه نسبت به آن علم دارند - به طور مسلم این امر، حوادث سیاسی است که گاهی کتمان آن لازم، گاهی باید در معرض افکار عموم قرار گیرد، و این تکالیف را رسول و اولوالامر - که به صریح آیه - مجتهدین و اهل استنباط در امور سیاست‌اند می‌دانند. در این آیه استنباط و اجتهاد در امور سیاست تصریح شده و از اوصاف لازم اولوالامر قرار گرفته و کلمه استنباط در قرآن در همین مورد آمده!!

اقتراحانه و دل‌بخواهانه مقابلی با دستگاه نبوت شمرده بودند، از این بیان مزید اعلی ماسبق ظاهر و هویدا و وجوب حسبی این وظیفه نظر به توقف حفظ نظام و ضبط تصرفات مغتصبه بر آن آشکار گردید.

پنجم) آنکه چون دانستی قسم دوم از سیاست نوعیه در تحت ضابط و میزان معین غیر مندرج و به اختلاف مصالح و مقتضیات مختلف و از این جهت در شریعت مطهره غیر منصوص و به مشورت و ترجیح من له ولایة النظر موکول است، پس البته قوانین راجعه به این قسم، نظر به اختلاف مصالح و مقتضیاتش به اختلاف اعصار لامحاله مختلف و در معرض نسخ و تغییر است و مانند قسم اول مبنی بر دوام و تأیید نتواند بود. از اینجا ظاهر شد که قانون متکفل وظیفه نسخ و تغییر قوانین به این قسم دوم مخصوص، و چقدر صحیح و لازم و بر طبق وظیفه حسبیه است و الحق موجب کمال حیرت است که غیر مطلعین به دقایق اسلامیة چگونه این چنین وظایف دقیقه را استفاده و صحیحاً ترتیب نمودند. و از این عجب‌تر آنکه منتحلین اسلام چگونه از لوازم و مقتضیات اصول مذهب غفلت و یا تغافل و تجاهل نموده مغالطه تردیدیه خیلی بی‌ربط که آیا این نسخ و تغییر عدول از واجب به حرام و یا از حرام به واجب و یا از مباح به مباح دیگر است؟ برای تشویش اذهان عوام القاء، و بر هر تقدیر نغمه مضحکه سرودند!! چه دانستی که این نسخ و تغییر از تمام شقوق تردید مغرضانه مذکوره خارج و از باب عدول از فرد واجب است به فرد دیگر و قدر مشترک آنها که حفظ نظام و سیاست امور امت است واجب حسبی، و اختیار افراد تابع خصوصیات مصالح

و مقتضیات اعصار و به ترجیح من له ولایة النظر موكول و با اصلحیت و از جهت فرد دیگر البته، عدول لازم خواهد بود.

سوم: از وظایف لازمه سیاسیة تجزیة قوای مملکت است که هر یک از شعب وظایف نوعیه را در تحت ضابطه و قانون صحیح علمی منضبط نموده، اقامه آن را با مراقبت کامله در عدم تجاوز از وظیفه مقرر به عهده کفایت و درایت مجربین در آن شعبه سپارند و اصل این تجزیه را مورخین فرس از جمشید دانسته‌اند. حضرت سید اوصیا علیه افضل الصلوة والسلام هم در طی فرمان تفویض ولایت مصر به مالک اشتر رضوان الله علیه امضا فرموده می‌فرماید: واعلم ان الرعية طبقات لا یصلح بعضها الی بعض و لا غنی ببيعها عن بعض، فمنها جنود الله و منها کتاب العامة والخاصة، و منها قضاة العدل و عمال الانصاف والرفق، و منها اهل الجزية و الخراج من اهل الذمة و مسلمة الناس، و منها التجار، و اهل الصناعات، الى ان قال صلوات الله علیه فالجنود باذن الله حصون الرعية و زین الولاية و عزالدین و سبل الامن و لیس تقوم الرعية الا بهم ثم لا قوام للجنود الا بما یرج الله لهم من الخراج الذی یقوون به فی جهاد عدوهم، و یعتمدون علیه فیما یصلحهم، و یرجون وراء حاجتهم ثم لا قوام لهذین الصنفین الا بالصنف الثالث من القضاة و العمال و انکتاب لما یحکمون من المعاهد و یجمعون من المنافع و یؤمنون علیه من خواص الامور و عوامها و لا قوام لهم جمیعاً الا بالتجار، و ذوی الصناعات، الى اخر ما کتبه صلوات الله علیه.^۱

۱. بدان ای مالک که توده ملت طبقاتی هستند که اصلاح بعضی آنها وابسته به اصلاح بعضی دیگر است، و طبقه‌ای از طبقه دیگر بی‌نیاز نیستند. یک طبقه از ملت ←

اندراج تمام شعب وزارتخانه‌های حالیه دول متمدنه در اصناف مذکوره ظاهر است، چه بالضروره شغل وزارت داخلیه و مالیه و دفتر در تحت عنوان کتاب مندرج، و جمیع محاکم در تحت عنوان قضاوت داخل، وزارت خارجه در آن عصر بی محل بود.

بعد از این فرمایشات برای متخبین به جهت ریاست هر یک از اصناف مذکوره اوصافی اعتبار فرموده که در این جزء زمان از کبریت احمر نایاب تر است! چقدر سزاوار است — چنانچه مرحوم حضرت آیت الله العظمی سیدنا الاستاد علامه آقای میرزای شیرازی قدس سره، غالباً به مطالعه این فرمان مبارکه و سرمشق گرفتن از آن مواظبت می فرمود — همین طور تمام مراجع امور شرعیه و سیاسیه هر کس به اندازه مرجعیتش این سیره حسنه را از دست نداده و این فرمان مبارکه را که به نقل موثقین اروپاییان ترجمه‌ها نموده و در استنباط قوانین سرمشق خود ساخته‌اند، کان لم یکن شمارند.

سپاهیان خداوندند، طبقه دیگر نویسندگان و دفترداران کارهای عمومی و خصوصیند، طبقه دیگر داوران و دادخواهان عدالت و کارمندان انصاف و مدارا هستند، طبقه دیگر اهل جزیه و مالیاتند از غیر مسلمان ذمی و مسلمانان، طبقه دیگر بازرگانان و صنعتگرانند. تا آنجا که گوید: پس سپاهیان به اذن خداوند دژهای محکم ملت و زینت زمامداران و عزت دین و وسیله امنیتند. تکیه‌گاه و قوام رعیت تنها به این طبقه است و قوام سپاهی به مالیاتی است که خداوند برای آنها صادر نموده که به وسیله آن در جهاد دشمن نیرومند شوند و برای اصلاح امور خود بر آن تکیه کنند و جلوگیری احتیاجاتشان باشد. سپس این دو صنف — سپاهی و طبقه مالیات‌دهنده مولد — پایداری و بقایشان به صنف سوم است که قضات و کارمندان و دفترداران باشند (این صنف سوم مرکب از دو طبقه است چنانکه گذشت) چون این صنف سوم است که پیمانها و قراردادها را می‌بندد و بهره‌ها را جمع می‌کند، و از جریانها و امور خصوصی و عمومی مطلع و محل اطمینان است. و جمیع این اصناف تنها قیام و قوامشان به بازرگانان و صنعتگران است. تا آخر آنچه مرقوم و دستور فرموده...

خوب است در استقصاء اصول وظایف سیاسیة عصر غیبت به آنچه ذکر شد قناعت و بقیه را به عهده درایت مبعوثان ملت و هیئت مجتهدین نظار - بعد تحدیده و تشییده - بعون الله تعالی و حسن تاییده، موکول داریم.^۱

۱. خلاصه توضیح فصل پنجم:

در این فصل راه مشروعیت و صحت اعمال و اوصاف وکلا و وظیفه ملت و وظایف وکیل بیان شده.

مطلب اول: در صحت و مشروعیت و نافذ بودن آراء و تصمیمات وکلا کافی است که مجاز از طرف مجتهد باشند و یا مجتهدین در طرح مطالب و تصویب با آنان شرکت نمایند. و اما شرایط و اوصاف وکیل سه چیز است:

اول - از جهت علمی - وکیل باید در فن سیاست مجتهد و به حقوق بین الملل و جریان سیاست کاملاً بصیر باشد، و با انضمام شخصیت‌های سیاسی با قدرت استنباط فقه‌های قوه متفکره و مغز راهنمای کشور تشکیل می‌شود.

دوم - آلوده به اغراض مالی و طمع‌ورزی و جاه‌طلبی نباشد تا وکالت را وسیله جمع ثروت و اعمال نفوذ قرار دهد. اگر نمایندگان آلوده به این اغراض پست باشند استبداد فردی تبدیل به استبداد جمعی می‌شود و این خطرناکتر است؛ علاوه بر این باید شجاع و باگذشت باشد.

سوم - نسبت به دین و استقلال کشور اسلامی و نوع مسلمانان غیور باشد، و حیثیات عمومی را بیش از حیثیات شخصی محترم شمارد و اقلیتهای رسمی هم که برای تکمیل شوری باید انتخاب شوند باید حائز این شرایط - غیر از کیش - باشند، خلاصه آنکه در وکیل عدالت و تقوای سیاسی و اجتماعی شرط است، و افراد ملت برای انتخاب چنین مردمی باید چشم و گوش خود را باز کنند و مصلحت حال و آینده کشور را در نظر داشته باشند و خدا را ناظر اعمال خود بدانند.

مطلب دوم: راجع به وظایف منتخبین ملت است. باید دید در عصر غیبت اگر نواب عام مبسوط‌الید باشند چه می‌کنند؟ منتخبین با اذن، همان وظایف را باید انجام دهند، سه وظیفه است که اصول وظایف وکلا می‌باشد:

→ (۱) مهمترین وظیفه ضبط و تعدیل مالیات و تطبیق دخل و خرج است. واضح است حفظ انتظامات داخلی و تهیه قوای دفاعی و احقاق هر حقی وابسته به امور مالی و تنظیم بودجه است که هم باید به طور عادلانه گرفته و هم از حیف و میل انگلهای مفتخوار محفوظ بماند. امیرالمؤمنین (ع) در دستور به مالک اشتر می گوید: تنظیم خراج پایه تمام اصلاحات است. در صدر اسلام و پیش از فتوحات، سیره رسول اکرم (ص) بر توزیع مالیات بر مسلمانان و ذمیهای صاحب مکتب بوده پس از فتح بیشتر راه درآمد اراضی مفتوحه و جزیه بر معاهدین بود، ولی امروز اراضی مفتوحه مجهول است و کسانی که در تصرف دارند ممکن است از طریق مشروع اجازه عمومی و خصوصی متصرف باشند و به فرض معلوم بودن چون به دست مسلمانان است مورد تعلق خراج نیست. (و زکوات و اخماس هم شاید بیش از مصرف در موارد مخصوص نباشد و با توسعه احتیاجات وافی نگردد)، پس راه منحصر است به همان سیره نبویه: اولاً سرمایه های عمومی را ملت با اتحاد در قوا از گلوئی بیگانگان و ایادی پست آنان بیرون بیاورد و کمی بودجه به حسب تمکن بر طبقات توزیع گردد، و به سپاهیان و کارمندان از روی حسن خدمت و مقدار احتیاج داده شود. با این ترتیب از باب مقدمه حفظ کشور دادن مالیات بر هر مسلمانی واجب می شود، و مصرف نمودن کارمندان هم به حسب احتیاج و لیاقت حلال است. (از این راه شکاف میان دین و دولت از میان می رود و دل و دست مردم هماهنگ می شود و کارها در مجرای صحیح روبه صلاح می رود)، گرچه طبقات و خانواده هایی که به خوردن و بردن سرمایه های عمومی خوی گرفته اند همین که راه سوءاستفاده شان بسته شد هنگامه ها برپا می سازند ولی با تربیت صحیح فرزندان کشور و بیداری عموم ملت شاید این اساس استقرار یابد.

(۲) وظیفه تقنین قوانین و تنظیم دستورات است. کلیه قوانین یا در تحت عناوین کلی و جزئی شرعی مندرج است یا عناوین کلی و منصوصات شرعی درباره آن نیست. قسمت نخست باقی و ثابت است و راهی جز تعبد نسبت به آن نیست؛ قسمت دوم به حسب اختلاف زمان و حوائج مختلف می شود و قابل نسخ و تغییر است چنانکه در زمان پیغمبر اکرم (ص) و حضور و بسط ید ولی، مأمورین و

→ نمایندگان منصوب در پیشامدها حق نظر و رأی داشتند، در زمان غیبت هم نواب عام یا مأذونین، این حق را دارند چون این مطلب ثابت و واضح شد پنج فرع بر آن مترتب است:

اول) آنکه آنچه از قوانین که باید در تطبیقش با شرع دقت شود منحصر به قسم اول است.

دوم) آنکه تأسیس شوری راجع به قسم دوم است و قسم اول از عنوان شوری خارج است.

سوم) آنکه چنانکه در عصر حضور آراء و ترجیحات عمال و ولات الزام آور است همچنین در زمان غیبت، دستور به اطاعت از اولوالامر پس از دستور به اطاعت خدا و رسول و سنت مفید همین معناست، و یکی از معانی تکمیل دین هم در روز غدیر همین است.

چهارم) آنکه چون سیاسات نوعی و انتظام امور و ضبط اعمال غاصبین که از امور حسبه واجب است بر تنظیم این دستورات متوقف است پس با انضمام و اذن اهلش از جهت مشروعیت و الزام بی‌اشکال است و برای شبهات واهی راهی نیست.

پنجم) چون افراد و مصادیق دستورات و قوانین موضوعه بشری به حسب مصالح زمان و سیاست روز است پس در معرض تغییر و تبدیل و نسخ می‌باشد. آنچه دائماً واجب و لازم است از جهت حسبی بودن همان کلی و قدر مشترک است، پس شبهه‌ای که پیش آورده‌اند که: در تبدیل و نسخ عدول از حرام به واجب و یا از واجب به حرام یا از مباح به مباح است؟ بی‌ربط و غیر وارد می‌باشد زیرا در این تغییرات به حسب مصالح عدول از یک فرد واجب به فرد دیگر است.

۳) از وظایف لازمه مجلس تجزیه قوای کشور است، و مقصود از تجزیه تقسیم قواست به‌طوری که وظایف هر کدام روشن و مبین و صریح باشد و در کار یکدیگر هیچ‌گونه دخالت نداشته و مسئول انجام وظایف خود باشند. این تقسیم قوا در دستور امیرالمؤمنین علیه‌السلام به مالک اشتر صریح و روشن بیان شده (دستور امیرالمؤمنین (ع) در جزئی و کلی سیاست و تنظیم امور کشور، پس از آنکه مالک



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

→ به وسیله سم در بین راه مصر شهید شد، به دست حکومت اموی افتاد و سرمایه گرانبهایی بود برای دولت اموی. پس از آنکه دولت اموی در شرق منقرض شد و در غرب - اندلس - تأسیس گردید در آنجا مورد استفاده بود و اروپاییان به آن پی بردند).

خاتمه

و اما خاتمه مشتمل بر دو مقصد است:
مقصد اول در استقصاء قوای ملعونه استبداد

اول: از آن قوی که اصل و منشأ و روح تمام آنهاست جهالت و بی علمی ملت به وظایف سلطنت و حقوق خود می باشد. بدیهی است چنانچه علم سرچشمه تمام فیوضات و سعادات است جهل هم منشأ و منبع تمام شرور و موصل به اسفل درکات است. جهل است که انسان را به بت پرستی و تشریک فراعنه و طواغیت با ذات احدیت تعالی شانه در اسماء و صفات خاصه الهیه عزاسمه وا می دارد. به واسطه جهل است که انسان بیچاره آزادی خدادادی و مساواتش در جمیع امور باجبار به و غاصبین حریت و حقوق ملیه را رأساً فراموش و به دست خود طوق رقیبتشان را به گردن می گذارد، بلکه این اعظم مواهب و نعم الهیه عزاسمه و اهم مقاصد انبیاء و اولیاء علیهم السلام را موهوم می شمارد. نادانی و جهالت است که این بهیمه صفت و دیو سیرت انسان صورت را به بذل تمام قوا و دارائیش در استحکام اساس اسارت و رقیت خودش وادار و به جای آنکه با برادران دینی و وطنیش در استنقاذ حریت و تخلص خود از این اسارت و رقیت و حفظ دین و

و طنش همدرد و همدست باشد، به ریختن خون و نهب اموال و هتک اعراضشان همت می‌گمارد!

چنین بی‌دینی و بی‌ناموسی و ظالم‌پرستی و اشنع انحاء راهزنی را شجاعت و شهامت بلکه خدمت به وطن و دولت و موجب سربلندی و شرافت هم می‌پندارد. مانند اراذل کوفه و اوباش شام به قتل و اسر علما و سادات و اختیار و احرار و هتک اعراض و نهب اموالشان افتخار و از اندراج در عداد یزیدیان هیچ پروا ندارد. بی‌ادراکی و غباوت است که این صنف حیوان دوپا و اضل از انعام به جای جانفشانی در حفظ دین و حراست وطن اسلامی با دشمنان روسی که جز اعدام دین و دولت و استیصال ملت و بلعیدن مملکت همتی ندارند همدست و به اسم دینداری و یا دولتخواهی چنین شنايع را برپا می‌دارد! مسجودیت فراعنه و طاغیان، معبودیت گاو در هندوستان، مالک رقاب شدن امویه و عباسیه و اخلافشان، و اتباع کل ناعق بودن ایرانیان، بلکه نوع اسلامیان، گناه بخشی پایان و پادریان در فرنگستان، به انتظار نبی موعود نشستن یهودیان، مفعول من اراد را خالق عالم و فاعل مایرید دانستن از لیان و بهائیان، و پیروی و تبعیت مسلمین از ظالم پرستان زمان و بقایای خوارج نهروان، الی غیر ذلک من الشنايع، همه از این ام‌الشروع و الامراض ناشی و از ابتدا تا انقراض عالم هر بلایی که بر سر هر امت آمده و بیاید از این مادر متولد و از این منشأ برپا می‌شود و احصاء شمه‌ای از آنها خارج از وضع رساله و محتاج به دفاتر و طومارهاست.

دوم: از آن قوای ملعونه که بعد از جهالت ملت از همه اعظم و علاجش هم به واسطه رسوخش در قلوب و از لوازم دیانت محسوب بودن، از همه اصعب و در حدود امتناع است، همان شعبه استبداد دینی است که اجمالاً در مقدمه مسبین و حقیقتش را هم دانستی که عبارت از ارادات خودسرانه است که منسلکین در زی سیاست روحانیه به عنوان دیانت اظهار و ملت جهول را به وسیله فرط جهالت وعدم خبرت به مقتضیات کیش و آیین خود به اطاعتش و امی دارند؛ و هم دانستی که این اطاعت و پیروی چون غیر مستند به حکم الهی عزاسمه است لهذا از مراتب شرک

به ذات احدیت و به نص آیه مبارکه: اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله والمسیح بن مریم. و اخبار وارده در تفسیرش به عبودیت آنان و در عنوان روایت شریفه مرویه در احتجاج هم مندرج است. اصل ابتداع و اختراع این قوه میثومه و اعمالش در اسلام از بدع معاویه است که از برای مقابله با سرور اوصیاء علیه افضل الصلوة والسلام عده‌ای از دنیاپرستان از قبیل عمروعاص و محمد بن مسلم و مسلم بن مخلد و مغیره بن شعبه و اشباههم را که در انظار عوام امت در عداد صحابه محسوب و در مغلطه کاری به اسم دینداری به واسطه اتصاف به صحابیت نفوذ و مطاعیت داشتند، در تفریق کلمه و معارضه با مقام ولایت سلام الله علیه با خود همدست نمود، و هم از دسته دیگر ابوموسی اشعری که از معیت علیه ایشان مأیوس بود به همان اعتزال و تقاعدشان از نصرت حق و خذلان شاه ولایت علیه السلام و تزهّد صوری به ترک نصرت و خذلان حضرتش به خرج بسی خردان امت دادن قناعت نمودند، و به وسیله معیت آن دسته دنیاپرست با او و سکوت و اعتزال این دسته دیگر، رفته رفته اساس استبداد و تحکّمات خود سرائه را در اسلام استحکام و حتی سب آن حضرت علیه السلام را هم بر منابر و مسلمین رواج داد همه شنودند! و محض حفظ اعتبار خود و منفعت عاجله بر این کفر بّین، اعانت یا سکوت اختیار نمودند! شدت حاجت فراعنه و طواغیت اخلافش من الامویه و العباسیه و اخلافهم المقتصبین الظالمین، در تملک رقاب امت و محور احکام شریعت به آن مساعدت و این سکوت هر دو دسته را تکمیل و به مرور دهور و اعصار و نوادر حیل و افکار، اتحاد و ارتباط استبداد دینی موروث از امثال عمروعاص و ابوموسی با استبداد سیاسی موروث از معاویه و به هم آمیختگی و متقوم به هم بودن این دو شعبه استبداد و استعباد به درجه مشهوده و حالت حالیه رسید که همدستی با ظلمه و طواغیت موجب نفوذ و مطاعیت، و مساعدتشان به سکوت و عدم اعانت بر دفع ظلم مایه زهد فروشی و گرویدن عوام اضل از انعام است متهی گردید و لا بیان بعد البیان ولا اثر بعد عین، و لنعم ما قیل:

رگ رگ است این آب شیرین و آب شور

در خلایق می‌رود تا نفخ صور

و مضمون این بیت از اخبار طینت مأخوذ است.

سوم: از آن قوای ملعونه نفوذ دادن به شاه پرستی است در مملکت و به جای مراتب و درجات قوه علمیه و عملیه و سایر موجبات تفوق و امتیازات نوعیه اش مقرر داشتن، و مرجعیت امور لشکری و کشوری و سایر نوعیات مملکت را تابع این رذیله خبیثه قرار دادن و به اندازه مراتب و درجاتش منصب دادن و زمام امور را مفوض داشتن است. به درجه رسوخش اعمال این قوه ملعونه اهمّ مقدمات استعباد رقاب ملت و درجاتش هم به اختلاف درجات استعباد و تملک رقاب مختلف است. نفوذ شاه پرستی در مملکت است که نادانی و جهالت عمومیه را بی علاج و ریشه علم و دانش و سایر موجبات سعادت و حیات ملی را به واسطه عدم فایده بلکه مضر به ترقی بودن به کلی از مملکت برمی اندازد، تمام قوای ملیه را مضمحل و نابود و همه را در قبال غنیمان خارجی به منزله صعوه در چنگال شاهین و در تمام حوایج شبانه روزی محتاجشان می سازد. رسوخ این رذیله در رگ و ریشه ملت است که حتی منسلکین در زی اهل علم فضلا عن العوام با علم به قیام ضرورت دین اسلام بر غاصبیت و حرمت اعانت بر فعال مایشاء و حاکم مایرید بودن طواغیت امت معهدا به اقتضای جبلت ثانیه در این اعانت و ظلم که دانستی از اعظم کبایر و شرک به ذات حضرت احدیت عزا سمه است بی اختیار و به ترهات بافی و حفظ دینش نامیدن ساحت مقدسه دین مبین را لکه دار و حتی به بذل هستی در استحکام این بت پرستی من حیث لایشعر و ادارشان می نماید، نوعیات مملکت را تابع درجات این رذیله خبیثه قرار دادن است که هر رذل پست فطرت و دزد غارتگر و بی دانش و لیاقتی، به وسیله اظهارش زمام مهمام مملکت و رقاب ملت را مالک و بدون تعب و مشقت راهزنی، با کمال قوت و شوکت و از باب استحقاق و مالکیت دارایی آن اذلاء و ارقاء را انتزاع می نماید! و به واسطه کمال بی علمی و جهالت و پست فطرتی و رذالت و از غیرت دینی و وطنی بهره و نصیب نداشتن، و شرف استقلال و قومیت نشناختن، به طمع جزئی انتفاع شخصی و یا اندک چاپلوسی تمام مدخل و مخرج و شعب ثروت و مکنت و آبادانی مملکت و جمیع

جهات حفظ استقلال قومیت مسلمین بی صاحب را به وسیله امتیاز و معاهدات منحوسه به غنیم خارجی واگذار و ملت و دولت و مملکت را به حال تباه و روزگار سیاه ما ایرانیان اذل از قوم سبا می‌نشانند، تفرق کلمه هر دولت و ملت و توحش و تنفر هر سلطان و رعیت از همدیگر و به باد فنا رفتن هر سلطنت قدیمه قویمه به خیانت این دسته مردم و اعمال این قوه خبیثه و اتکال به آن مستند است! عدم وقوفشان در اغتصاب هستی و دارایی امت بر هیچ حد، موجب تنفر قلوب رعیت از سلطان است، و اهتمامشان در اظهار شاه پرستی و دولت خواهی و خود را حافظ و حارس سلطنت به خرج دادن و دفع هجوم و اغتیالات امت را وانمود نمودن موجب توحش سلطان است از رعیت؛ به ضرورت تجربت و تصفح تواریخ اعصار سابقه مال این توحش و تنفر و نتیجه نفوذ دادن به شاه پرستی در مملکت جز زوال و انقراض نباشد!

حضرت سید اوصیاء علیه افضل الصلوة والسلام در طی فرمان تفویض ولایت مصر به مالک اشتر رضوان الله علیه در وصف این دسته مردم چپاولگر و تحذیر از مساعدتشان می‌فرماید: و لیس احد من الرعیة اثقل علی الوالی مؤنة فی الرخاء، و اقل معونة لی فی البلاء، و اکره للانصاف و استل بالالحاف و اقل شکراً عند العطاء و ابطاً عند المنع و اضعف صبراً عند ملات الدهر من اهل الخاصة، و انما عمود الدین و جماع المسلمین و العدة للاعداء، العامة من الامة فلیکن صفوک لهم و میلک معهم.^۱

مراد از اهل خاصه همین دسته مفتخواران هستند که به عنوان دولت خواهی و شاه پرستی خود را به ولایه و مراجع حکومت می‌چسبانند، و هم در لزوم حسم

۱. و هیچ فردی از رعیت از حیث خرج و در حال امنیت و آسایش سنگینتر و در زمان ابتلا و آشوب از جهت کمک بی‌ارزشتتر و به انصاف بی‌رغبتتر و در مقام درخواست سمجتر، و زمان عطا ناسپاستر، و وقت جلوگیری از بخشش عذرناپذیرتر، و در هنگام پیشامدهای روزگار زیونتر از اطرافیان تملق‌گو و چاپلوس و نزدیکان مخصوص زمامداران نیست. تنها ستونهای محکم دین و جمعیت حقیقی مسلمانان و نیروی متمرکز در برابر دشمنان توده عمومی ملت است، باید صفا و صمیمیت تو با آنان و توجه قلبت به سوی آنان باشد.

ماده ايشان در همان فرمان مبارك مى فرمايد:

ثم ان للوالى خاصة و بطانة فيهم استيفار و تناول و قلة انصاف فى معاملة فاحسم مادة اولئك بقطع اسباب تلك الاحوال و لا تقطعن لاحد من حاشيتك و حامتك قطيعة و لا يطمعن منك فى اعتقاد عقدة تضر بمن يليها من الناس فى شرب او عمل مشترك يحملون مؤنته على غير هم فيكون مهنا ذلك لهم دونك و عيبه عليك فى الدنيا والاخرة و الزم الحق من لزمه من القريب و البعيد الى آخر ما كتبه صلوات الله عليه و آله الطاهرين.^۱

چهارم: از آن قواى ملعونه القاء خلاف فيما بين امت و تفریق كلمه ملت است. هر چند اصل این قوه خبیثه و اساسش و جهات و فعلیت خارجیه اش غالباً به شعبه استبداد دینی و مقداری هم به شاه پرستی مستند است و مستقلاً در عرض آنها نباشد، لکن چون تمام استعبادات واقعه در امم سابقه و این امت، به همین تفرق كلمه ملیه منتهی و قواى ثلثه سابقه به منزله مقدمات آن، و نتیجه مطلوبه از آنها همین تفرق و اختلاف و فى الحقیقه جزء اخیر علت و اصول سابقه معدات آن است. از این جهت در لسان آیات و اخبار تمام استعبادات را به همین تفرق كلمه

۱. سپس - برای زمامداران، نزدیکان مخصوص و مقربین درگاه است. خوی حق کشی و حق بری و چپاولگری و بی انصافی در معامله، در میان اینها می باشد. پس به وسیله از میان بردن این گونه احوال و اوضاع از بخشش و سپردن کارها به آنها و راه دادن در دستگاه، ریشه ماده این تبهکاران فاسد را قطع نما. به این حاشیه نشینان و اطرافیان، زمین و تیول نبخش. باید طمع اینها از تو بریده شود که بخواهند زمینهای را به قرارداد تصرف نمایند تا به کشاورزان ناتوان که در همسایگی آن زمین هستند از جهت آب و عمل مشترک زیان رسانند و در مخارج تحمیل کنند. اگر چنین کردی عیش و نوش و خوشی برای این زورگویان است و وبال آن در دنیا و آخرت بر تو است!

پایبند حق باش نسبت به کسی که پایبند حق است، چه از نزدیکان تو باشد چه از مردم دورا دور - تا آخر آنچه مرقوم فرموده.

ملیه و تشتت اهواء و اختلاف آراء مستند فرموده‌اند، قال عز من قائل: ان فرعون علا فی الارض و جعل اهلها شیعیاً یستضعف طائفه منهم یدبح ابنائهم^۱ کلمه مبارکه شیعیاً را، به معنی متفرقین، تفسر فرموده‌اند. دلالت آیه مبارکه بر ترتب فرعونیت و استعبادیه بودن سلطنت فرعون بر همین تفریق کلمه بسی ظاهر و هویداست.

حضرت سید اوصیاء علیه و آله افضل الصلوة والسلام در همان خطبه مبارکه قاصعه در تحقیق حقیقت سلطنت استعبادیه سابقاً (که در طی مقدمه نقل کردیم) فرمایشاتی فرموده‌اند که از برای معرفت داء و پی بردن بدواء لازم است همه را نقل کنیم: و صادقین دعوی تشیع و خالصین از اغراض استبدادیه و استعبادیه را به دستورالعمل امامشان آگاه و به شاعت ظالم‌پرستی و عدم موافقت در استفاده از حریت مغضوبه خود متنبه سازیم، قال صلوات الله علیه و آله:^۲

۱. آیه ۴ سوره قصص: به راستی فرعون در سرزمین طغیان کرد و مردم آن را دسته دسته و حزب حزب نمود (بعضی را تقویت می نمود) و دسته‌ای را ناتوان ساخت. فرزندان آنها را می کشت و زنان را زنده می داشت. - این نقشه فرعونیان است که مردم را دسته دسته می سازند و به جان هم می اندازند و خود به خر مراد سوار و با شتاب می رانند.

۲. در حذر باشید از عذابهای عبرت انگیزی که در نتیجه اعمال ناشایست و زشت بر سر ملل گذشته آمد. پس در خیر و شر احوال آنان را به یاد آورید: و بهره‌یزد که شما هم مانند آنان باشید. پس چون نیک در تفاوت احوال آنان تفکر نمودید - از سعادت و شقاوت و عزت و ذلت و ترقی و انحطاط آنچه - از تاریخ آنان استنباط کردید - که موجب عزت شأن آنان شد و شر دشمنان را برکنار نمود، و سایه عافیت به سرشان گسترد، و نعمت را به سویشان کشاند و رشته کرامت را بینشان وصل نمود، شما هم خود را به آن ملزم دارید: از اجتناب از تفرقه و التزام و ترغیب و توصیه به الفت و محبت. و از آنچه ستون فقرات (اجتماعی) آنها را در هم شکست و نیروی عمومی شان را سست نمود، اجتناب نمایید. از کینه‌توزی دلها و اختلاف (و برافراشتن) سینه‌ها و روی گرداندن نفسها و ناتوانی و خواری دسته‌ها به‌خوبی

واحذروا مانزل بالامم من قبلکم، من المثلثات بسوء الافعال، و ذمیم الاعمال فتذکر وافی الخیر و الشر احوالهم: واحذروا ان تكونوا امثالهم: فاذا تفکرتم فی تفاوت حالیه، فالزموا کل امر لزم العبرة بشأنهم، و زاحت الاعداء عنهم، و مدت العافیة فیہ علیهم، و انقادت النعمة، له منهم، و وصلت الکرامة علیہ حبلم من الاجتناب للفرقة واللزوم للالفة

حالات گذشتگان از مؤمنین را بررسی کنید: که در حال ابتلاء و آزمایشهای سخت چگونه بودند؟! آیا فشار آنان از همه سنگینتر نبود؟ آیا بیش از تمام مردم دنیا روزگارشان تنگ نشد؟ فراغت آنها را به بندگی گرفتند، پس سخت ترین عذاب را به آنها چشانند، و کاسه زهر آگین را جرعه جرعه به کامشان ریختند. پس پیوسته حالشان بدین منوال بود، در ذلت مرگبار و مقهوریت سلطه جبار به سر می بردند. نه حيله برای مقاومت و نه راهی برای دفاع داشتند! چون خداوند بردباری سخت آنها را در راه محبت، و تحمل ناملایمات را از ترس خدا مشاهده نمود، برای آنها از تنگنای گرفتاریها راه نجات باز نمود. پس به آنها به جای ذلت عزت و به جای هراس امنیت داد، سپس آنها پادشاهان فرمانروا و پیشوایان پرچم نما گردیدند. کرامت خداوند چنان به آنها رسید که اندیشه و آرزویی به آنان نمی رسید.

باز بنگرید: چگونه سران آنها گردهم جمع شدند، و اندیشه ها متفق و دلها رام و دستها کمککار شد، و شمشیرها به پشتیبانی یکدیگر برخاست و بصیرتها نافذ و عزیمتها واحد گردید؛ آیا آقایانی در اطراف زمین و پادشاهانی مسلط بر گردن جهانیان نشدند؟! «خانه آتاین «مالقانی و زمانه ما»

باز بنگرید: که مآل حال و پایان روزگارشان به کجا رسید: آن گاه که میانشان پراکندگی روی داد، و رشته الفتشان از هم گسیخت، و سخن و دلشان متفرق گشت، و شعبه ها و حزبهای گوناگون شدند و به جنگ یکدیگر برخاستند، خداوند لباس کرامتش را از پیکرشان بیرون آورد و سرچشمه نعمتش را قطع نمود. تنها داستانهای تاریخی آنان در صفحات تاریخ شما باقی ماند تا آئینه عبرتی برای عبرتگیران باشد!!

عبرت گیرید: به حال فرزندان اسمعیل و اسحق و اسرائیل (ع)، چقدر احوال ملل یکسان و داستانهای تاریخی در شباهت با هم نزدیک است؟! «خانه آتاین «مالقانی و زمانه ما»

تأمل کنید وضع آنان را در حال پراکندگی؛ آن شبهای دیجوری که کسریها و ←

والتحاض عليها و التواصى بها، و اجتنوا كل امر كسر فقرتهم، و اوهم منتهم، من تضامن القلوب و تشاحن الصدور، و تدابر النفوس، و تخاذل الايدي، و تدبروا احوال الماضين من المؤمنين قبلکم: كيف كانوا في حال التمحيص و البلاء؟ ألم يكونوا اثقل الخلاق اعباء، و اجهد العباد بلاء، و اضيق اهل الدنيا حالا؟ اتخذتهم الفراعنة عبيدا. فساموهم سوء العذاب، و

→ قيصرها آقاهاى خودمختار آنها بودند. پیوسته آن اسیرهای در به در را از سرزمینهای پر نعمت و کناره‌های دریای عراق و سبزه‌زار دنیا به بیابانهای خشک تیغزار و محل‌های وزش بادهای گرم و زندگی ناگوار کوچ می‌دادند، و اگذارشان کردند عائله‌مند، پریشان روزگار، چوپانان احشام ناتوان و آمیخته با کرک و پشم حیوان، خوارترین امم از جهت سرمنز، و قحطی‌زده‌ترین مردم از جهت آسایش بودند! در زیر بال دعوتی که به آن متمسک و متحد شوند و در سایه الفتی که به عزت آن تکیه دهند پناهنده نمی‌شدند!

پس احوالشان مضطرب و دست‌ها - نیرو و قوا - مختلف و جمعیت زیادشان متفرق بود و در بلایی شدید و تاریکی عمومی جهل به‌سر می‌بردند؛ دختران زنده به‌گور، بت‌ها معبود، رحم‌ها مقطوع و غارتگری پیوسته و دسته‌جمعی!

باز بنگرید: موارد نعمتهای خداوند را که بر آنان عنایت فرمود آن‌گاه که پیمبر رحمتی به‌سوی آنان برانگیخت. پس به‌وسیله آئین خودپیمان اطاعتشان را محکم بست و بر کلمه دعوت با هم الفتشان داد. چگونه نعمت بالهای کرامت را بر آنها گشود و جویهای نعمت‌خیز را جاری ساخت؟! و ملت اسلام، با برکتهای خود آنان را فراهم نمود، از شب تاریک جاهلیت چشم به صبحگاه روشن اسلام گشودند؛ که در نعمت آن غرق شده‌اند و از زندگی سرسبز آن سرخوشند؟! این امور در سایه سلطنت قاهری پایدارشان نمود، این وضع به‌سوی نیروی شکست‌ناپذیری پناهنده‌شان گرداند؛ از هر سو برشان گرداند و در زیر آخرین درجه قدرت ثابت جمعشان ساخت. پس امروز فرمانروای بر جهانیان، و در اطراف زمین پادشاهان‌اندا تا آخر آنچه از سرچشمه علم و حکمت از زبان امیرالمؤمنین (ع) جاری شده... (این قسمتی از خطبه مفصل قاصعه است: از این جهت قاصعه نامیده شده که سرکشان را کوچک می‌کند و به‌جای خود می‌نشانند و لهیب تکبرشان را فرو می‌نشانند).

جرعوه المار، فلم تبرح الحال بهم في ذل الهلكة و قهر الغلبة لا يجدون حيلة في امتناع و لاسبيلاً الى دفاع حتى اذا رأى الله جد الصبر منهم على الاذى في محبته و الاحتمال للمكروه من خوفه، جعل لهم من مضائق البلاء فرجاً فابذلهم العزم مكان الذل، و الامن مكان الخوف، فصاروا ملوكاً حكاماً و ائمة اعلاماً و بلغت الكرامة من الله لهم مالم تذهب الآمال اليه بهم. فانظروا كيف كانوا حيث كانت الاملاء مجتمعة و الاهواء متفكة، و القلوب معتدلة، و الايدي مترادفة و السيوف متناصرة و البصائر نافذة، و العزائم واحدة، الم يكونوا ارباباً في اقطار الارضين و ملوكاً على رقاب العالمين.

فانظروا: الى ماصاروا اليه في اخر امورهم: حين وقعت الفرقة و تشتت الالفه و اختلفت الكلمة و افئدة و تشيعوا مختلفين و تفرقوا متحاربين، قد خلق الله عنهم لباس كرامته، و سلبهم، غضارة نعمته، و بقي قصص اخبارهم فيكم عبرة للمعتبرين. و اعتبروا: بحال ولد اسمعيل و بنى اسحق و بنى اسرائيل عليهم السلام فما اشد اعتدال الاحوال و اقرب اشتباه الامثال!! تأملوا امرهم في حال تشتتهم و تفرقهم: ليالى كانت الاكاسرة و القياصرة ارباباً لهم، يجتازونهم عن ريف الافاق و بحر العراق، و خضرة الدنيا الى منابت الشيع، و مهافي الريح و نكد المعاش فتركوهم عالة مساكين اخوان دبر و وبر، اذل الامم داراً و اجذبهم قراراً، لايأوون الى جناح دعوة يعتصمون بها، و لاالى ظل الفة يعتمدون على عزها فالاحوال مضطربة و الايدي مختلفة و الكثرة متفرقة في بلاء ازل و اطباق جهل من بنات مؤودة و اصنام معبودة و ارحام مقطوعة و غارات مشنونة فانظروا: الى مواقع نعم الله عليهم حين بعث اليهم رسولا فعقد طاعتهم و جمع على دعوته الفهتهم كيف نشرت النعمة عليهم جناح كرامتها، و اسالت لهم جداول نعيمها و التفت الملة بهم، في عوائد بركاتها غرقين، و عن خضرة عيشها فكهين، قد تربعت الامور بهم في ظل سلطان قاهر، و اولهم الحال الى كنف عز غالب و تعطفت — الامور عليهم في نرى ملك ثابت، فهم حكام على العالمين و ملوك في اطراف — الارضين — الى اخر ما افاض صلوات الله عليه على الامة من العلم و الحكمة —

در مواقع عديدة ديگر از خطب مبارکه و ساير اخبار وارده هم استناد ذلت و اسارت و اضمحلال قوميت هر قومی را به تفرق کلمه خودشان تصريح فرموده اند، و برهاناً هم از بديهيات اوليه است، چه بالضروره حافظ حقوق نوعيه هر قومی که

اعظم همه حریت رقاب و ناموس اکبر کیش و آئین و استقلال وطن و قومیتشان است به همان جامعه نوعیه منحصر، و متوقف بر استحکام آن است، و اول آفت مترتبه بر فتور و اختلال این حصن حصین ذهاب حریت و ابتلای به اسارت و رقت طواغیت امت و اقویای داخلیه است که به قوت قاهره بر سایر طبقات، و انتفاء قوه دافعه ملیه که فقط عبارت از اتحاد است همه را به زیر بار رقت خود می‌کشاند و تدریجاً به غرض استیصال قوای دفع و تخلص از اسارت و رقت خود تمام قوای ملیه و جامعه نوعیه و موجبات حفظ از صولت و شوکت غنیمان خارجی را هم بالتبع، مضمحل و نابود و همه را می‌میراند و به وسیله اعمال قوای استعبادیه و برانداختن ریشه علم و دانش از مملکت و نفوذ دادن به شاه پرستی و غیرها از قوای ملعونه و شدت و مواظبت بر منع از اجتماعات و سایر موجبات حیات و یقظت ملت قهراً همه را به چنگال آنان گرفتار و به حالت: تخافون ان یتخطفکم الناس (نگرانید که از اطراف مردم شما را بربایند) می‌رساند، حالت حالیه فلک زدگان ایران و مرز و بوم ویرانش عیان این بیان و وجدان این برهان است!!

پنجم: از آن قوای ملعونه قوه ارباب و تخويف و تعذيب است که بسیرت مأخوذه فراعنه و طواغیت سلف، دعاة حریت موهوبه الهیه عزاسمه، و برپا دارندگان سیره مقدسه انبیاء و اولیاء علیهم السلام را، به انواع عذابهای وارده بر آن انوار طیبیه من الاسر و القتل والتنکیل والتمثیل والحبس فی المضائق و دس السموم و هتک الاعراض و نهب الاموال و غیرها معذب و برای احدى بقاء و فروگذاری نشود.

اعمال این بی‌رحمیها خلفا عن سلف هم تشفی قلب است از آن شرفاء و امجاد و هم بطمع قلع و قمع شجره طیبه اباء و حریت و منع از سرایتش به عموم مردم، و هم به غرض تخويف و تمکین ملت است به اسارت و ذل رقت و اغماض از شرافت و مجد حریت، و درجات اعمال به اختلاف مراتب بی‌رحمی و قساوت و انسلاخ از فطرت انسانیت و بی‌اعتقادی به مبدء و معاد و عذاب آخرت و قیامت مختلف، و در این روزگار همچنانکه بعون الله سبحانه و تعالی دوره طاغوتیت

طواغیت و گرفتاری امت به اسارت و ذل رقیشتان به نقطه آخر رسیده همین طور شقاوت و قساوت و انسلاخ از فطرت و بی رحمی و بی دینی فراغنه و طبقات اعوانشان هم به اعلی درجه منتهی شده! حتی اموری که هیچ تاریخی نشان نمی دهد مشهود است! و صحت و صدق مقاله معروفه در السنه و افواه را که: همیشه یزید و ابن زیاد و ابن سعد و شمر و سنان، بسیار فقط سرور مظلومان و احرار صلوات الله علیه و علی المستشهدین بین یدیه، در مقابل نیست بر عالمیان آشکار ساخت، و در اخبار وارده در ابواب طینت هم روایات داله بر همین تشابه مکمونات و مکنونات نفوس مأثور و سابقاً بمأخوذ بودن شعر معروف — رگ رگ است این آب شیرین آب شور — از آن اخبار اشاره شد.

ششم: از آن قوای ملعونه ارتکاب رذیله استبداد و استبعاد رقاب ضعفا و زیردستان است، در جبلت و فطرت نوع بزرگان و اقویا مملکت به طبقاتهم، و طبیعی شدن زورگویی و معامله استبدادی و تحمیلات دل بخواهانه و تحکیمات خودسرانه فیما بین تمام طبقات آنان، از این جهت است که نوع اقویای مملکت و خاصه ملاکین ایشان به واسطه منافات تسویه و عدالت از جهات عدیده با مقاصد و اغراضشان، و بی خبری و غفلت از توقف حفظ دین و شرف و استقلالشان به اغماض از آنها، و غلبه حب عاجله و اهواء زائله بر عاقبت اندیشی و ادراکات عقلانیه، با منشأ و اصل استبداد همدرد و همدست و نسبت به این شجره خبیثه به منزله فروع و اغصانند. در ابتدای قدم نهادن مشروطیت به ایران و وزیدن نسیم عدالت به مرز و بوم ویرانش تا مطلب در پرده بود چنین گمان می شد که سلب استبداد مخصوص دولتیان، و مرگ فقط برای همسایه است. از تمام طبقات من المعممین الغاصبین لزی العلماء والملاکین و غیرهم، به چه درجه بذل مجهود و در اقامه اساسش به چه اندازه مساعدت مشهود بود؟ و به محض برداشته شدن پرده از روی کار و دانستن آنکه روزگار را چه روی در پیش و مطلب از چه قرار است؟ چگونه ورق را برگردانیده، شعبه استبداد دینی به اسم حفظ دین، و شاه پرستان به دستاویز دولخواهی، و سایر چپاولچیان و مفت خواران هر کس با هر سلاحی که

داشت حمله‌ور گردیدند؛ مخالفت و ردّ احکام حفاظ دین و پیشوایان مذهب و اندراج در عنوان: فانما بحکم الله استخف و علینارد والراد علینا کالراد علی الله و هوفی حدالشوک بالله، کالعدم و داستان نکثت طائفه و فسقت آخری و مرقی آخرون، تجدید شد و سزاوار است باز هم به شعر سابق: رگ رگ است این آب شیرین آب شور که مأخوذ از اخبار است تمثیل کنیم.

هفتم: از آن قوای ملعونه اغتصاب قوای حافظه ملیه من المالیه والعسکریه و غیرها، و صرف آنها در سرکوبی خودشان است. انتخاب سرداران عسکریه از اجانب و معاندین دین مبین، و زمام عساکر اسلامیه را به آنان وا گذاشتن، و تربیت جند را به ایشان مفوض داشتن، همه برای تکمیل این قوه و بغرض عدم مبالغت و استنکاف نداشتن آن بی‌خردان از همه چیز بی‌خبر و وظیفه مقامیه ناشناس است، از مخالفت با احکام شریعت و جسارت در قتل نفوس و هتک اعراض و نهب اموال ملت و تهریش عشایر و ایلات وحشیه هم، مکمل این قوه و سرآمد علت و علة العلل همه، همان نادانی و جهالت است چنانچه سایر خرابیها هم همه مترتب بر آن و از فروع آن است.^۱

کتابخانه آستان «مآلقاتی و زمانه ما»

۱. خلاصه و توضیح مقصد اول از خاتمه:

در این مقصد قوای مقوم و برپا دارنده استبداد را بیان فرموده و ملت را به شناختن و توجه داشتن به آن هشیار نموده‌اند.

این قوای شوم چنانکه نگهدارنده و مقوم استبداد است، بقای آن هم از نتایج و آثار آن می‌باشد. به عبارت دیگر هر دو مؤثر و مقوم یکدیگرند. به حسب استقصاء مؤلف عالیقدر قوه نگهدار و اثر پایدار استبداد، هفت چیز است:

(۱) جهل ملت به وظایف و حقوق عمومی: مردمی که گرفتار تاریکی جهلند. چاه و پرتگاه را راه، و ذلت را عزت و ظلم را خدمت می‌پندارند، و از اشباح جماد و انسان می‌هراسند و آنها را به جای مبده لایزال قدرت پرستش می‌کنند. چنانکه دزدان و راهزنان و درندگان در زیر پرده تاریک شب به راهزنی و شکار برمی‌خیزند، دزدان و درندگان اعراض و نوامیس عمومی و راهزنان دین و شرافت هم در زیر پرده تاریک

جهل عمومی در دلها هراس ایجاد می‌کنند و با اشتباه کاری و دین‌سازی برای مردم، به راهزنی و غارتگری می‌پردازند.

۲) از قوای پاسدار استبداد، شعبه استبداد دینی است، کار این شعبه این است که مطالب و سخنانی از دین یاد گرفته و ظاهر خود را آن‌طور که جالب عوام ساده باشد می‌آرایند و مردمی را که از اصول و مبانی دین بی‌خبرند، و به اساس دعوت پیمبران گرامی آشنایی ندارند می‌فریبند و مطیع خود می‌سازند و با این روش فریبنده به نام غمخواری دین و نگهداری آیین، ظل الشیطان را بر سر عموم می‌گسترانند و در زیر این سایه شوم جهل و ذلت، مردم را نگاه می‌دارند. این دسته چون با عواطف پاک مردم سر و کار دارند و در پشت سنگر محکم دین نشسته‌اند خطرشان بیشتر و دفعشان دشوارتر است - این شعبه با شعبه استبداد سیاسی در صورت جدا و از جهت و چگونگی عمل مشترک است، هر دو در صرف قوای مالی و معنوی مردم برای حفظ شهوات شخص می‌کوشند؛ آن شعبه مردمان فرومایه و سفیه را به درجات و مقامات دولتی بالا می‌برد و دانشمندان و خیرخواهان را ذلیل و زیر دست می‌گرداند. این شعبه، از عوام در لباس دین ترویج می‌کند و علمای آشنا به اصول و مبانی و مجاهد را به گوشه‌گیری و انزوا سوق می‌دهد، و در زی‌طرفداری توحید متولیان بتکده و ترویج کنندگان بت‌پرستی‌اند - به نص آیات قرآن اطاعت از اینان شرک به ذات اقدس الهی است؛ اتخذوا احبارهم... و در سخنان ائمه هدی علائم و صفات و خطرشان بیان شده است. در تاریخ اسلام نخست معاویه برای درهم شکستن نیروی حق و فضیلت و محو اصول اسلام، به رسمیت دادن این شعبه قیام نمود؛ جمعی از دنیاپرستان را که چند روزی محضر رسول گرامی (ص) را درک کرده و چند حدیث شنیده و در نظر عوام مرجع دین بودند با خود همدست نمود و به تأویل آیات و جعل اخبار و اغوای خلق مشغول شدند و ریشه درخت زقوم حکومت بنی‌امیه را برای همیشه محکم ساختند (سمره بن جندب صد هزار درهم از معاویه گرفت برای تأویل دو آیه از قرآن به وسیله ساختن یک حدیث!! گفت از پیغمبر خدا (ص) شنیدم که فرمود: آیه: و من الناس من یعجبک... درباره علی! و آیه: و من الناس من یشمری... درباره قاتل علی می‌باشد!! این نمونه‌ای از وظایف شعبه

استبداد دینی بود! این دسته بی پروا و آشکارا حق را ضعیف نمودند. دسته دیگری بودند که نهانی از معاویه کمک می جستند و به منفی بافی و اظهار شک و تردید و زهدفروشی مردم را از یاری حق دو دل و سست کردند! مرور زمان، و تبلیغات و تلقینهای دستگاههای استبداد چنان ریشه و فروع این دو شعبه را بهم پیچیده و تقویت نموده، که پاره‌ای ساده لوح و بی خبر از تعالیم اسلام قیام و اقدام در برابر این شعب شوم را قیام به ضرر دین می پندارند و سکوت و تمجیم را از علایم قدس و دینداری می شمارند!!

۳) نفوذ دادن پرستش شاه است، زیرا ظهور استعدادهای علمی و عملی در عموم به وسیله امید به امتیازات و تشویقهای نوعی می باشد. آن گاه که عنوان پرستش در اجتماع وسیله امتیاز و رسیدن به مقامات گردید، مردمان پست و بت تراشی که در فن تملق و تظاهر به اطاعت و عبودیت ماهرتر از دیگران باشند بیشتر می توانند به مقامات برسند و بر مردم سلطه یابند و این موجب از میان رفتن امتیازات معنوی و در نتیجه جهل و ذلت عمومی است، در چنین اجتماع منحطی چه بسا علم و فضیلت موجب عقب ماندگی و محرومیت است. چنین ملتی در چنگال بیگانگان شکار و در برابر دنیا و تاریخ شرمسارند!!

کار به آنجا می رسد که طرفداران دین هم با توجه و بدون توجه به دستگاه بت تراشی کمک می نمایند با آنکه با اصول دعوت پیامبران و ضرورت دین مخالف است.

هرچه اصل دعوت پیامبران که خداپرستی است افراد را در علم و اخلاق نیرومند و در روحیه عزیز و مستقل می کرد، بت پرستی مردم را به جهل و پستی و ناتوانی سوق می دهد، چنانکه متولیان بتکده ها بتها را می آراستند و کرامتها برای این موجودات بی روح می ساختند تا مردم را بفریبند و مقهور سازند - این وارثین قرون تاریک هم تا می توانند با مداحی و تملق در مردم ایجاد وهم می نمایند، و مرکز اتکای خود را محکم می سازند. اینها دیوار دورویی هستند که سمت داخل آن دروغ و فریبکاری و وحشت و اضطراب و بدبینی، و سمت بیرون درندگی و خونخواری و چپاول است. این بت تراشان میان زمامدار و ملت فاصله ایجاد

می‌کنند و سیاه را سفید و سفید را سیاه می‌نمایانند، به‌طوری که تفاهم بین ملت و زمامدار قطع می‌شود. اگر مردم از گرسنگی فریاد کشند اینها می‌گویند جمعیت اخلاص‌گرنند، اگر از ظلم بنالند می‌نمایند که می‌خواهند احساسات را بر علیه سلطان و دین تحریک کنند. در نتیجه شیرازه روابط و حسن تفاهم را از هم می‌پاشند و همه را به سراسیمه فضا می‌کشانند.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام زمامداران اسلام را از دین دسته مردم بر حذر داشته و اوصافشان را آن‌طور که هستند بیان فرموده!!

(۴) از قوایی که نگهدار استبداد است اختلافات دینی و سیاسی و طبقاتی است که ایادی استبداد بدین وسیله مردم را از هم جدا و نیروهای ملت و اجتماع را مصرف یکدیگر می‌سازد و به این وسیله سلطه قاهرانه خود را نگه می‌دارد، این قوه منفی گرچه از آثار و نتایج قوای دیگر استبداد است ولی خود برای ابقا و دوام استبداد علت مؤثر می‌باشد، و درجات تفرقه حزبی و دینی در میان هر ملت میزان سنجش نفوذ استبداد است. به این جهت در زبان قرآن و اخبار، استبداد و انقراض ملل را مستند به همین دانسته.

(۵) قوه قهر و ایجاد وحشت و زجر است که از قدیم خود سران خونخوار نسبت به بزرگان و احرار اعمال می‌نمودند. خطوط برجسته خون پیمبران گرامی و پیشوایان عالمقام در صفحه روزگار در برابر چشم نمایان است که با هیچ پرده‌ای پوشیدنی و با هیچ وسیله محو شدنی نیست. این اعمالی که تاریخ بشریت را شرمسار نموده برای تشفی قلب درندگان به‌صورت انسان و کندن ریشه آزادی و آزادگان و سلطه کامل جباران بوده؛ هر اندازه ملل بیدارتر و پایداری آشکارتر گردد جنون خونخواری مستبدین بیشتر و آثار اضطراب آنان ظاهرتر می‌گردد.

(۶) از نگهبانان استبداد فردی استبداد طبقاتی است: آن دسته از سرمایه‌داران و ملاکین و اشرافی که خوی طبقاتی طبیعت ثانوی در مزاج روحشان شده است و ستمگری و استثمار دیگران را حق ارثی و طبیعی خود می‌پندارند، با تمام قوایی که در دست دارند مستبد را پرورش می‌دهند و تقویت می‌کنند، اینها شاخه‌ها و فروع استبدادند - گرچه از جهت دیگر ریشه‌های محکم استبدادند - تا آنجا با

مقصد دوم: در اشاره اجمالی به علاج قوای ملعونه:

اول و اهم همه علاج جهالت و نادانی طبقات ملت است و این مطلب نسبت به جهل بسیط، با دخول از طریق علاج و تشریح حقیقت استبداد و مشروطیت و تفهیم آنچه در مقدمه و فصول خمس، بیان نمودیم در کمال سهولت است، لکن به شرط ملایمت و عدم خشونت در بیان و حفظ اذهان از شوائب غرضانیت، و تحرز از موجبات تنفر و انزجار قلوب و تحفظ از رمیدن و مشوب شدن اذهان. قال عز من قائل: ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالتی هی احسن.^۱ حقیقت دعوت به حریت و خلع طوق رقیت ظالمین به نص آیات و اخبار سابقه دعوت به توحید و از وظایف و شئون انبیاء و اولیاء علیهم السلام است. پس هر کس در این وادی قدم نهد و در این صدد برآید خواه صاحب جریده باشد یا اهل منبر یا غیر ایشان هر که باشد، باید بر طبق همان سیره مقدسه رفتار و دستورالعمل آیه مبارکه را سرمشق خود نموده، به رفع جهالت و تکمیل عملیات و تهذیب

افکار و آراء توده‌های مردم همراه و کمک‌کارند که منافع و نفوذ خود را نگهدارند، آنگاه که خطری برای زندگی اشرافی و چپاولگری خود احساس نمودند، صلاح دیگران و آیندگان کشور و شرافت و عزت را زیر پا می‌گذارند و بالای لاشه بیچارگان تخت و بارگاه پت‌های خود را با رنگ‌آمیزی تازه سرپا می‌دارند.

۷) از اسباب و قوای بقای استبداد، به‌دست گرفتن و غصب نمودن سر رشته اموال عمومی و نیروی سپاهی است؛ به‌وسیله انتخاب فرماندهان از مردمان پست بی‌شرافت و طرفدار منافع بیگانگان قوای سپاه و اموال را برای زبونی ملت و غارت مردم مصرف می‌نمایند، و سران ایلات و عشایر را برای سرکوبی ملت مجهز می‌سازند.

۱. آیه ۱۲۵ سوره نحل: دعوت نما: به‌سوی راه پروردگارت به‌وسیله براهین حکیمانه و پند نیک و با آنان به روشی نیکوتر مجادله کن - به‌راستی پروردگار تو به حال کسانی که از راه خدا گمراه شده‌اند و کسانی که به راه آمده‌اند آگاهتر است.

اخلاق ملت همت گمارد و لسان بدگویی را چون محمول بر غرضانیت است مطلقاً کنار گذارد. تا خود کاملاً عالم نباشد به غرض خودنمایی و عوام‌ربایی و هنگامه‌جویی و امثال ذالک در این وادی داخل نشود: مانند جمله‌ای از جراید سابقه و بعض اهل منبر و ناطقین سابق که یا دوستان نادان، و یا دشمنانی بودند دانا، و معظم صدمات و لطمات وارده بر این اساس سعادت به هفوات آنان مستند است، بهانه و دست‌آویز تشویق اذهان، به دست اصول و ارکان استبداد ندهد، ملت فلک‌زده را به جای دلالت و آگاهی به حریت و حقوق خود منزجر و از مقصد اصلی به کلی تبعید نکند، شرف ارباب شرف را حفظ و دستی برای استبداد و فعال مایشاء بودن ظالمین معین و یاور نتراشند، آزادی قلم و بیان و نحو هما را که از مراتب آزادی خدادادی و حقیقتش عبارت از رها بودن از قید تحکیمات طواغیت و نتیجه مقصوده از آن بی‌مانعی در موجبات تنبیه ملت و باز شدن چشم و گوش امت، و پی‌بردنشان به مبادی ترقی و شرف استقلال وطن و قومیت‌شناسی، و اهتمامشان در حفظ دین و تحفظ بر ناموس اکبر کیش و آیین، و اتحادشان در انتزاع حریت موهوبه الهیه و استنقاذ حقوق مغضوبه ملیه، و برخوردنشان به تحصیل معارف و تهذیب اخلاق و استکمالات نوعیه و وظیفه، و امثال ذالک است، وسیلهٔ هتک اعراض محترمین و گرفتن حق‌السکوت از زید یا اجرت تعرض به عمرو یا کینه‌خواهی از بکر و نحو ذلک ننماید: در دفع اقاویل و اباطیل اعوان ظالمین با اجتماع جهات علمیت و اهلیت به همان کلیات‌گویی اکتفاء و تعرض به اشخاص خاصه را حتی به کنایه و اشاره و تلویحات هم موقوف و وظیفه خود را وصل کردن داند، نه فصل نمودن.

اما نسبت به جهل مرکب: خاصه آنکه داستان لجاج و عناد و دو دستگی و هم‌چشمی و بر طرفیت و بر سر حرف خود ایستادن و بلسان حال، النارولا العار گفتن، هم به میان آمده باشد، در کمال صعوبت و شاید به ملایمت و مدارات و طرفیت نداشتن و مواد لجاج و عناد و دؤیت را از میانه برداشتن تدریجاً مبادی آن رفع، و ممکن‌العلاج شود انشاءالله تعالی. فقط نسبت به خصوص اشخاصی که نه از روی اشتباه و جهالت، بلکه به واسطه غلبه هوی و غرضانیت با سایر ظالم پرستان

همدست و در ابقای شجره خبیثه استبداد و استعباد رقاب ملت به هر بی دینی و شقاوت و بی رحمی و قساوت مقدم و مانند سایر فراعنه و طواغیت تا همه جا حاضرند، جز یأس کلی و انقطاع آمال ملعونه علاج دیگری برای امراض نفسانیه و اغراض شهوانیه متصور نباشد و معهداً مقابله و تعرض شخصی، به آنان هم موجب تنبیه ملت و تحذر از مکائدشان است، باز هم ترک آن و اکتفاء به همان کلیات گویی از جهات عدیده دیگر شاید اولی باشد، و هوالمسد للصاب.

دوم: که اصعب و اشکل همه و در حدود امتناع است علاج شعبه استبداد دینی است چه بالضروره رادع و مانع از استبدادات و اظهار مرادات شهوانیه به عنوان دیانت به همان ملکه تقوی و عدالت منحصر است، و جز اجتماع اوصافی که در روایت احتجاج تعداد نموده و: صائناً لدینه حافظاً لنفسه مطیعاً لامر مولاہ مخالفاً لهواه^۱

۱. حدیثی است از احمد بن علی بن ابیطالب طبرسی در احتجاج از حضرت عسکری (ع)، در تفسیر آیه ۷۸ سوره بقره (و منهم امیون لایعلمون الکتاب الا ما منی...) مضمون آیه:

بعضی از یهودیان مردمان عوام و بی سواد هستند که علم به کتاب - قوانین و دستورات دینی - ندارند. آنچه از دین دارند آمال و آرزوهای بی پایه است. اینها در گمان و وهم به سر می برند، پس وای بر کسانی که با دست خود کتابی را می نویسند، سپس می گویند این از جانب خداوند و دستور او است تا به وسیله فروش آن بافته ها بهای ناچیزی به دست آرند.

پس وای بر آنها از آنچه به دست خود نوشته، وای بر آنها از آنچه به دست می آورند. حضرت عسکری گوید: مردی به حضرت صادق (ع) عرض کرد: چون عوام یهود آن اندازه از کتاب می دانستند که از علمای خود شنیده بودند، چگونه خداوند آنها را از جهت تقلید و پیروی سرزنش نموده؟! مگر جز این است که عوام یهود مانند عوام ما می باشند که از علما تقلید می نمایند؟ اگر برای آنان تقلید جایز نیست برای اینها هم نباید جایز باشد؟! آن حضرت فرمود: بین عوام و علمای ما، و عوام و علمای آنان از جهتی جدایی و از جهتی یکسانی است. از آن جهت که یکسانند عوام ما هم

بودن را که در مرجعیت شرعیه اعتبار فرموده‌اند، عاصم دیگری متصور نباشد: با اتصاف به اضداد مذکورات و اجتماع اوصافی که در همان روایت شریفه احتجاج برای علمای سوء و راهزنان دین مبین و گمراه کنندگان ضعیفای مسلمین تعداد و در آخر همه: اولئک اضر علی ضعیفاء شیعتنا من جیش یزید لعنة الله، علی الحسین علیه السلام فرموده‌اند نه از اعمال استبداد و استبداد رقاب و اظهار تحکّمات خود سرانه به عنوان دیانت مانعی متصور است و نه ضعیفاء و عوام امت بر تمیز فیما بین اصناف و اوصاف متضاده مذکوره در روایت شریفه، و تحذر از وقوع در

→ مورد سرزنش می‌باشند ولی از جهت جدایی چنین نیست. آن مرد گفت ای فرزند رسول (ص) برای من توضیح ده. فرمود: عوام یهود به خوبی علمای خود را می‌شناختند؛ آنها را به دروغ‌گویی صریح و مال حرام و رشوه‌خواری و تغییر احکام از حقیقت خود از راه شفاعت‌سازی و بافندگی و ساخت و ساز به خوبی می‌شناختند. آنها را به تعصب شدید چنانکه ایمان خود را پشت سر می‌افکندند و چون تعصب به کار می‌بردند حق را از صاحب حق برمی‌گرداندند و مال دیگری را به کسی می‌دادند که به سود او تعصب می‌ورزیدند می‌شناختند، و می‌شناختند چگونه در محرمات غوطه‌ور بودند، از جهت معرفت قلبی و تشخیص فطری ناچار بودند اینها را فاسق بدانند و به آنچه به خداوند واسطه‌های میان خدا و خلق می‌بندند تصدیق‌شان ننمایند. به این جهت خداوند آنها را نکوهش نموده که با این شناسایی چرا تقلید از آنها نمودند با آنکه نباید گفته‌های آنان را بپذیرند و نباید به دستوراتشان عمل کنند، و بر آنها بود که خود در دعوت رسول خدا (ص) نظر می‌کردند. زیرا آیات نبوتش روشنتر از آن بود که بر کسی پوشیده ماند. عوام امت ما هم مثل آنان می‌باشند اگر از فقها فسق ظاهر و تعصب شدید و سگسگی بر جیوه دنیا و از بین بردن کسانی که بر آنها تعصب می‌ورزند گرچه مستحق نیکی و احسان باشد، و نیکی و بخشش نسبت به کسی که برای او تعصب می‌ورزند گرچه سزاوار خواری و اهانت باشد، مشاهده نمایند. پس هر کس از عوام ما چنین فقهایی را تقلید و پیروی نماید مانند همان عوام یهود است که خداوند مذمتشان نموده - اما هر یک از فقها که زمامدار نفس خود، نگهبان دین خود، سرپیچ از هوای خود باشد بر عوام است که از وی تقلید نمایند و این نیست مگر بعض فقها نه همه آنها.

شبکه و دام صیادان راهزن مقتدرند و نه بعد از افتادن در این دام از روی تقصیر یا قصور. و لازمه دیانت پنداشتن این پیروی و تمکین را از استحکام مبانی دین، و جهل مرکب و شرک به ذات احدیت عزاسمه، مفری از آن دارند، از این جهت طریق علاج مسدود و تخلیص از این ورطه متعذر به نظر می آید. لکن معهذا چون فاعلیت مایشاء و حاکمیت مایرید و قاهریت بر رقاب و لایسثل عما یفعل و شریک الباری بودن جبار به و طواغیت، نه مطلبی است که در هیچ شریعت و دین و مذهب و کتابی فضلا از دین قویم اسلام و خاصه بر مذهب امامیه، لباس مشروعیّتش توان پوشانید، و اعانت بر این بت پرستی (به نص آیات و اخبار سابقه) را، چه به مساعدت و همدستی با فراعنه و ظالمین باشد، و یا به سکوت و ترک نصرت و خذلان حق به صورت اعانت بر حفظ دین و به حساب تورع و احتیاط از شبهات، به خرج توان داد. لهذا در این جزء زمان که بحمدالله چشم و گوش ملت باز و به این امراض مزمنه مهلکه نوع پی برده و آزادی از این استعبادات را اندکی برخورده اند انشاءالله هر دو رشته استبداد دینی بی اثر خواهد بود، بلکه به مقتضای حدیث مأثور: یعرف الرجال بالحق لالحق بالرجال (مردم به وسیله حق شناخته می شوند، نه حق به وسیله مردم) که مفادش از مستقلات عقلیه و موجب تمامیت حجت و عدم معذوریت است. این ظالم پرستی چه به همدستی باشد یا به عدم موافقت در سلب صفات خاصه الهیه عزاسمه، از ظالمین، علی کل تقدیر کاشف از مکنونات سرائر و این تقابل حق و باطل فی الحقیقه محک امتحان است، قال عز من قائل: احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا و هم لا یفتنون و لقد فتنا الذین من قبلهم فلیعلمن الله الذین صدقوا و لیعلمن الکاذبین^۱.

سوم: قلع شجره خبیثه شاه پرستی و ترویج علم و دانش و مرجعیت امور

۱. آیه ۲ و ۳ سوره عنکبوت: آیا مردم گمان می کنند همین که گفتند ایمان آورده ایم به حال خود واگذارده می شوند و در معرض امتحان در نمی آیند؟ ما سخت در معرض امتحان آوردیم مردمی که پیش از آنان بودند تا خداوند علمش محقق شود درباره کسانی که راست گفتند و همچنین درباره دروغگویان.

نوعیه را تابع لیاقت و درایت قرار دادن و ریشه چپاول و مملکت فروشی شاه پرستان را برانداختن است، بالضروره تا شجره ملعونه استبداد برقرار و بنیان استعباد در مملکت استوار است سلب این قوه و تبدیلیش به علم و دانش از محالات و مادامی که حقیقت سلطنت و ولایت بر حفظ و نظم و به منزله شبانی گله بودن آن به واسطه شدت انهماک در هواپرستی بر شخص سلطان مجهول و سلطتش را عبارت از مشارکت با ذات احدیت عزت کبریا نه در مالکیت و ماهریت و فاعلیت مایشاء و عدم مسئولیت عمایفعل پندارد، و عدم تمکین امت را از این مقهوریت و جد در تخلیص رقابشان از این عبودیت را یاغی گری، و مساعدت بر این فرعونیت را دولت خواهی شمارد لامحاله بر استیصال دسته اولی که به گمانش یاغی دولند و نفوذ دادن به فرقه ثانیه که دولتخواهشان پنداشتند همت گمارد و موجبات ترقی و نفوذ و مرجعیت نوعیات مملکت فقط به اظهار شاه پرستی منحصر و سلطان و رعیت به واسطه افساد و چپاول شاه پرستان از همدیگر متوحش و متفر و مهره سلطنت بازیچه این چپاولچیان غارتگر خواهد بود! شخص سلطان در زاویه اختفا و خوف منزوی و همش به اعدام ملت و تخریب مملکت مصروف و از لذت سلطنت و بسط عدل و آباد کردن مملکت و محبوبیت در قلوب ملت محروم و از ذکر خیر و همسری با سلاطین جهان بی بهره و آلت چپاول غارتگران و بدنام عالمیان است، بلکه به نص مجرب: الملک یبقی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم، که برهانش ظاهر و عیاناً هم مشاهد و محسوس است و صریح فرمایشات حضرت سید اوصیا علیه و اله افضل الصلوة والسلام در طی فرمان تفویض ولایت مصر به مالک اشتر و خطبه مبارکه صادره در بیان حقوق والی و رعیت برهمدیگر که سابقاً نقل شد، بقا و دوام ملک و دولت به اتحاد والی با رعیت منوط واجحافات و استیثارات و ظلم ولات به انقراض عاجل مؤدی است حتی برپا بودن سماوات را هم در طی اخبار مأثوره دیگر به عدل الهی جلت عظمته استناد فرموده اند: الی غیر ذالک و به مقتضای این اخبار و به حکم ضرورت و تجربه و برهان و اعتبار، اسباب زوال نعمت و انقراض سلطتش را به این ارتکابات ظالمانه و مساعدت به اغراض و حشیانه شاه پرستان به دست خود فراهم و جز چند صباحی با چنین حال پلید اشد

از شب اول قبر یزید! تمتعی نخواهد یافت: سنة الله في الذين خلوا من قبل و لن تجد لسنت الله تبديلا، الى آخر الابد مانند بخت النصر و ضحاک و چنگیز و تیمور و یزید مشهور به بدنامی و لعنت مذکور و از اظهار مصادیق آیه مبارکه: خسر الدنيا والاخرة ذالك هو الخسران المبين، خواهد بود. بالجمله علاج اين قوه خبيثه مملکت ويرانه ساز قبل از قلع اصل شجره ملعونه استبداد متنع است و چون مسلمانان به حسب اخبار غيبی پيغمبر و امامشان که فرمودند: لتأمرن بالمعروف و لتنهين عن المنکر اوليسلطن عليكم شرارکم فيسومونکم سوء العذاب^۱ به واسطه اهمال اين دو وظيفه

۱. بايد به معروف امر کنید و از منکر نهی نمایید، يا اشرار بر شما چيره می شوند و بی پروا بدترین عذاب را به شما می رسانند.

این حدیث با اختلاف تعبیر در حد تواتر نقل شده. در وصایای امیرالمؤمنین به این مضمون است: اگر امر به معروف و نهی از منکر را ترک کردید اشرار بر شما مسلط می شوند، پس چون دعا کنید مستجاب خواهد شد.

چنانکه اشاره کرده اند امر به معروف و نهی از منکر از پایه های مهم و ستون دین و قدرت اجرائی دیگر احکام است. مسئولیت در برابر قانون و تساوی طبقات و افراد و آزادی عمومی از آثار امر به معروف و نهی از منکر است، چون هر فردی مسئول است که آن را اجرا نموده و هر کس در هر مقامی باشد چون منکری انجام داد عموم مردم و افراد باید او را باز دارند. اساس دموکراسی و سوسیالیستی حقیقی همین است که همه افراد نسبت به هم مسئول باشند و هیچ قدرتی از انجام وظیفه عمومی نتواند جلوگیری نماید، - پس از انحراف مسلمانان و سلطه امویان اجرای این وظیفه محدود به افراد نسبت به یکدیگر شد. اگر کسی شراب می خورد یا آهنگ ساز و طربی از خانه اش به گوش می رسید، مسلمانان غیور و علمای دین برای جلوگیری و انجام وظیفه خودداری نمی کردند. ولی اگر امیرالمؤمنین و خلیفه الله فی الارضین! شب تا صبح را به مستی می گذراند و صدها زنان نوازنده و خواننده در دربارش به رقص و طرب سرگرم بودند، هیچ رگ دین نمی جنبید! بلکه دعا و ثنا در بدرقه اش بود. چه بسا با همان حال مستی و آلودگی صبح برای مسلمانان غیرتمند امامت می فرمود! چنانکه تاریخ خلفا و سلاطین را این داستانها پر کرده! با آنکه اساس امر به معروف و نهی از منکر برای ایجاد محیط

مهم شرعیه که به نص اخبار از دعائم و مبانی اسلام است - از سعادت و حظّی که سلطانانشان به صراحت طبع خود و به اقتضای مسلمانی و یا فطرت انسانی از مقام انار بکم الاعلی تنزل و به همان اغتصاب مقام ولایت قناعت و از اغتصاب ردای کبریایی اغماض نماید و آزادی خدادادی ایشان را واگذارد و از تحکّمات

عدالت و تقوا و وظیفه اجتماعی است، اگر طبقه حکام آزاد باشند و محیط منکر ایجاد نمایند، نهی افراد تأثیر ثابتی ندارد. قرآن کریم در آیه ۱۰۶ سوره آل عمران جهت امتیاز و برتری امت اسلام را در رتبه اول همین امر به معروف و نهی از منکر می‌داند: شما بهترین امتید که از درون تاریخ بیرون آورده شدید، که به معروف امر می‌کنید و از منکر باز می‌دارید. زیرا چنین امت هم برتری فکری دارد که خود معروف و منکر و خیر و شر را درک کرده، هم برتری خلقی و رشد عملی دارد که اجرا می‌نماید، هم اجتماع قانونی و مسئولیت اجتماعی دارد که همه نسبت به یکدیگر خود را مسئول می‌دانند و امتیاز و طبقات در میان نیست. به این جهت نتیجه ثابت و مسلم ترک این وظیفه عمومی را سلطه اشرار یعنی پیدایش طبقه بی‌بند و بار و بدون مسئولیت بیان فرموده‌اند. در این محیط شر و ستمگری دعا هم مستجاب نمی‌شود چون این محیط نتیجه سکوت و ترک وظیفه است.

بحث درباره این وظیفه مهم را به بیان یک حدیث، در میان آن همه آیات و احادیث، پایان می‌دهم. شایسته است که در این باره کتاب جداگانه نوشته شود. در کافی و تهذیب از برقی او به سند خود از جابر، از حضرت باقر (ع) گوید: مردمی پیروی از کسانی می‌نمایند - ریاکار، با تکلف قرآن می‌خوانند و زهد می‌فروشند، تازه درآمدند، سبک مغزند، امر به معروف و نهی از منکر را جز در موارد امنیت از ضرر واجب نمی‌شمارند، برای خود بهانه‌ها و عذرهای می‌تراشند پیروی از لغزشهای علما و علم فاسد آنها می‌نمایند، به نماز و روزه و هرچه به مال و جانانشان زیان نرساند روی می‌آورند؛ اگر نماز و دیگر اعمال دین به مال و جانانشان زیان رساند آن را ترک گویند، چنانکه برترین و شریفترین واجبات را ترک کرده‌اند - امر به معروف و نهی از منکر فریضه بس بزرگی است که دیگر فرائض به وسیله آن برپا می‌ماند - در این محیط است که غضب خداوند بر اینها لازم و عمومی می‌شود. نیکان در سرزمین زشتکاران و طبقه زیردست و کوچک در سرزمین طبقه بالادست و بزرگ

خودسرانه رفع ید کند — محرومند، و استنفاذ حریت و حقوق مغضوبه و جلوگیری از تحکّمات و ترتیب موجبات و حفظ استقلالشان به غیرت دینی و اتفاق ملی و ترک تهاون خودشان در امر به این معروف و نهی از همین اعظم منکرات منوط است و به اندک توانی از رقیّت فجره هم ترقی و به عبودیت کفره العیاذ بالله تعالی منتقل خواهند بود! لهذا امید است که این آخرین نفس را بعون الله تعالی و حسن تأییده از دست ندهند و تهاون این امر به معروف و نهی از منکر را بیش از این روا ندارند. اساس عدل را که موجب بقای ملک است اقامه و بنیان ظلم را که مایه انقراض است منهدم سازند. رقاب و حقوق مغضوبه ملیّه را استنفاذ و ریشه شاه پرستی که سلسله جنیان تمام خراییهاست از مملکت براندازند و لذت عدل و احسان را به کام سلطان بچشانند و از مقام راهزنی و چپاولگری و قصاب بشر بودن ترقیش داده به تخت سلطتش بنشانند. همین که چند صباحی حقیقت سلطنت و حلاوت معدلت و محبوبیت قلوب ملت را ادراک و از عالم سبعت و راهزنی به وادی انسانیت و مملکت داری و نوع پروری قهرأ قدم نهاد، اگر از فطرت منسلخ نشده باشد البته در رفع موجبات توحش و تفر و قلع مواد تفرق از بذل مجهود بی دریغ و دسته شاه پرستان و غارتگران مفسد را بالطبع به

از میان می روند — به راستی امر به معروف و نهی از منکر راه ثابت پیمبران و روش روشن شایستگان است. وظیفه واجب و بزرگی است که دیگر وظایف به وسیله آن پایدار ماند، و روشها به آن امنیت یابد و کسبها حلال شود، ستمها از میان برداشته گردد، زمین روبه آبادی رود، دشمنان راه انصاف پیش گیرند و کار مستقیم شود. پس با دل و زبان از بدیها جلوگیری کنید و به وسیله آن به روی ستمکار زنید و در راه خدا از هیچ ملامتی نهراسید. اگر پند گرفتند و بحق برگشتند آنان را به حال خود گذارید و روش ستمگری پیش نگیرید؛ فقط راه تعدی نسبت به کسانی باز است که به مردم ستم روا می دارند و بدون حق در زمین راه فساد و فتنه می پویند. برای اینها عذاب بس دردناک است. پس با آنان با بدنهای خود جهاد کنید و با دل کینه ورزی نمایند بدون آنکه جویای قدرت یا مال یا برتری باشید؛ تا آنکه ستمکاران در سایه امر خدا باز گردند و به اطاعت وی گرایند.

خود راه نخواهد داد؛ انشاءالله تعالى ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم.

چهارم: علاج تفریق کلمه و ترتیب موجبات اتحاد است. این مطلب چنانچه از فرمایشات برهانی حضرت سید اوصیاء علیه السلام که سابقاً نقل شد مستفاد و برهاناً هم از بدیهیات است، نه تنها حفظ حریت رقاب و صیانت حقوق ملیه از اغتصاب و منع تعدیات اشرار و دفع تجاوزات گران آدمی خوار بر آن متوقف و فایده اش فقط منحصر در این امور است، بلکه حفظ تمام موجبات شرف و نوامیس دینیه و وطنیه و استقلال قومیت و عدم وقوع در اشد از محنت بنی اسرائیل الی غیر ذلک همه بر این اتحاد کلمه و عدم تشتت آراء و مختلف نشدن اهواء مترتب است. از این جهت در شریعت مطهره در حفظ آن و رفع موجبات اختلاف و تفرق این همه اهتمام فرموده اند. حتی از حکمتهای منصوصه برای تشریع جمعه و جماعت: که هر شبانه روزی پنج مرتبه مسلمانان در عبادات با هم مجتمع و از حال یکدیگر باخبر شوند، همین حفظ اتحاد و در اخبار وارده منصوص است، همچنین تحریص بر سایر اجتماعات موجه الفت و محبت و ترغیب به ضیافتهای بی تکلیف و احسانهای بی منت و عیادات مرضی و تشییع جنایز و تعزیت مصاب و معاونت بر قضای حوائج و اجابت خواهش و عفو و صفح از زلات و نسخ ازوا و رهبانیت و تحریم نیمه و ایذاء و تفتین و افساد الی غیر ذلک از تشریعات راجعه به استحکام اتحاد و الفت و دفع و رفع منافرت، تماماً برای حفظ این حصن حصین امت است، بلکه شدت اهتمام شارع مقدس در تهذیب از اخلاق رذیله خودخواهی و نفس پرستی — به مراتب و درجاتش — و تخلق به مواسات و ایثار و نحو ذلک همه برای استحکام مبانی اتحاد و قلع موارد تفرق است، چه بالضرورة مبدأ تفرق کلمه و تشتت اهواء و اختلاف آراء به همان رذیله خودخواهی و نفس پرستی و حرکت بر طبق اغراض شخصیه و تقدم و تحکم آنها بر مصالح و اغراض نوعیه منتهی است. مادامی که این رذایل و ملکات بهیمیّه مالک اختیار، و خودپسندی و نفس پرستی در کار، و مبادی مواسات و ایثار و لااقل گذشت از اغراض شخصیه و تقدیم نوعیات بر آنها عندالدوران در نفوس متمکن نباشد،

حفظ این حصن از محالات است و هر دم رخنه جدید و متسعی پدیدار گردد، و سلب صفات خاصه الهیه عزاسمه از طواغیت منافی اسلامیت و قرآن به شمار آید! ظالم پرستی حمایت و حفظ دین خوانده شود. حریت موهوبه الهیه عزاسمه علاوه بر مظلومیت و اغتصاب، لباس اباحه مذهبی پوشد، و موهومه موسوم گردد. مساوات آحاد امت با غاصبین حریت و حقوقشان، به صورت رفع امتیاز فیما بین اصناف مختلفه الاحکام جلوه کند. مغالطه و تمویهات معاویه و عمروعاص در نسبت قتل عمار به سید اوصیاء علیه و آله افضل الصلوٰه والسلام به واسطه شهادت در رکاب مبارکش^۱ تجدید و خونریزیهای چنگیزی و سایر شناع ظالمانه ناشی از

۱. مردم شام از محیط تربیتی اسلام و آشنایی با صحابه مؤمن و بزرگوار پیغمبر اکرم (ص) دور بودند. معاویه مردم آن سامان را چشم و گوش بسته به خود فریفته بود به طوری که وی را خلیفه بحق و خونخواه عثمان می پنداشتند. با همه اینها شهادت عمار یاسر در رکاب امیرالمؤمنین (ع) بیشتر سران شام را مضطرب و دودل نمود، چون این حدیث میان عموم صحابه مشهور بود که پیمبر اکرم (ص) به عمار فرمود: تقتلك الفئة الباغية - تو را گروه ستم پیشه خواهند کشت - می گویند: یکی از موارد این خبر روزی بود که مسلمانان مسجد مدینه را می ساختند. عمار در آن روز - گویا روزه یا گرسنه بود - و بیش از دیگران می کوشید. سنگهای بزرگ و خشتهای زیاد حمل می کرد، تا بیهوش شده روی زمین افتاد. پیمبر (ص) به بالینش آمده گرد و غبار رویش را پاک می کرد و می فرمود: دیگران سنگها و خشتهها را یک یک حمل می کنند و تو چند چند برمی داری؟ برای آنکه شوق تو به پاداش خداوند بیش است! ای وای به حال تو! که تو را - با این ایمان و کوشش - گروه ستم پیشه خواهند کشت!! - در حدیثی که از حذیفه بن الیمان نقل شده گوید: در مورد دیگر، فرمود: آخرین روزیش از دنیا اندک شیری است که به آب آمیخته است. راوی گوید: آن روزی که عمار صبحگاه خود را آماده میدان جنگ می ساخت گفت آخرین روزی من را پیش آورید: برای او قدح سرگشاده از شیر آوردند که حلقه دسته آن قرمز رنگ بود.

این حدیث به قدری مشهور بود که معاویه نتوانست انکار و یا اشتباه کاری نماید. آن گاه که خبر شهادت عمار میان دو سپاه پیچید، عمروعاص و دیگر نگهبانان

همدستی در استبعاد رقاب امت به عدالت و حقوق و حریت و رفع ظلم از ملت مظلومه متسبب گردد، الی غیر ذلک — پس اولین وظیفه‌ای که بعد از رفع جهالت امت و تشریع حقیقت استبداد و مشروطیت و مساوات و حریت فریضه ذمت دعاة حریت و توحید و حمات دین و وطن و ترقی خواهان نوع است بذل جهد و صرف مهجه در تهذیب اخلاق امت است از این رذایل ملکات و قلع مواد خودپسندی و نفس پرستی و غیر ذلک از مبادی تفرق کلمه و اختلاف آراء و تقدیم اغراض شخصیه بر نوعیات، مقدمه مهمه در تحصیل حقیقت اتحاد — تشکیل انجمنهای صحیحه علمیه و مرتب نمودن آنهاست از اعضای مهذب و کامل در علم و عمل و اخلاق و نوع خواه ترقی طلب، و با درایت و کفایت در حفظ جامعه اسلامی و احیای رابطه نوعیه، نه مثل بعضی انجمنهای تأسیس شده بر غرض ورزی و زورگرایی و هنگامه جویی و مال مردم خوری و رفعت طلبی و اعمال هر نوع غرض و مرض شخصی که منتج عکس مقصود و موجب رمیدن و انصراف قلوب از اصل دخول در وادی اتحاد، و وسیله استبداد است، و این به مراتب اضر و امر از استبداد اصلی و موجب توسل و التجای ملت به آن استبداد ملعون است در تخلص از آنها، و با کمال شوق و طیب نفس بدان اسارت ملعونه رضا دادن و به آن رقیبت بهیمیه از لاعلاجی تن در دادن. بالجمله غرض از تشکیل انجمنها و قرآن مجید و سایر معظمتات دینیه را به میان نهادن و قسم یاد کردن، رفع ید از اغراض شخصیه و همدستی بر اعلائی کلمه اسلامی و حفظ جامعه نوعیه و ترقی دادن نوع است به عمل، نه همدستی و مساعدت بر اغراض همدیگر و صرف قلوب نوع عقلا و بی غرضان از این داستان. از آفات عظیمه و دردهای بی درمان این باب — همین دخول مغرضین و چپاولچیان و کلاهبرداران است در این وادی و این فرصت را غنیمت شمردن و مهره کار را به دست خود گرفتن و به اسم ملت خواهی، ملت فلک زده را به خاک سیاه نشانیدن است. چنانکه عنوان شاه پرستی وسیله چپاول

استبداد و اطرافیان معاویه به دستور او اعلام کردند: که به حقیقت عمار را علی کشته چون او به میدان جنگش آورده!!!

شاه پرستان، و اسم حفظ دین شبکه و دام آن دسته صیادان است، ملت خواهی هم بهانه و دست آویز این دسته مردم و اغلب انزجارات مستند به شنايع اعمال آنان است، قولاً مشروطه خواه و عملاً در استحکام مبانی استبداد از اغلب قوای ملعونه اقوی، و از اعظم موجبات تفرق کلمه و انزجار قلوبند، بلکه ضررش بر این اساس سعادت از همه بیشتر و سزاوار است در عداد همان قوای ملعونه معدود و عقلانی ملت بر علاجش مقدم بر همه آنها همت گماشته، به حکمتهای عملیه این باب از فساد عظیم رابعونه تعالی مسدود سازند. بالجمله مبنی و اساس تفوق در اقامه وظایف نوعیه راجعه به هیئت جمعیه، از صدر اول تا به حال و الی آخرالابد — به همین ارائه و اظهار غرض شخصی است به صورت غرض نوعی و ابواب آن از حد احصاء خارج است. به مقتضای اخبار وارده در تفسیر آیه مبارکه: قل هو القادر علی ان یبعث علیکم عذاباً من فوقکم او من تحت ارجلکم او یلبسکم شیعاً و یذیق بعضکم بأس بعض^۱.

به دعای نبی رحمت صلی الله علیه و آله عذابهای آسمانی و زمینی نازل بر امم سابقه از امت مرفوع، و به همین تفرق و به هم افتادن و باس و شدت و قتل و نهب و هتک نوامیس و سایر عذاب دنیوی به همدیگر چشاندن تبدیل شده است. مبادی این اختلاف و افسادها — چه مرکز استبداد باشد، یا شعبه استبداد دینی و یا شاه پرستان و یا سایر قوای ملعونه و یا عنوان ملت خواهی را بهانه و دست آویز نمودن، الی غیر ذلک از آنچه منشأ تفرق و اختلاف و به هم افتادن است — تماماً

۱. آیه ۶۵، سوره انعام: بگو اوست خداوند توانا بر اینکه برانگیزد بر شما عذابی را از بالای سر شما و از زیر پای شما، یا لباس فرقه فرقه شدن را بر شما بپوشاند، و بچشاند بعضی شما را به نیروی قهر بعضی دیگر که در اثر تفرقه و پوشیدن لباسهای مختلف حزبی و مسلکی نیروی خود را برای نابود کردن یکدیگر به کار برید.

در حدیث است که پس از نزول این آیه پیغمبر اکرم (ص) با توجه مخصوص وضو ساخت و به نماز ایستاد و از خداوند خواست که این عذابها را از امتش بگرداند. جبرئیل نازل شد و گفت خداوند از آن دو عذاب اول، امت تو را پناه داد و از دو عذاب دیگر پناهشان نداد.

مبادی عذاب الهی عزاسمه اند بر این امت، و علاج آن از دست علمای امت و عقلا و دانایان ملت هم خارج و جز به توبه و انابه و تضرع و ابتهال و الحاح و توسل و استشفاع از مظاهر رحمت صلوات الله علیهم علاج ناپذیر است:

ربنا اكشف عنا العذاب اننا مؤمنون و اجمع على التقى كلمتنا و على الهدى شملنا
بمحمد و آله الطاهرين صلوات الله عليهم اجمعين.

و اما علاج بقیه قوای ملعونه جز به قلع شجره خبیثه استبداد و سلب فعالیت مایشاء و انتزاع قوای فعاله مغضوبه ممکن نگردد! تا این شجره ملعونه برقرار و اساس دلخواهانه حکمرانی استوار، و قوای فعالیه ملیه مغضوب است نه تعدیب و قتل و اسر و حبس و استیصال نفوس ایبه و احرار و امجاد امت بحدی واقف، و نه اغتصاب هستی و دارایی ملت و صرف در سرکوبی خودشان به جای متهی، و حالت مملکت چنان است که شاعر از لسان جغد ساکن خرابه به جغد دیگر گفته:

گر ملک این است و همین روزگار

زین ده ویران دهمت صد هزار

تا قانون جامع وظایف تمام طبقات در مملکت مجری و عدم تفرقه بین قوی و ضعیف در احکام قانونیه به حدی که لایطمع القوی فی باطله و لایأس الضعیف من حقه مستحکم نباشد، زورگویی اقویای مملکت به طبقاتهم بر ضعفا بلاعلاج باشد. تا قوای فعاله ملیه من المالیه والعسکریه و غیرهما مغضوب و مالیه در تحت نظارت وکلای ملت از حیف و میل و صرف در مشتبهات شخصیه و چپاول شاه پرستان مصون نباشد، و عسکریه هم به واسطه کمال جهالت و فرط غباوت، به ولی نعمت خود — که قاطبه ملتند نه غاصبین رقابشان — ناسپاس و از وظیفه مقامیه خود هم — که به نص مبارک سرور اوصیاء علیه و آله افضل الصلوة والسلام حصون حافظه رعیت بودن است نه آلیت اعدائشان — بی خبر و در تحت ارادات طاغوتیه مسخر باشند، البته جز صرف قوای فعالیه ملیه در شهوت و غضب رانی و سرکوبی و استیصال خود ملت مترقب نباشد، صدور حکم به تحریم دادن مالیات به این ملاحظه است، و همانا نوع عساکر و اغلب عشایر وحشی ایران حتی از شامیان اتباع معاویه و یزید هم در بی ادراکی و غباوت گویی سبقت ربوده اند! نه از دیانت و مسلمانی بهره و نه از فطرت انسانی نصیب و نه از وطن و نوع خواهی

عرقی دارند. جز انتزاع قوی و سلب فعالیت بالکلیه بعونه تعالی و حسن تأییده علاج دیگری متصور نباشد.^۱

۱. پایان کتاب که مقصد دوم از خاتمه است بیان و راههای صحیح کندن ریشه استبداد و علاج قوای آن است، زیرا با بودن این قوا که هم نگهبان و هم از فروغ و ثمرات استبداد می باشد استبداد باقی است و دموکراسی با مشروطیت صحیح پایه و مایه نمی گیرد، گرچه رنگ و عنوان و نام حکومت عوض شود.

۱) یگانه علت و تنها سرزمین که پرورش دهنده و نگه دارنده استبداد است جهل عموم و غفلت همگانی می باشد. از آنجا که توده مردم مبتلا به جهل بسیط اند و به آثار شوم استبداد و وضع خود توجه ندارند و تنها محیط زندگی را همان می دانند که در آن به سر می برند، پس با بیان و شرح آثار استبداد و نمایاندن زندگی آزادی و عزت، می توان به تدریج پرده های تاریک جهل و غفلت را از برابر عقلشان زایل نمود، به شرط آنکه مردان دانشمند و دلسوز با ملایمت و دلسوزی، به همان طریقی که پیمبران رفتار می نمودند به هدایت برخیزند، و نخست توده غافل و مشرک را با خدای یگانه آشنا سازند، و دعوت به توحید پیمبران را پیروی نمایند. این دعوت همان دعوت به آزادی و عزت و رستگاری و توحید قوا می باشد. کسی باید به هدایت مردم به وسیله قلم و زبان همت گمارد که خود مانند پیمبران، هم آگاه باشد و هم دلسوز. تحریک بیجا و زبان بدگویی موجب رمیدگی و نتیجه مخالف دارد. کسانی که از راه تحریک و ناسزاگویی برمی خیزند یا دوستان نادان و یا مغرضین نگهدار استبدادند، و یا مقصودشان پول گرفتن و جیب پر کردن به وسیله مداحی و بدگویی است.

پس راه همان است که اصول کلی سعادت و هدایت را باید مقصد و هدف دعوت قرارداد و مردم بسیط و غافل را هوشیار نمود. این راه دعوت درست و وسیله نجات مردم غافل و مبتلای به جهل بسیط است. اما نسبت به کسانی که گرفتار به غرض رانی و جهل مرکبند و نسبت به روش کفرآمیز خود تصمیم گرفته اند، راه علاجی در پیش نیست، مانند سیره مقدسه پیمبران باید از آنان اعراض نمود و به حال خودشان گذارد و از کید و نقشه های آنان در حذر بود، اینها به وسیله هوشیاری و بیداری عمومی خود تحلیل می روند.

این راهی است که برای هدایت و نجات توده مردم باید در پیش گرفت. ولی برای خواص و مردمان و جوانان هوشمند باید روش تعلیم و تربیت عمیقتری در پیش گرفت. باید آنها را به علوم کلی و فلسفه خلقت و علوم اجتماع آشنا نمود و ریشه علمی مکتب اسلام را به آنان آموخت. این علوم است که مانند نور مولد حرارت و نیرو می باشد و انسان را از محیط محدود بالا می برد و با محیط جهان بزرگ آشنا می گرداند. این گونه علم در دل شجاعت و در زبان صراحت و در چشم بصیرت و در اعضای عمل مقاومت ایجاد می کند. خفاش استبداد از شعاع این علم می گریزد، دست و پای استبداد و پایه تختش از این علم می لرزد. هراس و جنگ استبداد با همین است. معلومات محدودی که وسیله غفلت و افتخارفرشی و عوام فریبی و راه کسب زندگی است که شخص را از وظایف عمومی و حقوق بشری و توجه به قوای درونی و عظمت و نظم خلقت منصرف می دارد نه آنکه با استبداد جنگ ندارد. بلکه از جهتی کمککار است. به این جهت بسیاری از این علمای ناقص و کال که مسائلی از علوم ریاضی و طبیعی و طب مسائل فرعی و دور از ابتلاء آموخته اند با ذلت به سر می برند و با چند لقمه ای که از سفره استبداد می خورند مفتخرند، و برای گرفتن یک نشان و پولی از چنگال خونخوار استبداد از یکدیگر سبقت می گیرند و به دعاگویی و سپاسگذاری ذات اقدس می پردازند.

هر زمانی شاه گوید شیخنا شیخنا مدهوش گردد زین ندا

بلاشعور برای سلطه استبداد محیط را آماده می سازند و بارگاه استبداد و دستگاه کهناتی که پیمبران برای برانداختنش قیام کردند برپا می سازند. باید آن نوری را برافروخت و آن حرارت و چراغی را مشتعل ساخت که پیمبران عظام برمی افروختند و آتش به هستی بتان و بت تراشان می زدند.

۲) علاج استبداد دینی است که مشکل و در سرحد ممتنع است، چون مربوط به ملکه تقوی و عدالت و حق پرستی است و تشخیص و تحدید و پی بردن به حقیقت آن از زیر پرده ظواهر فریبنده و جالب عوام، برای توده مردم به آسانی مقدور نیست. میزان همان اوصاف و نشانه هایی است که در روایات از ائمه هدی رسیده، که به ملکه تقوی و ایمان و سلطه بر شهوات و اطاعت از حق بیش از فرا گرفتن

مسائل دینی و استخراج فروع از اصول اهمیت داده شده، و اوصاف علمای سوء را نیز جزء به جزء بیان فرموده‌اند. باید مردم را به این اوصاف که درباره دو دسته متقابل و شبیه به یکدیگر است آشنا نمود، و جز این راه برای نجات عوام از دام و شبکه صیادان بسیار مشکل است. ولی بهترین راه تشخیص و شناختن این دسته راهزن در لباس دین از مردان علم و فضیلت و تقوی همان کمک کاری و همدستی با جباران است، و چون مبارزه پیمبران و دعوت به توحید آنان روشنتر و نمایانتر از آن است که بتوانند با توجیهات و پرده پوشی اشتباه کاری نمایند، بخصوص در اساس اسلام و مذهب امامیه؛ پس باید مردم را به اصول دعوت اسلام و تعالیم قرآن و اسرار توحید و سیره رسول اکرم (ص) و جهادهای گوناگون ائمه دین (ع) بیشتر آشنا نمود. باید به مردم فهماند اگر ائمه دین همکاری یا سکوت می نمودند چرا در حبس و تبعید به سر می بردند؟! چرا همه آشکارا و نهانی شهید شدند؟! بخصوص قیام و نهضت ابی عبدالله الحسین ارواحنا فداه برای چه بود؟!

باید به جای آنکه از این نهضت مقدس و داستان تاریخی و زنده برای تحریک موقت عواطف و گریاندن ضعفا و دردمندان و ذلت زدگان و کسب و دکان قرار دادن آن استفاده شود، به اسرار شهادت و هدف آن و وضع محیط تاریخی آنان پرداخت، و خطابه‌های سالار شهیدان و دیگر جانبازان را به مردم مانند درس فروع و مسائل دینی آموخت: خطابه‌های آغاز حرکت از حجاز و شب عاشورا و روز عاشورا و در بین راه را جزء به جزء برای مردم بیان نمود تا آشفشان خاموش جهان شیعه مشتعل شود و دنیای اسلام را برپا دارد.

یکی از آن خطابه‌ها که گویا آن را عمداً مورد غفلت قرار داده‌اند خطابه آن حضرت است در میان راه قادسیه و کربلا برای اصحاب خود و سپاهیان دشمن. در این خطابه هدف قیام و حرکت خود را برای عموم روشن بیان فرمود.

طبری و ابی مخنف از عقبه بن ابی العیزران نقل کرده گوید: حسین علیه السلام در منزلگاه بیضه، برای اصحاب خود و اصحاب حر، خطابه خواند: پس از حمد و ثنای پروردگار فرمود: ایها الناس ان رسول الله (ص) قال: من رای سلطاناً جائراً مستحلاً لحرام الله ناکثاً لعهدالله... هان ای مردم: پیمبر اکرم (ص) فرمود، کسی که بنگرد

سultan جائری را که حرام خدا را حلال نموده، عهد خدا را در هم شکسته، با سنت رسول خدا مخالفت نموده و در میان مردم به گناه و ستمگری رفتار می‌نماید، پس برای تغییر وضع و محدود نمودن او قیام نکند حق خداوند است - چون آن کس در جنایات و عذابهای او شریک است - وی را در راههای او وارد سازد، آگاه باشید: که اینها اطاعت شیطان را پیش گرفته و اطاعت رحمان را ترک کرده‌اند، فساد را ظاهر ساخته و حدود را تعطیل نموده‌اند، اموال عمومی را به خود اختصاص داده و حلال را حرام و حرام را حلال کرده‌اند، من اولی واحقّم که این وضع را تغییر دهم. این سخن و منطق سالار شهیدان و امام المؤمنین است، تا نظر علما... و وعاظ السلاطین چه باشد!؟

۳) چاره‌کنند ریشه ناپاک شاه‌پرستی است. تا آنگاه که این ریشه در اجتماع باقی است رشد علمی و اخلاقی ممکن نیست، زیرا پیشرفت و به‌دست آوردن مقام در چنین اجتماع شاخه‌های این ریشه می‌باشد. استعداد و لیاقت و درستی ارزشی ندارد. مردان صاحب‌نظر و بلند همت و آزاده، یاغی و مخل نامبرده می‌شوند و مردم، پست و متملق، خود رام‌صلح و خیرخواه می‌نمایند و سراسر قوای کشور تابع اراده فرد، و گوی سلطنت بازیچه مشتی افسار گسیخته و شهوت‌ران قرار می‌گیرد. پادشاه را مانند بتی در حجاب نگاه می‌دارند و از لذت عدالت و تفاهم با ملت محروم می‌سازند و کم‌کم به جنایت و کشتار و از میان برداشتن مردم بی‌گناه، به‌نام شاه‌پرستی و سلطنت‌خواهی وادارش می‌سازند. او از مردم متوحش و مردم از وی متنفر می‌شوند.

- تا کار شاه مستبد به آنجا می‌رسد که پیوسته در هراس و وحشت به‌سر می‌برد. بیچاره زندانی است! که با شکوه و جلال و روغین و وسایل شهوانی که برایش فراهم می‌سازند سرگرمش می‌دارند، آلت بلا را داده‌ای است که او را به مقام معبودیت و خدایی بالا می‌برند، هراسناکی است که از هر که و هر چه پیوسته به خود می‌لرزد! در میان بوستان و گلستان و کاخهای سر بر افراشته و بهشت طبیعت به‌سر می‌برد ولی در جهنم اندیشه‌ها و جنایت خود است! این شاه‌پرستان شهوت‌پرست قبر معبود خود را با چنگال جنایتکارشان حفر می‌نمایند و خاطر مبارکش را آسوده

می‌دارند! تا با عاقبت شوم و جنون خونخواری و نفرین ابدی و تاریخ ننگین دفنش می‌نمایند. چنانکه تاریخ این عاقبت ننگین و چهره تاریک مستبدها را به‌خوبی نشان داده، سنت خداست و تغییر‌پذیر نیست!!

چاره چیست؟ بسیاری از مردم در این اشتباه بوده و هستند که مردان صالح اگر زمامدار شوند محیط اصلاح می‌شود، یا می‌توان با موعظه و پند زمامداران را اصلاح نمود. اشتباه در همین است که توجه به نفسیات انسان ندارند که تابع و متأثر از محیط است. شخص زمامدار و پادشاه چه بسا دارای نیت پاک و عواطف خوب است ولی محیط عمومی و خصوصی او را به هر جنایت و می‌دارد و در همان حال خود را عادل و خدمتگزار می‌پندارد! در این محیط که از درد دل و بیچارگی مردم بیخبر است، هر ظلم و جنایتی را اطرافیان و حاشیه‌نشینان عین عدل جلوه می‌دهند. مردمان جیره‌خوار، هر بی‌دینی او را با دین منطبق می‌سازند - پیمبران عظام که کاخهای استبداد را ویران کردند و برای نمونه برای چندی عدالت اجتماعی پدید آوردند، تنها از طریق موعظه و نصیحت نبود. مردمی را تربیت کردند و قدرت به دستشان دادند تا با قدرت شمشیر عدالت و خداپرستی، قدرت استبداد و شاه‌پرستی را بر انداختند. آن مقاومت و انقلاب و خونریزی امروز به قانون و آراء عمومی تبدیل شده. این حقی است که می‌تواند مستبدین را محدود سازد تا چشم باز کنند و سود و زیان خود و ملت را درک نمایند. امروز اوراق انتخاب به‌جای شمشیر و تیر و کمان انقلاب دیروز است. این یگانه چاره‌کننده ریشه شاه‌پرستی و خودپرستی و از مصادیق بارز امر به معروف و نهی از منکر می‌باشد که از ستونها و ارکان اسلام است.

۴) علاج بیماری اختلاف است که محیط رشد استبداد و از آثار آن است. چاره آن تنها به‌وسیله زنده نمودن شعائر اجتماعی اسلام است: از جمعه و جماعت و تشییع جنازه و عیادت مرضی و کمک به یکدیگر و از بین بردن گوشه‌گیری و انزوا به‌نام دین... تا آخر.

اما علاج دیگر قوای استبداد جز از راه تحدید قانونی که موجب از بین بردن ریشه استبداد است چاره نیست.

خوب است بقیه همان رؤیای سابقه مرحوم آیت الله آقای حاجی میرزا حسین طهرانی قدس سره را که متعلق به همین رساله است ذکر و رساله را بدان ختم کنیم.

اول شروع در نوشتن این رساله علاوه بر همین فصول خمسہ دو فصل دیگر هم در اثبات نیابت فقهای عدول عصر غیبت در اقامه وظایف راجعه به سیاست امور امت و فروع مرتبه بر وجوه و کیفیات آن مرتب، و مجموع فصول رساله هشت فصل بود. در همان رؤیای سابقه بعد از آنچه سابقاً نقل شد از تشبیه مشروطیت به شستن دست کنیز سیاه از لسان مبارک حضرت ولی عصر ارواحنا فیها حقیر سؤال کردم که رساله ای که مشغولش هستم حضور حضرت مطبوع است یا نه؟ فرمودند بلی مطبوع است مگر دو موضع. به قرائن معلوم شد که مرادشان از آن دو موضع همان دو فصل بود و مباحث علمیه که در آنها تعرض شده بود با این رساله که باید عوام هم منتفع شوند بی مناسبت بود. لهذا هر دو فصل را اسقاط و به فصول خمسہ اقتصار کردیم و قد ختم یید مصنفه الفقیر الجانی محمد حسین الغروی الثانی من الواد المقدس الغری علی مشرفها افضل الصلواة والسلام فی شهر ربیع الاول سنة الف و ثلثمائة و سبع و عشرون (۱۳۲۷) من الهجرة المقدسه علی هاجرها و آله افضل الصلواة والسلام.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»